

هفته نامه

فردوسی امروز

U.S. Price \$4.50

Wednesday, September 7, 2011 Issue No: 67

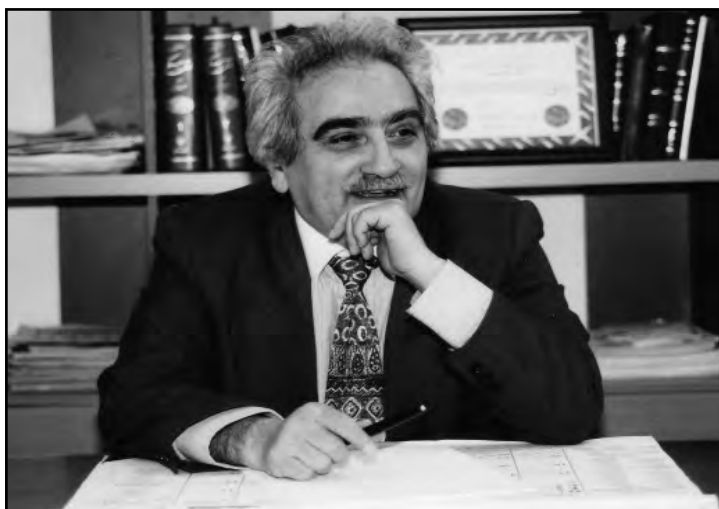
FERDOSI EMROOZ

سال دوم، شماره ۶۷، چهارشنبه ۱۶ شهریورماه ۱۳۹۰



چادر مشکی مهم تر
از مسئله هسته ای؟!؟

خواب در چشم ترم می شکنند...!



از آشور بانیپال گرفته و چنگیز خان و هیتلر و استالین تا می رسیم به «پول پوت» و روح الله خمینی، هر کدام یک یا چند رقم عمده «کشتار جمعی» در شناسنامه خود ثبت و ضبط کرده اند.

هفته گذشته سالگرد آخرین روزهایی بود که در تابستان (در واقع مرداد و شهریور ۱۳۶۷) به دستور روح الله خمینی دسته دسته زندانیان را در تالار سخنرانی، یا جایگاه نماز و یا «حسینیه» زندان ها به طور جمعی به رگبار و تیربار بستند و سپس کشته شدگان را همانطور با لباس خونین بدون غسل و کفن توی کامیون ها و کانتینرها ریختند و بردند.

البته از نظر «اعتقادات مذهبی» هم سوابشان می کردند!؟ آنها که «خدا» را قبول داشتند مثل «مجاهدین» به گورستان بهشت زهرا و در گور دفن می کردند و مابقی که کمونیست و بی خدا و یا هر هری مذهب بودند و «ضد انقلاب» در بیابان های خاوران و توی خندق های بزرگی که کنده بودند، می ریختند!

متأسفانه بی تفاوتی مردم و سکوت جامعه جهانی - به اصرار چند تن از آخوندهای حکومتی - این اعدام های جمعی در ماه های بعد از شهر یور نیز ادامه یافت.

یادمان باشد که این کشتارها تتمه آن تیرباران هایی بود که از پشت بام «اقامتگاه امام» در آن مدرسه کذایی شروع شد و به زندان های قصر و سایر زندان های کشور کشید و مربوط به آن روزهای پرهراسی است که مقالات توصیه به آدمکشی «حاج سید جواد»ی های رژیم «مجاهدین و توده ای (روزنامه مردم) شیوع پیدا کرده بود: «بکشید این طاغوتی ها را!!» «... بیشتر بکشید! ملت خون می خواهد!»... «خمینی عزیزم بگو که خون بریزم!»... به زیور طبع آراسته می شد! و تنها سه، چهار سال بعد بود که به کشتار ۱۳۶۰ خیابانی و اعدام های گروهی دستگیر شدگان و حتی تیرباران در ملاء عام کشید. این بنده خود در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ در چهارراه روزولت و تخت طاووس (آن زمان) دید که در خرابه گوشه چهارراه جوانان دختر و پسر را کنار دیوار گذاشته بودند و به سوابشان شلیک می کردند.

تشویق و سکوت در مورد اعدام های بی رحمانه ۵۷ و ۵۸، به تیرباران و کشتار افراد سایر گروه های سیاسی در سال های ۶۰ تا ۱۳۶۷ کشید: بداندیش تست آن و خوانخوار خلق / که نفع تو جدید در آزار خلق /.

صد البته در بیماری «هیستریک انقلاب» - به جای قبول هر گونه تحولی از سوی دولت دکتر شاپور بختیار - جایی برای پند حضرت اجل سعدی نمی گذاشت که گفته بود: مکن صبر بر عامل ظلم دوست / که از فریبهی بایدهش کند پوست / سر گرگ باید هم از اول برید / نه چون گوسفندان مردم درید /.

چاپ قرآن در چین و کتب کمونیستی در چاپخانه ارتش؟!!

می گویند حرف، حرف می آورد، دورانی پس از ۲۸ مرداد معروف بود که فرماندار نظامی هر چند صباحی برای این که آمریکایی ها یادشان نرود که هنوز «خطر کمونیسم» وجود دارد، به چاپخانه ارتش دستور می داد تعداد کتاب های کمونیستی چاپ کنند و به بازار می فرستاد و بعد خودشان این «کتاب های ضاله» را «کشف» می کردند و طی مصاحبه ای مطبوعاتی آن را توی بوق و کرنا می کردند!

روایت دیگر این که می گویند زمانی پیش از دستگیری ۵۳ نفر معروف به اتهام «تبلیغ مرام اشتراکی» - که در قانون اساسی زمان مشروطیت هم ممنوع اعلام شده بود - به اطلاع رضا شاه رساندند که فردی به نام «ارانی» کتب کمونیستی چاپ می کند. دستور داد یکی از کتاب های او را که برایش بیزند و پس از دوسه روزی رضا شاه مأموران را خواست و گفت: پدر سوخته ها این چه کتاب کمونیستی است که من هر چه خواندم از آن چیزی نفهمیدم و چطور مردم کوچه و بازار با خواندن آن کمونیست می شوند؟!!

چین کمونیستی های بی خدا، گویا به سفارش نمایندگان الله در روی زمین، «قرآن خدا را» چاپ کرده اند، آن هم پر از غلط؟! باز خدا پدر آن مرده خور سرقپرا آقا را بیامرز که قرآن غلط می خواند و باد هوا! و چینی ها قرآن غلط را چاپ کرده اند که اگر آن بنده خدا «آبروی مسلمانی» را می برد و رونق مسلمانی را، معلوم نیست این قرآن چاپ چینی چه کاری دست حکومت اسلامی می دهد؟! گر چه

رژیم اسلامی آبرویی هم ندارد که چینی ها آن را به آب سیل بسپارند! و دکان مسلمانی رژیم هم بی رونق و کساد است!

حکومتی که در سال ده ها میلیارد دلار و در عرض این ۳۲ سال چندین هزار میلیارد دلار با ادعای مسلمانی و قرآن خوانی به کیسه خود ریخته، چگونه است که چاپ قرآن را به بهای ارزانی چاپ - به چین سفارش داده است؟!!

یعنی آخوندها نخواسته اند حتی دو دلار هم در راه خدا خرج کنند؟! یا این که چینی ها خواسته اند محض چپاندن هر چه بیشتر محصولات خود - که بازار صنایع و تولید ایران را متوقف و ورشکسته کرده است - بدین ترتیب خوش خدمتی کرده باشند که سود بیشتری ببرند. قبلاً نیز «مهر نماز و تسبیح» ساخت چین برای مسلمانان ایرانی فرستاده بودند!

گرمای شهر «فرشته ها»!

آنهایی که در شهر «فرشته ها» زندگی می کنند، مسبقند که هفته گذشته هوا به نحو نفس گیری گرم بود، حتی برای همچومنی که بیشتر گرما را دوست دارد تا سرما را. انگار یک تنور گنده فضایی، روی شهر لس آنجلس قرار داده بودند که گرمانمی دانه صد و چند فارنهایت و درجه جماعت را کلافه کرده بود و حالا سردکن های برقی ساختمان ها هم با جان کندنای هوای اتاق ها را (کمی غیر گرم) نگه می دارند.

یاد پاریس افتادم که پاییز و زمستانش — هیچی که (ننه سرما) پیر آدم را با باد و بوران و باران در هم آورد. ولی حتی در تابستان هم از سرما و باران های ناگهانی آن، در امان نبود و به همین جهت اغلب فرانسوی ها با یک ژاکت و یا کت و بلوز اضافی و کلاه و چتر از خانه بیرون می آمدند چون به آسمانشان اعتباری نبود! بعد از ظهر آن هفته دو سه دقیقه از ساختمان بیرون آمدم تا با سه چهار قدم خودم را به داروخانه ای برسانم هرم گرم، انگار که می خواست آدم را ببلعد.

زمانی در تهران — مثل این که برایتان نوشته بودم — من و نوذر پرنک شاعر - (هنور بچه دبیرستانی بودیم) برنامه دیدار از سوراخ سمبه های تهران (البته از وسط تانمنتهی الیه جنوب و جنوب غربی و دور اطراف تهران را) گذاشته بودیم که هم تعطیلات تابستان را به نحوی بگذرانیم و هم با شهر و مردم شهرمان آشنا شویم که آن سال ها

مردم در، دور و اطراف تهران (جنوب شهر) توی بیغوله ها (گودال های خاکبرداری شده برای خشت زنی کوره های آجرپزی) در آلونک های کاهگلی و حلبی زندگی می کردند که کار در آن کوره ها از گرما، نفس آدمی بند می آمد و کارگاه های آهنگری و آتشکده هایی که در آن بطری و سایر چیزهایی از این قبیل می ساختند که جهنمی واقعی بود که صاحب یکی از آنها «دایی نوذر» بود. او وقتی ما را عرق ریزان دید به یکی از بچه های کارگاه که انگار گرما او را سوزانده و جز غاله کرده بود گفت: برویه کاسه سرکه شیر خنک بیار!

پیاله را که دستمان گرفته بودیم از خنکی به کف دست می چسبید. من و نوذر تعارف می کردیم و بالاخره من کاسه را گرفتم که جرعه ای بنوشم ولی ناگهان چشمم به کارگرها افتاد اغلب جوان و حتی نوجوان و بچه چند ساله ...

آنها انگار که شاهد یک منظره فوق العاده و یک حادثه محیر العقول هستند و نگاه هایی که دل آدمیزاد را به درد می آورد به طوری که سرکه شیر آب زده و خنک جست توی گلویم و پیاله را دادم دست نوذر!

این طور که در نشریات تهران، شاهد تهران به خصوص نواحی فقر زده دوباره به سال های دمپختگی و نون سیلویی و یا لااقل سال های ۱۳۲۷ و ۲۸ و ۳۰ برگشته است! حدود ۶۰ سال پیش!

نگاه
طنز
هادی
خرسندی



سند زنده!

بر طبق آنهمه سند دادگستری

از عهد رهبران قرین ستمگری

تا دور رهبری رضاشاه پهلوی

تا عصر رهبری همین شاه آخری

در پوشه جرائم این ملت صبور

هرگز نبوده اینهمه «توهین به رهبری»!

حزب و سازمان سیاسی، چپ و راست در غربت بی معنی، است همه آواره ایم!

اگر خواستند - هر کدام به هر روشی که می خواهند و مؤثرتر می دانند - برای سقوط رژیم تلاش کنند و گرنه دست توی دست هم که نه! (چون نامزد بازی که نیست) بلکه فکرهایشان را روی هم بگذارند و بدون مناقشه سیاسی (چون همه مأموریتشان و خواسته هایشان تمام شده و یا ایدئولوژی شان مالیده شده است) و حالا با آرمان کنونی اشان که «انحلال جمهوری اسلامی» تلاش کنند.

بدین ترتیب خیلی زود هم نخودهای توی شیربرنج — آنهایی که مأموریت «تفرقه» میان ایرانیان خارج را دارند - به چشم می خورند و بالطبع طرد می شوند و گرنه ادامه این بازی من و او. این و آن و آنان. ما و ایشان، همه عین هو آن قضیه عروس بی تنبان است که کنج صندوقخانه غربت بنشینند و ننه من غریب بازی در بیاورند!

مردمسالاری و دموکراسی و سکولار - به هیچ وجه سختی ندارد. نه «کمونیسم» درب و داغان شده جایی برای حکومت دارد نه آن دیگر حکومت دینی نوین که «مجاهدین» می خواهند در ایران بار بگذارند نه «جبهه ملی» ورشکسته به تقصیر، می تواند با عَلم کردن عکس مصدق «سهم علیحده ای» بطلبد و صد البته جمهوری خواهان هم گوششان زیر پای مردم است که روایت حکومت بگیرند یا نه!

با این حال همه به یک فصل مشترک رسیده اند که «حکومت اسلامی باید برود»! و نظام آینده به رأی و همه پرسى مردم است! به این ترتیب (این) را با (آن) و (آنان) را با (ایشان) و (او) را راضی کنیم تا کنار (ما) بنشینند و قربان صدقه (من) ها برویم که در کنار (همه) قرار بگیرند، کار لغو و بیهوده ای است.

ای هستند - بقیه همه دار و دسته های قدیمی و پیش از انقلاب، داخل انقلاب و متفق و متحد با خمینی و پذیرش «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر»! هستند و دست آخر به قول خودشان به طور جمعی، فاتحه دوران شاهنشاهی را خواندند! پس تا این جای کار، وظایف حزبی، سازمانی و یا «مأموریت» اشان در ایران تمام شده است اما خوشبختانه با درد و داغی — که از همان حکومتی که بر سر کار آورده اند - بر وجودشان هست (و بر تن و بدنشان دیده می شود) همه «مخالف جمهوری اسلامی» هستند آنها در مجموع با سایر «دگراندیشان» و «پادشاهی خواهان» و سایرین همه و همه در واقع، هموطنان آواره ای می باشند که ایدئولوژی اشان چه کمونیست چه مجاهد و چه فدایی - در ایران آینده با حکومت

معلوم نیست هنوز که هنوز برای هرگونه تصمیم گیری های سیاسی و در هر موردی، فی الفور تقسیم بندی عهد بوق را جار می زنند که: ببینیم: مجاهدین خلق چه نظری دارند! فدائیان خلق چه می گویند! کمونیست های مستقل چه جبهه ای می گیرند! هواداران مشروطه پادشاهی در چه وضعی هستند! حزب توده ای ها چه روشی خواهند داشت! جمهوری خواهان چه موضعی دارند! جبهه ملی چه روشی پیش می گیرد! و دست آخر همه را توی هم قاطی می زنند که: دست راستی ها و دست چپی ها مثلاً با هم «اتحاد و اتفاق» می کنند یا نه؟!!

زینهار ز دور گیتی و انقلاب روزگار / در خیال کس نگشتی، کانچنان گردد چنین / این بنده به کلی این تقسیم بندی ها را قبول ندارد که سوای «هواداران پادشاهی» - که گروه تازه



آنچه در تماس تلفنی، ارسال فکس، گفتگوهای فصولی و دوستانه برای شما یادداشت کرده ایم؟

خارج از محدوده؟!

حالا نوبت توست!

● «این که مرتب تأکید می شود با سقوط بشار اسد کلک رژیم ایران هم ساخته است، از آن امیدواری هایی است که مبادا در زد و بندهای سیاسی موجب دوام حکومت آخوندی و ناامیدی مردم شود».

— مردم ما برای ناامیدی منتظر بهانه نیستند کما این که سقوط و فروپاشی رژیم ممکن است حتی ربطی به سرنگونی بشار اسد هم نداشته باشد! **چطوری «ممکن شد»؟**

● «با توجه به این که سناریوهای «بالا تر

تک مضراب

کند و کاوی در روزنامه های تهران

سکوت قبرستانی

سرتیپ پاسدار احمد رضا ارادان فرمانده نیروی انتظامی گفت: امنیت در ایران بسیار مطلوب و در بالاترین سطح در کشور برقرار است.

— «آقا» سکوت قبرستانی می خواستند و چه کسی بی رحم تر و قاتل تر و سرکوب گتر از این «بچه خوشگل» سی سال پیش ته شهر؟! **استاد و عادت ماهانه!**

ابراهیم فیاض استاد گروه مردم شناسی دانشگاه تهران گفت: ذکر گفتن زنان در ایامی که عادت ماهانه دارند، ممنوع است.

— استاد بهتر است مطالعات خود را غیر از عادت ماهانه زنان درباره خصوصیات و امتیازات انواع «صیغه» هم ادامه دهند!

اگر شناسایی می شد!

محسن رضایی فرمانده سابق سپاه پاسداران گفت: به صورت ناشناس بین مردم می رود.

— خودش می داند که اگر او را

«بشناسند»، تیکه بزرگ جسدش، گوش اوست!

مبارزه سوری ها!

روزنامه ابرار نوشت: رهبر انقلاب با عفو تخفیف مجازات ۱۲۱۸ نفر از زندانیان موافقت کرد.

— خدا پدر مردم مبارز سوریه را بیا مرزد!

حساب های بانکی!

آیت الله سید علی خامنه ای گفت: معیشت مردم برای نظام اسلامی بسیار مهم است.

— به خاطر همین اهمیت «پول معیشت مردم» در حساب های خصوصی بانکی رهبر و سایر سران رژیم نگهداری می شود؟! **بقیه زندانیان!**

روزنامه خراسان نوشت: بازتاب موافقت رهبر انقلاب با عفو و آزادی ۱۰۰ نفر از محکومان جرایم امنیتی (زندانیان سیاسی) در رسانه های خارجی.

— هنوز چندین و چند هزار زندانی سیاسی توی سلول ها و زندان های گمنام رژیم وزیر عذاب و شکنجه اند! **اخبار خوش سوریه!**

روزنامه اعتماد نوشت: استقبال فعالان سیاسی از آزادی زندانیان: منتظر

نهیض آزادی روایت شما در هر گونه توافق میان نواب صفوی سرکرده تروریست ها فدائیان اسلام با مهندس بازرگان پس از ... ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را تکذیب می کنم».

— چه فایده عزیز من که جناب مهندس بازرگان ۷۰ سال روزه گرفتند و بعد هم با (سنده) افطار کردند و با سرکرده کل تروریست های مذهبی کنار آمدند؟!

گپ و گفت:

۱. «من از یک خانواده ورزش پهلوانی باستانی (زورخانه) ای هستم و چه خوب عسل پهلوان مراسم «گل ریزان» را که یک سنت زورخانه ای است در عالم مطبوعات برای پدر پهلوانش برگزار کرد».

— از لطف شما ممنون ولی این «گل ریزان» کلی خرج و قرض روی دست او گذاشت نه این که مثل آن گل ریزان های سنتی سود شایانی داشته باشد.

xxx

۲. شما هم به تقلید از کانال یک برای «اتحاد» سه جریان متناقض را به سه عکس در کنار هم گذاشته بودید ما اگر شاهزاده را با شرط و شروطی قبول داشته باشیم با آن دو جریان سبز و مجاهدین اصلا و ابدا».

— بالاخره روز و روزگاری همه ی ما بایستی در ایران زیر یک آسمان زندگی کنیم!

xxx

۳. «رفتم یک مجله «فردوسی امروز» را بگیرم ولی فروشنده ای که قرار بود مجله به من بدهد گفت: از سن و سال تن پیداست که از خوانندگان مجله فردوسی ایران هستید ولی این «فردوسی» آن «فردوسی» نیست!

— دو سه تا «اوسا چسک» توی این شهر هستند که از سر «بغض و حسد» و راجی هایی می فرمایند. بالاخره روزی از خجالتشان در خواهیم آمد!

xxx

۴. «بحث «مکتب تشیع» فاضلاترین و تحقیقی ترین نوشته ای بود که راجع به «شیعه گری» به قلم «ناصر شاهین پر» تا به حال خوانده بودم. (مجله چهارشنبه ۲ شهریور ماه).

— ما هم بر این عقیده ایم که مقالات دوستان در واقع یک کلاس مکتوب دانشگاهی است!

سخن دوست:

چه حیف شد!

«چه خوب می شد اگر در مراسم ۱۴ آگست که هنرمند فیلمساز برجسته

بود.

— بالاخره نشان داد بعد از یک عمر «مرده خوری» شب جمعه را فراموش نمی کند!

ایران تماشایی!

عزت الله ضرغامی رییس سازمان صدا و سیما گفت: سیاسیون و شخصیت ها در اختلافات گذشت کنند چرا که نگاه جهان به ما، امروز بیش از هر زمان دیگری است.

— می خواهند ببینند ولی فقیه، روزگارش شبیه کدامیک از دیکتاتورها سقوط کرده است!

زندان های خودمان!

روزنامه جمهوری اسلامی نوشت: جستجو برای یافتن ۵۰ هزار زندانی در، بند رژیم قذافی.

— عنایتی بفرمایید به زندانی های گمنام سپاه، وزارت اطلاعات و سری هم به زیر زمین وزارت کشور بنزد...!

مشنگ بازی!

محمود احمدی نژاد گفت: سد خاکی (آغ چای) واقعاً زیاست!

— «محمود مشنگ» انگار مجسمه

«ونوس» را پرده برداری کرده است! **از هجوم تازیان!**

توصیه رهبر رژیم به کابینه احمدی نژاد: دولت بر ایران بعد از اسلام تأکید کند.

امان «رضا بدیعی» هم آمده بود، با فراخواندن او به روی صحنه از وی تجلیل می کردید. این آخرین حضور او در جمع ایرانیان بود».

● این افسوس برای خود ما هست ولی به قول معروف، ما کف دستمان را بو نکرده بودیم که اجل این عزیز ما را فقط چند روز دیگر مهلت داده است تا به قول خودش بتواند در آن مراسم حضور داشته باشد؟!

ننه جان ناپلئونی!

«انگلستان زن و فرزند بشار اسد را در انگلستان «گروگان» گرفته است که نظام حزب بعث بشار اسد را زمین بزند».

● آنها به میل خود و از «بد حادثه» به انگلستان رفته اند ولی تصورات شما هم نه «دایی جان ناپلئونی» که ننه جان ناپلئونی است!

دخلین وار؟!

«مبالغی که از مراسم گرامیداشت گירתان آمده، به کار و راه کردن مجله و یا ارزانی اشتراک بنید».

● یار و آجی ۴۷ ساله بیوه اش را شوهر می داد و به خریدار گفت: برو خیرش را ببینی این ساز و کار دوران دلار هفت تومنی است؟!

— به خصوص بعد از آن چند هزار اسیر دختر و پسر وزن ایرانی که بارگاه خلیفه اسلام بردند!

توصیه سنگ آبکن!

روزنامه «اقتصاد پویا» نوشت: دریافت ۴۷ فقره وام مسکن ۸۰ میلیاردی توسط یک نفر.

— ورقه توصیه نهاد رهبری را روی صخره بگذارید آن را آب می کند چه برسد به میز رییس بانک!

وقت حال

ماهنامه «امتداد» نوشت: یکی از محافظان آیت الله خامنه ای می گوید: هر زمانی که آقا را ببینید یادکر می گویند یا قرآن می خوانند.

— به غیر از صبح و ظهر و عصر و شب که پای بساط منقل هستند!

پیشگویی «آن خدا بیامرز»!

رهبر رژیم جمهوری اسلامی گفت: مردم مسلمان ما یک بار در ۳۲ سال قبل به خیابان ها آمدند و توانستند تحول ایجاد کنند که مسیر تاریخ منطقه و مسیر تاریخ جهان را تغییر دهند.

— این که پیش بینی آن «خدا بیامرز» بود که می گفت: بعد از من مسیر تاریخ منطقه و مسیر تاریخ جهان به هم می خورد؟!

«قلم رنجه»



مشکل ماهواره‌ای؟!؟



شه‌رام‌همایون روزنامه‌نگار

از آسمان ایران بگذرد بر بام بیشتر خانه‌ها، سنگری از آن را خواهد دید که اگر چه «استتار» شده است اما همچنان استوار است. بله درست تشخیص دادید: «دیش»‌های روی پشت بام‌های ایران را می‌گوییم که «پیام‌های ماهواره‌ای» را به مردم ایران می‌رساند. و مأموران نیروی انتظامی نیز همچنان مشغول ردیابی دزدانه این دیش‌ها و جمع‌آوری آن‌ها هستند.

این در حالی است که حکومت اسلامی خود نخستین شبکه ماهواره‌ای را ایجاد کرد و «جام جم» ایران در حقیقت اولین شبکه پارس‌ی زبان برای ایرانیان بود اما هیچگاه کسی نپرسید که اگر «دیش» و «ماهواره» جرم است پس چرا جمهوری اسلامی خود چندین شبکه ماهواره‌ای دارد و اگر استفاده از ماهواره غلط و حتی «حرام» است پس این تولیدات قرار است از چه طریقی به مخاطب رسانیده شود؟

از سوی دیگر همین هفته قبل وزارت ارشاد و حکومت اسلامی به ۳ شبکه تلویزیونی خارج از کشور مجوز داده است تا ضمن گشودن دفاتر رسمی خود در داخل ایران، اقدام به پخش سریال‌ها و فیلم‌های ساخته جمهوری اسلامی نمایند و در کنار آن خود نیز دست به تولید برنامه‌های جدید بزنند.

با این حال کسی نیست بپرسد: آقایان محترم! شما که جواز کسب به این شبکه‌ها داده‌اید آنان قرار است که کالای خود را از چه طریق به دست خریدار برسانند؟ اما نکند که ماهواره خوب است تنها برای ایرانیان خارج از کشور که پیام شما را به خوردشان بدهند اما اگر قرار باشد همین وسیله

در داخل کشور مورد استفاده قرار گیرد آن وقت عرش و فرش خدا به لرزه در می‌آید؟ یا این که باید در بام‌ها، دیش نصب شود که یکی از آن‌ها حلال و دیگری حرام باشد البته این تناقض اولین رفتار دوگانه اهل حکومت اسلامی نیست که خیلی بیش از این‌ها باید متوجه می‌شدیم که اساساً بام حکومت اسلامی دوگانه است.

لایذ داستان مادری را شنیده‌اید که همزمان دختر و دامادش، و پسر و عروسش بر بام خانه خفته بودند و او به دختر و داماد سفارش می‌کرد برای محافظت در سرما، با هم نزدیک تر بخوابند و به عروس و پسر هشدار می‌داد که چرا در این گرمای هوا، اینقدر نزدیک یکدیگر خفته‌اید؟ تا این که عروس به صدا در می‌آید که مگر یک بام و دو هوا می‌شود؟! به قول تهرانی‌ها: قریون برم خدا رو، یک بوم و دو هوا رو!

اما جمهوری اسلامی از اساس چنین بوده است کما این که خواندن قرآن هم دارای همین دوگانگی است یعنی مثلاً همچنان که ماهواره خوب است برای کسانی هم «سوره یوسف» در قرآن نیز خوب است اما می‌گویند به مردان و زنان نباید این سوره را آموخت و به جای آن باید سوره‌ی نور را به آنان آموزش داد، و البته همین قدر که تا امروز وزارت ارشاد اسلامی برای چاپ قرآن مجوز نخواست است باید شکرگزار بود گرچه این مانع از این نمی‌شود که روایت منقول از داماد پیامبر را فراموش کنیم که ایشان ظاهراً اولین کسی بوده است که قرآن را سانسور کرده و خواندن و آموختن «سوره یوسف» را برای زنان منع کرده

است.

پس به این ترتیب وقتی می‌شود خواندن قرآن را برای کس و کسانی واجب و برای گروهی دیگر مکروه دانست، چه اعتراضی که ماهواره هم می‌تواند برای کس و کسانی لازم اما برای دیگرانی گناه محسوب شود. البته راه درست تر این است که دستگاه‌های گیرنده تلویزیونی به گونه‌ای ساخته شوند که مثلاً گیرنده‌ای مخصوص زنان، با گیرنده مخصوص مردان، متفاوت باشد که البته به همت سازندگان چینی این مهم نیز به زودی ممکن خواهد شد همچنان که شنیدید قرآن چینی هم وارد بازار شده است. و البته عده‌ای به اغلاط این قرآن اشاره کرده‌اند که ظاهراً مربوط می‌شود به همین «زنانه و مردانه» بودن قرآن و گویا مثلاً آقایان در مراجعه به قرآن (به دلیل سهل انگاری) قرآن زنان را مطالعه فرموده‌اند و به همین دلیل غلط به نظرشان رسیده است یا برعکس.

به هر حال باید به مردان ۳ شبکه‌ای که اجازه پخش از وزارت محترم! ارشاد دریافت کرده‌اند تبریک گفت. اما آقایان باید بدانند حتی قرآن خدا هم بعد از ۱۴ قرن و داشتن مجوز دائمی انتشار، در حکومت اسلامی با مشکلاتی روبروست. هیچ مجوزی در این حکومت «مجوز دائمی» ندارد و از آنجایی که دیش‌ها هم مورد حمله مأموران قرار می‌گیرد حضرات باید به فکر دیش‌هایی با رنگ و بویژه باشند تا از هجوم مأموران انتظامی و دستبرد آنان در امان بمانند.

دو هفته پیش که درباره عربده کشی های حجاب اجباری با «چادر» نوشته بودیم که تهدیدات قضا قورنکی زنان، حتی به «شلاق»، «ضبط اتومبیل»، جریمه و زندان هم کشیده شده است — نوشته بودیم، بیشتر این اصرار و حتی لجبازی آخوندها را به حساب «تلافی» و «دهن کجی» به کشف حجاب گذاشته می شود (که بی تأثیر نیست) ولی در هفته گذشته با افشای این که واردات پارچه مشکی چیزی در حدود نیم میلیارد دلار سود دارد، معلوم شد آخوند جایی نمی خوابد که آب زیرش برود و یا به قولی از برای «طفلی» به مکتب می رود و تمام این عربده کشی سر زن ها بابت «چادر مشکی» به واسطه سهمی از آن نیم میلیارد دلار است که وقتی به پول «تومانی» مبدل می شود (هر دلاری ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ تومان) مبلغی که گیر جارچی ها و میرغضب های حجاب اجباری با چادر مشکی می آید، کم پولی نیست که حتی بسیاری از سازمان ها واردات دولتی و شعبات بانک ها را هم وادار کنند که — زنان کارمند که سهل است — حتی ارباب رجوع زن را هم با روسری و حجاب کامل اما با چادر مشکی بپذیرند.

در گزارش خبرگزاری حکومتی (ایسنا) از بازار پارچه — و بر طبق آمار گمرگ ایران — واردات پارچه مشکی (کروبووشین) - و گویا بیشتر از منچستر انگلستان — در سال گذشته معادل ۱۶ هزارتن به ارزش ۸۱ میلیون دلار بوده است که اگر هر متر پارچه چادر مشکی ۲۰۰ گرم وزن داشته باشد. بنابراین در سال گذشته حدود ۸۰ میلیون متر پارچه چادر مشکی وارد کشور شده است.

متوسط قیمت هر متر پارچه چادری «۱.۱۰ سنت» است که هزینه هر متر چادر مشکی با احتساب هزینه حمل و نقل و دیگر هزینه ها حدود یک دلار و نیم خواهد بود. در حال حاضر هر متر پارچه چادر مشکی در بازار کشور به طور متوسط ۷ هزار تومان است که با احتساب ۸۰ میلیون متر پارچه وارداتی و سود بیش از ۵ دلار در هر متر، سود کل سالانه از واردات پارچه چادر مشکی به حدود ۴۴۰ میلیون دلار می رسد.

با این حساب پیداست که مافیای واردات چادر مشکی سعی می کند روز به روز به استفاده عمومی تراز چادر در سطح کشور و فشار به زنان (به عنوان حجاب برتر با چادر مشکی) ادامه دهد.

از سویی دیگر واردات پارچه چادر مشکی موجب شده است که بخش تولید آن را در صنایع نساجی ایران به کلی متوقف شود.

جمشید بصیری تهرانی دبیر سابق انجمن صنایع نساجی ایران در گفتگو با خبرگزاری حکومتی (ایسنا) به این واردات بی رویه چادر مشکی و قاچاق آن اشاره دارد. او یادآوری می کند دو تن از سرمایه داران در ۲۰ سال پیش درصدد برآمدند که کارخانه ای در ایران برای تولید پارچه چادر مشکی احداث کنند و مذاکراتی با وزیر صنایع آن زمان هم داشتند و حتی کار ساختمانی برای بنای کارخانه را هم آغاز کردند ولی در زمینه ماشین آلات به قدری مشکل آفرینی کردند که آن سرمایه گذران به کلی منصرف شدند و بازار تولید داخلی هم متوقف شد.

دبیر سابق انجمن صنایع نساجی ایران بدون اشاره به تشویق و اجبار به پوشش چادر مشکی در ایران از افزایش پارچه

چادر مشکی مهم تر از مسئله هسته ای؟!؟



چادر مشکی در قواره های شش متری به ۱۵ تا ۳۰ هزار تومان سخن می گوید که سپس به ۵۰ تا ۶۰ هزار تومان هم رسیده و به این ترتیب فروش پارچه چادر مشکی در بازار ایران بسیار سود آور شده است.

جالب این که در جریان واردات و فروش چادر مشکی به نام یک «حزب سیاسی» اشاره می شود که نه برحسب برنامه حزبی بلکه بنا به سابقه یکی از سران این حزب — در واقع پایه گذار آن (حبیب عسگر اولادی مسلمان) - در دلالی بازار و هم چنین نقشی که در بلوای ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ داشته و سپس در ترور حسنعلی منصور از شرکای جرم بوده و نیز در فتنه / کودتای ۵۷ موسوم به «انقلاب اسلامی» - از آتش بیاران معرکه به شمار می رفته — این هدیه کوچک از جمله بسیاری «غنایم دیگر انقلابی» بوده که از سوی رهبر چپاولگران و مصادره کنندگان انقلابی به وی اهدا گردیده است.

با افشاگری خبرگزاری رسمی حکومت اسلامی — که به طور دقیق یکی از مخالفان احمدی نژاد و شرکای او را - هدف قرار داده است ناگهان یکی از «زینب کماندوها» آن هم از شورای اسلامی قزوین قال چاق کرده که: آن چه در «خاتون» ضمیمه روزنامه ایران ارگان خبرگزاری جمهوری اسلامی (احمدی نژاد) منتشر شده یک «جریان انحرافی» و از جمله ترفندهای انتخاباتی و یک ژست روشنفکری برای جلب آرای هنجارشکنان و زن های بدحجاب است.

پوشیده نیست که احمدی نژاد و شرکا برای «مجلس اسلامی» آینده، کاندیداهایی را ردیف کرده اند و آن چه در ضمیمه نامه «خاتون» آمده است — نویسنده چادر سیاه را سوقات سفرهای صدرالدین شاهی و تقلید از پوشش سیاه زنانی ست که در مجالس شبانه فرنگ شرکت می کردند، قلمداد کرده است — تا چه میزان به جلب آرای زنان در عیب و ایراد از چادر مشکی ربط پیدا می کند باید از خانم رییس کمیسیون فرهنگی شهر قزوین پرسید که لابد باید از خیلی «جماعت دیگر» به «سلیقه» آقایان (به خصوص قزوینی ها) ایراد می گرفت نه نوع «حجاب اسلامی» خودشان!

خبرگزاری فارس وابسته به سپاه پاسداران که مذاکرات یک جلسه در بسته کمیسیون فرهنگی شورای اسلامی شهر قزوین را - آن هم از قول علیامخدره رییس کمیسیون بازتاب داده است و بعد از آن رجز خوانی کرده است: که حضور چشمگیر مردم و خلق حماسه هایی چون روز قدس دشمنان و استکبار جهانی را چنان سرگردان کرده که به سمبل عفت و عفاف زن ایرانی توهین می کنند.

در حالی که «مجله خاتون» و اظهار نظر درباره چادر مشکی، چندین هفته پیش چاپ شده است و خبرگزاری حکومتی فارس دوباره آن را مطرح کرده که عفاف و پاکدامنی زنان ایرانی مورد هتاک و هجمله قرار گرفته است!؟

این در حالی است که حجاب برتر با مقنعه و چادر از جریان قوت گرفتن جناح اصولگرایان در مجلس و دولت، به زنان توصیه شده و حتی در بعضی از سازمان ها و ادارات آن را اجباری کرده اند خبرگزاری حکومتی فارس به نقل از رییس کمیسیون فرهنگی شورای اسلامی شهر قزوین، چادر را به عنوان حجاب برتر از دستورات حضرت امام، توصیه رهبر فعلی رژیم و از روایات ائمه اطهار می داند و می افزاید که: «چادر مشکی زن ایرانی موجب متزلزل ساختن بساط ظلم و استکبار و هجمله فرهنگی غرب شده که سعی می کنند با

عالمجناب باران!



علیرضا میبدی

بیار ای نم نم باران ترم کن
ترم کن
تازه ام کن
طاهرم کن!

بشوی از من «مرا»
تا «او» شوم من

بهارم کن

گلم کن
پرپر کن

ببین! عاشق شدم، عاشق ترم کن!
فلز بخت ما را کیمیا کن

مُذاہبم کن
بخارم کن
زرم کن

مرا جاری کن از بام دماوند

بزن بر پیکرم
خاکسترم کن

ببین عاشق شدم، عاشق ترم کن!
اگر مقدور آن عاليجناب است
مرا از آنچه هستم کمترم کن

کمترم کن
کمترم کن

جامعه (تحمیل چادر سیاه به زنان علاوه بر روسری و مانتو) بایستی یک حرکت جهادی انجام شود!

مثل این که سود وارد کنندگان پارچه مشکی از خارج از کشور (سالانه نیم میلیون دلار) موجب تبلیغات «حجاب برتر» و فشار برای استفاده اجباری زنان و دختران از چادر مشکی، و به علاوه این قشقرق زنانه شده است.

یکی از مشتریان تریاک معتادان، وافور و منقل و انبر و آتش سینه کفتری علت اعتیادش را پرسیدند. نامبرده گفت: رفقای بد!

بعد سری تکان داد و همان طور که یک بست را آماده می کرد گفت: البته تریاک سناتوری و آتش سینه کفتری هم بی تأثیر نبوده است.

«برنا»

مشکی را نماد استقلال زن ایرانی می داند!!؟

لاله افتخاری نماینده فراکسیون زنان در مجلس اسلامی حتی چادر مشکی را بالاتر از صنایع دستی ایران — که در دنیا مشهور است — دانست و ادعا کرد که در سفرهای خارجی برخلاف گذشته که از ما صنایع دستی می خواستند ولی حالا خیلی ها، چادر مشکی می خواهند (دروغ که حناق نیست).

لاله افتخاری رنگ مشکی را دارای «ابهت و شکوه» خواند و در یک مقایسه بی مورد استدلال کرد در یک دایره سفید می شود نوشت اما در دایره سیاه نمی شود!!؟

نماینده زن مجلس در این زمینه فرهنگ حجاب دولت را متهم به کم کاری کرد و گفت نهایت راهکار اصلاح حجاب در

اظهار نظرهای جنجال برانگیز و غیر کارشناسانه و کولی گرفتن از عده ای قلم به دست سرسپرده، با هتک حرمت پوشش زن نجیب و مسلمان ایرانی، رأی عده ای مانکن و زنان و دختران بدحجاب هنجارشکن را نصیب صندوق های انتخاباتی خود کنند. در حالی که چادر مشکی و رنگ سیاه مایه افتخار ایرانی است». اما در همین حیص و بیص در آخر هفته گذشته یک خانم دیگر نماینده مجلس، چادر به کمر بسته و از این بابت سلیطه بازی درآورده است:

لاله افتخاری، نماینده تهران در مجلس اسلامی در یک شبکه تلویزیونی «چادر مشکی» را مهم تر از بحث هسته ای و نماد حجاب اسلامی دانست و به نقل از یک زن غیر مسلمان (زرتشتی) ادعا کرد که این خانم زرتشتی هم چادر

«ماه مبارک» در سرزمینی دیگر با مسلمانان متفاوت‌تر!

رمضان با جشن آمد، به روزه‌داری گذشت با عید فطر و آتش بازی شبانه به خوشی پایان یافت!

سرزمینی که دین برای آدم‌هاست و نه آدمیان برای دین!

است. از همین است که امروز ادیان بودا و هندو و مسیحیت کنار اسلام و در این چهار دیواری سبز آرام‌نشسته‌اند. تصورش هم برای ماسخت است که اذان صبح بشنویم و بعد زنگ معبد هندوان را. نماز صبح مالایی‌ها خیلی وقت‌ها به عطر عود معبد معطر است.

● در کوالالمپور مسلمان نشین، معابد هم دوش مساجدند و مجسمه خدایان هندی‌ها و بودای چینی‌ها چشم در چشم مناره‌ها و صلیب کلیسا دارند، نه به جنگ که صلح. بهتر است به یاد نیاوریم که سلطان محمود اگر اینجا بود چه می‌کرد و چه می‌شد. بهتر است این را هم به یاد نیاوریم که در ایران، هنوز مجال مسجدی برای اهل سنت در تهران نیست.

● این اکثریت نبودن مسلمانان در جنگل‌های بارانی، گویا نعمتی بوده است. چهل درصد از جمعیت بیست میلیونی مالزی غیر مسلمانها هستند و حاصل اینکه تقویم مالزی از جشنی به جشنی می‌رود. دولت مالزی تمامی جشن‌ها و مراسم هندوان و بودایی‌ها و مسیحیان را به رسمیت شناخته است.

● شگفت این که آزادی مذاهب که رسماً تبلیغ هم محسوب می‌شود، آن‌طور که علمای حوزه می‌گویند اسلام را بر باد نداده و مسلمانی

گذاشت و با دست توانای «ماهاتیر محمد» زنگ فقر رفت و رنگ ثروت و آرامش آمد و حالا صادرات مالزی از واردات بیشتر و این همه رونق اقتصادی و آسمان‌خراش و جهانگرد ثمره اش. توسعه و پیشرفت همچنان ادامه دارد و دیگران که آمدند عمارت نویی ساختند و قبلی‌ها را ویران نکردند.

● در همین روزهای رمضانی می‌شد تبلیغات شهری را دید که هم اشاره ای به جشن مسلمانان دارد و هم روز استقلال مالزی که مصادف شده با عید فطر. تصاویری از همه نخست‌وزیران پیشین و کارهایی که کرده‌اند. (نه، مانند ما نیستند که از روسای جمهور پیشین یکی رسماً ضد انقلاب خوانده شد و دو دیگر خائن و یک نخست‌وزیر هم زندانی است. دوران قبل از انقلاب که هیچ، همه چیز طاغوت بود و سیاهی).

● اسلام چهارصد سال پیش به مالزی رسید و دین از آب گذشته خاورمیانه که به لیخن و انصافِ تجار مسلمان تبلیغ می‌شد، آن‌کدورت و جنگ و خونریزی را هم به آب شسته بود. در تاریخ مالزی با اینکه هندوان قبل از اسلام آوردن بیشترین مالایی‌ها اینجا بوده‌اند، جنگ بزرگ و گشتار کشتاری گزارش نشده

مادیات نیز برسد.

● شهرداری کوالالمپور بنابر سنت هر ساله اجازه داد تا دستفروشان خیمه برپا کنند و چند خیابان را قُرق کنند و هر چه می‌خواهند بی مالیات و اجاره مغازه بیاورند و بفروشند. حتی شرکت کوکا کولا بطری‌ها را در بسته بندی جدید و با تبریک «رمضان الکَریم» عرضه کرد و چند سنتی ارزاتر.

● فانوسهای جشن رمضان در مراکز خرید روشن بود و ساعات غروب، ترافیکِ افطار. مالایی‌های مسلمان نیم ساعتی قبل از افطار در رستوران می‌نشستند و منتظر رفتن آفتاب. غروب و اذان که می‌شد دستها به دعا بالا می‌بردند و بعد چای و خرما و گشودن روزه. همان وقت‌ها و هنوز افطار نشده، میز کنار دست، دیگرانی هم نشسته بودند، چه مسلمانان ایرانی و چه مالایی‌های چینی و هندی که سفارش می‌دادند و می‌خوردند و می‌آشامیدند و روزه‌داران منتظر وقت اذان. با این حال، نگاه‌ها سنگین نمی‌شد و اسلام به خطر نمی‌افتاد.

● پنجاه سال از استقلال مالزی می‌گذرد و از دهه هشتاد میلادی کشور تک محصولی که تنها کا ئوچو تولید می‌کرد، پای در توسعه



گزارشی از: محمد رهبر

● رمضان مالزیایی‌های مسلمان با جشن آمد و به روزه‌داری گذشت و با عید فطر و نماز و آتش بازی شبانه به خیر و سلامت رفت.

● نه کسی را به جرم روزه خواری گرفتند و نه دریا نا امن شد و شنا حرام. نه رستوران‌ها بسته بودند و نه حتی کاباره‌ها از رونق افتاد و نه آن‌طور که در ایران ما رسم است، قیمت سالاد الویه ی روزه‌خواران بالا رفت و نایاب شد. مسلمانان شهر را چراغانی کرده بودند. در این یک ماهه سعی کردند تا قدری از سود بکاهند. از رخت و لباس تا تره بار و گوشت و میوه کمی ارزان شد تا لااقل این برکت معنوی قدری به



**چکه !
چکه !**

پایه گذاری دموکراسی

ابداع دموکراسی به «کلاپتس» مصلح بزرگ یونانی نسبت داده می شود که درباره اهمیت دستاوردهای او هیچگونه تردیدی نیست. نهادهایی که او بر اساس «دموکراسی» پایه گذاری کرده عنوان شالوده سیاسی حکومت آتن بر جاماند و بر حول آنها یک مرام سیاسی یا نظریه درباره حکومت مردمی شکل گرفت. لفظ «دموکراسیا» در آغاز تنها بر آن نهادها اطلاق می شد و از میانه قرن پنجم میلادی به عنوان یک نظریه و یک حکومت، به کار رفت. از روزگار «کلاپتس» تا به حال دموکراسی در فرهنگ غرب حضوری مداوم داشته است.

دومین بدیاری و غارت!

سیدحسن تقی زاده که به مدرنیته و قبول فرهنگ غربی شهرت داشت با اعتصام الملک (پدر پروین اعتصامی) کتابفروشی دایر کرده کتاب های فرنگی و عربی جدید را به علاقمندان عرضه می کرد و محل رفت و آمد متجددان و آزادیخواهان آذربایجانی بود. در زمان (استبداد صغیر) محمد علیشاهی این کتابفروشی غارت شد.

لاتاری ایرانی

اولین لاتاری (لوتری) ایرانی صد و ده سال پیش به وسیله مریضخانه مظفریه و هیئت تجار ایرانی در استانبول به منظور کمک به ایرانیان مهاجر برگزار شد. در این لاتاری ۵۰ مورد اشیاء قیمتی و عتیقه و قدیمی از سوی ایرانیان مقیم استانبول به این حراج عرضه شد. از جمله نسخه خطی (قرن هشتم هجری) از دیوان سعدی (رجب سال ۱۳۲۲ ه.ق - اکتبر ۱۹۰۴ م.)

لقب عزت الدولگی!

پس از این که ناصرالدین شاه به تخت سلطنت رسید، خواهرش به او نامه ای نوشت که ضمن رضایت از زندگی و الطاف همایونی شاه قاجار خواسته بود تا «لقب مرحمتی شاهنشاه مرحوم» یعنی (عزالدوله) را با امضاء خود تأیید کند. ناصرالدین شاه با خطی خوش بر صدر عریضه او نوشته است: «البته لقب عزیزالدولگی که شاهنشاه مرحوم التفات فرموده بودند ما هم مرحمت فرمودیم رجب شعب المعظم ۱۲۷۳».



● مالایی ها چه می دانند که زنان ایرانی که این چنین آرایش می کنند و در فتانگی، مانکن های اروپایی را از تک و تا می اندازند، گریختگان از بند اجبار سیاه حجاب و پامال شدگان هویت انسانی اند که حالا در این آفتاب استوایی ساده دلانه می خواهند تا بدرخشند.

● مالایی های مسلمان ما رادرک نمی کنند. مرزها و اقیانوسها نمی گذارد دردها و رنجها همگانی شود. درد ایرانی اینجا زیر باران تعجب و سؤال، ندیده می ماند.

● اسلام استوایی ربطی به بیماری دینی ما ندارد. ایرانیان زمینی برای آزادی نداشته اند و یکباره رسیده اند به جنگل های بارانی، نه ما می توانیم این اسلام استوایی رادرک کنیم و نه آنها توانش را دارند تا شطحیات رفتاری ما را بسنجند. اما بعضی چیزها هست که به روحیه ایرانی تلنگری می زند، در اسلام مالزیایی همه مذاهب محترم هستند و می توان مسلمان بود و حاکم به دیگران آزاری نرساند و مسجد را کنار میخانه ای ساخت.

● درست کنار یک مجتمع اسلامی در منطقه مسلمان نشین آمپنگ کوالالامپور یک بار چینی به مناسبت ماه رمضان «فهرستی از غذاهای افطار» را بر در ورودی زده است. توهینی به مسلمانان نیست. صاحبش تنها می خواست سهمی در جشن رمضان مسلمانان داشته باشد. شاید خیلی از ایرانی ها آشتی با مذهب را از همین میخانه شروع کنند.

امتدادی ندارد.

● البته هستند علاقمندان به بنیادگرایی دینی و مفتی های متعصب که بخواهند این بلایا را بر سر مردم بیاورند و مثلاً اینجا به گونه ای محدود پلیس دینی هم کار و باری دارد و گاهی محتسب بازی می کند. دادگاههای شرعی هم براه است، اما نه در قانون اساسی مجوزی دارند و نه پارلمان روی خوشی نشان می دهد. مسلمانان مالزی خوب می دانند که آگینه ی آرامش و رونق به سنگ این تعصبات خواهد شکست.

● با گذرنامه ایرانی دیگر «آبرویی» برای ما نمانده است و چند جایی بیشتر نیست که ایرانیان می توانند بروند و بمانند. بیش از صد هزار ایرانی در مالزی مقیم هستند و شمار گردشگران ایرانی که هر روزه به کوالالامپور می آیند تا دمی نفسی بگیرند و «حسرتی از پیشرفت دیگران» بخورند، روبه فزونی است. ● ایرانیان موجودات جالبی برای مالایی ها به حساب می آیند، مسلمان هستند و شباهتی به مسلمانان ندارند. شنیده ام که یک هموطن ایرانی ما از همان فرودگاه با چمدان و بار و بونه یک ضرب به دیسکو رفته بود تا یک لحظه از شب را از دست ندهد.

● مالایی ها چه می دانند که این حرص ایرانیان به شب و شراب و جستن جایی در پی زنان، نشانه «عفونت معنویت» است و مقصر «حکومت ریاکاران» که اخلاق را سوزانده و دین را خاکستر نشین کرده و گرنه، آیین تقوی ما نیز دانییم / اما چه حاصل از بخت گمراه.

اسلامی که خانه خراب کن نیست و سیاست بگیر و ببند ارتدادی ندارد و حتی یک کاباره چینی فهرست افطار را بر روی در ورودی خود زده است تا سهمی در عبادت و جشن هموطنان خود داشته باشد!

محکم و استوار در میان مالایی ها ریشه دار است.

● زنان و دختران مالایی مسلمان، حجاب دارند و بد حجابی ندارند. چه لزومی هست، وقتی می توانند مقنعه را به کناری بگذارند تا فرق سر عقب بکشند. ساتن های رنگارنگ و سرتاسری بر تن بانوان محجبه مالایی، نشانه ای معنادار است از آزادی و انتخاب. گویا با همین حجاب، روابط دختران و پسران و دست در دست هم داشتن، ایرادی ندارد. شاید هم دین برای آدمهاست و نه آدمیان برای دین.

● واژه های اسلامی و از دست رفته ما ایرانی ها هنوز میان مسلمانان مالزی انبوهی از معنا دارد. راننده اگر که پول خرد ندارد همان کلمه بر باد رفته ما ایرانی ها را می گوید: حلال؟ یعنی باقی اش حلال است.

● از آن طرفاگر ما تسبیح به دست می چرخانیم، راننده تاکسی مسلمان فکر می کند که ذکر می گوییم. چه می داند ما به بازی تسبیحی بردست داریم.

● مالایی های مسلمان هنوز خط قرمزهای مذهب را زیر پا نگذاشته اند، به شک های افسرده ما که نه در تفکر که ریشه در «استبداد دینی» دارد، مبتلا نیستند.

● همان سادگی دینداری را دارند. اسیر «هزار فرقه اسلام» هم نشده اند و عملگرایی دینی، خدا و پیامبر را محترم باقی گذاشته است. دینداری صادقانه که نیازهای روحی شان را می سازد و هویتی می دهد و «زندگی خراب کن» نیست و تا سیاست و بگیر و ببند،

چهره‌ها و اندیشه‌ها



علی کشتگر - مبارز سیاسی
و تحلیل‌گر مسایل روز



کارنامه سیاست حکومت اسلامی در جنایت علیه بشریت!

فراموش کردن
فجایع گذشته
رژیم و کمرنگ
کردن آن جریحه‌دار
کردن روحیه افکار
عمومی است!

ای برای فراموش کردن فجایع گذشته و
یا کمرنگ کردن آنها به ویژه در شرایطی
که همان رژیم همچنان بی داد می‌کند،
جریحه دارتر و عفوئی کردن پیکر
زخم‌داری است که به التیام نیاز دارد و
بدتر از آن بازکردن راه تکرار جنایات
گذشته در حال و آینده است.

کشتار ۶۷ از مصادیق بارز جنایت علیه
بشریت است که به فرمان مستقیم
شخص آیت الله خمینی توسط کسانی
که همچنان در جمهوری اسلامی
مصدر امور هستند به اجرا گذاشته شده
است.

پیش از این فاجعه و پس از آن نیز
بسیاری از ستمگری‌های این رژیم
بنابر تعاریف پذیرفته شده از مصادیق
جنایت علیه بشریت است.

- محاکمات صحرایی و اعدام‌های
دسته جمعی سال‌های ۵۷، ۵۸ و ۵۹ در
تهران، کردستان و اجرای دزدیدن‌ها و
کشتن‌هایی که در مناطق کردستان و
ترکمن صحرا اتفاق افتاد.

- اعدام‌های سال ۱۳۶۰ که پس از عزل

«نه قصد گزافه‌گویی دارم و نه بر آن
هستم که کشتار ۶۷ را بهانه‌ای کنم برای
نفی خیل وسیع همراهان و حامیان
پیشین آیت اله خمینی و خامنه‌ای که
اینک از استبداد دینی برائت جسته و
قدم در مسیر دموکراسی خواهی و
دفاع از حقوق بشر گذاشته‌اند.

اما بر این باورم که هرگونه توجیه و یا
کمرنگ کردن جنایات گذشته و حال
جمهوری اسلامی و کمرنگ کردن
مسئولیت مستقیم بنیانگذار استبداد
دینی و جانشین او در این جنایات نه
فقط ضدیت آگاهانه و یا ناآگاهانه با
عدالت و حقیقت است بلکه مایه تفرقه
و ادامه سوء تفاهات در میان فعالان
جنبش دموکراسی خواهی است.

در فردای استقرار آزادی در ایران
می‌توان از مردم و خانواده قربانیان
خواست کسانی که در آن جنایات
«همدست و یا با جنایتکاران هم راه
بوده‌اند» - و حالا از راه ورسم گذشته
پشیمان‌اند را - بیخشند، اما به گمان
من هرگونه تلاش با هر مصلحت و بهانه

ملیحه محمدی
نویسنده و فعال سیاسی



کمدی درام حکومت اسلامی! هم «برگزیده» اش می‌دانند و هم کم فهم و نادان؟!!

«نظام حکومت اسلامی در درون خود و
در میان مجموعه نیروهایی که خود را
اصولگرا می‌خوانند - و در مقابل
«جریان اصلاحات» و هم چنین
«جنبش سبز» قرار دارند - هرگز چنین
تشتت آرای آشکاری نداشته است.

آخرین برگزیده آنان (احمدی‌نژاد) -
کسی که با بزرگترین اجماع به عرصه
فرستادند - امروز در جایی ایستاده
است که بیشترین نیروی آنان را معطوف
مهار خود کرده است. مجبورند او را
«رئیس جمهور» خود بخوانند و در عین
حال تمامی دوستان و همکارانی را (که
اوبه اصرار مورد اعتماد خود می‌خواند)
نکوهش و تهدید و زندانی می‌کنند؛ در
واقع آشکارا رئیس جمهور برگزیده خود
را در بهترین تعبیر، به کم فهمی و نادانی
معرفی می‌کنند.

کمدی درامی که نه در ایران، که در
سیاست جهان امروز بی سابقه است.
نتیجه این شده است که نیمی از نیروی

اصولگرایان به حفظ احمدی نژاد و نیمی به کوبیدن او مشغول‌اند و توصیه‌های مکرر ولی فقیه نیز که آشکارا مصمم‌ترین
فرد برای حفظ او تا پایان دوره است، نتواند نظمی را برقرار کند.

به این ترتیب و به احتمال بعید، حتی اگر اصولگرایان - به شمول همه طیف‌های بایر و دایر خود - موفق شوند تعداد رأی
دهندگان همیشگی خود را حفظ کنند، برای در آوردن کاندیدایی از صندوق‌های رأی که بتواند عنوان اصولگرا را بر او
اطلاق کنند، مجبور به گذشت فراوان و نادیده گرفتن بسیاری خط و مرزها هستند.

اما عواقب چنین مماشاتی همچون، و شاید سریع‌تر از گزینۀ قبلی، دامنگیر آنان می‌شود. زیرا که جامعه‌ی اصولگرایان
از اجماع ناگزیر تجربه تلخ نزدیکی دارد و در صورت بروز کمترین ناهماهنگی می‌تواند باقیمانده اعتماد خود را به بصیرت
رهبران اصولگرایی از دست بدهد.

تشکل‌های «۸۰۷» و «جبهه پایداری» هر یک بدنه اجتماعی قابل توجهی در میان روحانیون و از این راه در بخشی از رأی
دهندگان سنتی دارند و قصد یا میل وام دادن به یکدیگر را تاکنون نشان نداده‌اند. حکومت در بیرون از خود نیز با
گسترده‌ترین جنگ سرد تقریباً با تمامی قدرتهای جهانی درگیر است. وضعیت کنونی حکومت ایران بیشتر شبیه
سوریه و لیبی و عراق صدام حسین است که ملت‌های آنان باید با جان و امنیت خود بهای روش‌های آنان را بدهند. با دا
که سرنوشت کشور ما از آنها دور باد.

متحدان منفعت جوی اندکی نیز که برای حکومت ایران مانده است، یا اساساً قابل اعتماد نیستند (مانند چین و روسیه)
که در بهترین حالت در لحظه آخر سکوت می‌کنند؛ یا خود تا گردن درون مشکلات داخلی و خارجی فرو رفته‌اند،
(همچون سوریه و لبنان) و یا تأثیر جدی بر مسائل ندارند (چون ونزوئلا و تعدادی کشورهای کوچک آفریقایی).

مناطق دیگر ایران انجامید، قتل
رهبران کلیسای مسیحی نیز که پیش از
آن رخ داده بود نیز در زمره همین
جنایات است.

- ترور (مخالفان سیاسی رژیم) در
خارج از کشور: از نخستین ترورها ی
پس از انقلاب تا ترور قاسملو و
همراهان، ترور دکتر صادق شرافکنندی
و همراهان در برلین (در رستوران
میکونوس)، ترور عبدالرحمن برومند،
شاپور بختیار و منشی او، ترور کاظم
رجوی، فریدون فرخزاد و بسیاری
ترورهای دیگر که برخی از آنها با اغماض
شرم‌آور دولت‌های اروپایی همراه بوده
است.

- جدیدترین جنایات رژیم جمهوری
اسلامی که در زمره مصادیق جنایت
علیه بشریت به شمار می‌رود به فجایع

بنی صدر و ماههای پس از آن اتفاق
افتاد. در جریان این فجایع به دخترانی
که برخی از آنان نوجوان زیر ۱۸ ساله
بودند، پیش از اعدام تجاوز می‌شد.

- قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان
۶۷ که طی آن هزاران زندانی سیاسی
ظرف چند روز اعدام و در گورستان‌های
دسته جمعی مدفون شدند.

- قتل‌های زنجیره‌ای نویسندگان و
روشنفکران و مخالفان سیاسی که با
دستگیری و شکنجه سعیدی
سیرجانی به گناه نوشتن نامه سرگشاده
به علی خامنه‌ای آغاز شد و در ادامه به
قتل فجیع پروانه اسکندری، داریوش
فروهر، محمد مختاری، محمد جعفر
پوینده، مجید شریف، پیروز دوانی،
ترور سعید حجاریان و قتل چهره‌های
گمنام در کرمان و مشهد و برخی از

روزها و ماههای پس از کودتای
انتخاباتی ۲۲ خرداد ۸۸ مربوط می
شود. به گلوله بستن تظاهرات
مسالمت‌آمیز مردم، شکنجه و تجاوز و
قتل در درون زندانها و ماسوله‌ها که
نمونه‌ای از آن در کهریزک برملا شد،
دستگیری‌های جمعی و همراه با
شکنجه و اعدام‌های رسمی و
غیررسمی این دوره نیز بی‌تردید در
زمره جنایات بیشمار جمهوری اسلامی
علیه بشریت است.

آیا کارنامه سیاه ۳۰ ساله و سرشار از
جنایات ضدبشری جمهوری اسلامی
کافی نیست برای آن که همه ایرانیان
خواستار آزادی و عدالت را به این نتیجه
برسانند که «جمهوریت» با درآمیختگی
دین و دولت ناسازگار است؟



ولایت فقیه، جرثوقه همه تفکرات استبدادی تاریخ ایران و اسلام!

بدبختی مسلمانان دوری از عقل‌گرایی و توجه به خرافات دینی و گرایش‌ات عوام فریبانه بود!

و تاریخ اندیشان مذهبی - به بیراه رفته است. امروز نیز یکبار دیگر و در زمینه تحولات عمیق ایدئولوژیکی و تکنولوژیکی در میان جوامع بشری، ملت‌های مسلمان در راستای اندیشه‌های فلسفی همگون با صلح، پیشرفت اجتماعی و احترام به حقوق بشر یک بار دیگر برای دستیابی به آرمانهای سرکوب شده تاریخی خود بپا خاسته‌اند. و چه جای شگفتی اگر نوادگان برحق ابن سینا در وطن عزیز او ایران امروز پرچمدار این جنبش نوین اجتماعی در منطقه شده باشند. جنبشی که با هدف محور زیم ولایت فقیه به عنوان جرثومه همه تفکرات استبدادی تاریخ ایران و اسلام و برپایی نظامی دموکراتیک و سکیولار می‌تواند به خواب قرون متمادی مسلمانان برای همیشه پایان دهد.»

ابوعلی سینا درخشان‌ترین ستاره در آسمان فصلی از تاریخ بشری است که به «عصر طلایی تمدن اسلامی» شناخته می‌شود. «در دایره تنگ رهروان» بنیادگرایی اسلامی اندیشه‌های مذهبی آنها عین حقیقت و سایر جهان‌بینی‌ها و حتی ادیان یا کفر یا باطل و بی اعتبار هستند. این همان بلای خانمانسوزی است که امروز دامنگیر ایران و ایرانی و در ابعاد وسیع‌تر، جهان اسلام شده است. تمامی تلاش روشنفکران عرفی و غرب‌گرای جهان اسلام در دو بیست سال گذشته برای بازگرداندن تفکر مسلمانان به نحوه جهان‌بینی علمی ابن سیناها برای همگام شدن و بهره‌وری از دستاوردهای تمدن نوین بشری - در برخورد با سد سنت‌گرایان

«هفته جاری سالگرد بزرگداشت ابوعلی سینا در ایران بود. برتراند راسل فیلسوف برجسته در کتاب «تاریخ فلسفه» این اندیشمند بزرگ ایرانی را از مفاخر جهان فلسفه و یکی از ستون‌های استواری معرفی می‌کند که تمدن امروزین مغرب‌زمین بر مبنای عقل‌گرایی و جهان‌بینی امثال او بنا شده است. دکتر یحیی یشربی استاد فلسفه و مترجم آثار ابن سینا در گفت‌وگویی با روزنامه خراسان به مناسبت این بزرگداشت تعارفات معمول در بحث‌های فلسفی - سیاسی را کنار گذاشته و با توجه به اوضاع فلاکت‌بار اجتماعی امروز در میهن ما و به طور کلی جهان اسلام اظهار کرده است که بدبختی مسلمانان از روز دوری آنها از عقل‌گرایی مورد توجه ابن سینا و توجه آنها به خرافات دینی و گرایش‌ات عوام فریبانه آغاز شده است.

جلال ایجادی - کارشناس محیط زیست

فصل جدیدی از مبارزات اکولوژیستی!

**این مبارزه زیست محیطی و اکولوژیستی مردمی،
گسترده‌تر، میدانی و خیابانی است!**



و این فصل، فصل درخواست‌ها و اعتراضات زیست محیطی و اکولوژیکی می‌باشد، این مبارزه متنوع خود را آگاه میدانی و توده‌ای و گاه حقوقی و انبوه نشان می‌دهد. البته ذهنیت شهروند ایرانی و فرد سیاسی ایرانی هنوز بطرز برجسته حساسیت لازم اکولوژیستی را ندارد و نیازمند فرهنگ و آموزش در این زمینه است. ولی تحت تاثیر بحران زیست محیطی جهانی و کنفرانس‌ها و سمینارها و رسانه‌ها و نیز ویرانگری‌های زشت زیست محیطی در ایران مانند مرگ تدریجی دریاچه ارومیه، خشکی دریاچه ورود و تالاب‌های فراوان و تخریب جنگل‌ها و آلودگی صنعتی و هوای آلوده و هوانا، ذهن‌ها بیدار میشوند و بدین گونه زمینه مبارزات اجتماعی زیست محیطی فراهم می‌گردد.»

در برخی تظاهرات و اعتراضات اخیر ما با انگیزه اکولوژیکی بعنوان عامل اصلی و یا عامل مستقیم و برجسته مواجه هستیم. البته این پدیده مبارزاتی در سالهای اخیر با بحران اکولوژیکی جهانی نیز در سطح بین‌المللی قابل مشاهده است. اختلافات و جنگ در زمینه تقسیم آب و رشد بیابانزائی، راهپیمائی و بست‌نشستن برای حفظ جنگل‌ها، تظاهرات علیه زباله‌ها و زائده‌های اتمی و غیره از جمله اشکال این مبارزه اکولوژیستی بوده است. این شکل تازه اکولوژیکی با شکل مبارزاتی سیاسی حزبی و فعالیت‌های نهادها برای اکولوژی بعد جدیدی می‌بخشد. در ایران نیز فصل جدیدی از مبارزه باز می‌شود

ویرانگر بخش خصوصی و دولتی با توجه به بودجه نازل و سرکوب و جاسوسی و بوروکراسی پیوسته با مانع روبرو بوده و گاه متأسفانه فاقد اثربخشی است. چراکه این فعالیت‌ها اغلب پس از فاجعه انجام گرفته و از توان و گستردگی برخوردار نیستند. در دوره اخیر ما با تحول تازه‌ای مواجه هستیم و آن بروز مبارزه زیست محیطی و اکولوژیستی مردمی، گسترده‌تر، میدانی و خیابانی است. روشن است که از دیدگاه جامعه‌شناسی زمینه نارضایتی هیچگاه به یک عامل محدود نمی‌گردد و پدیده‌ها در هم آمیخته و با پیچیدگی عمل می‌کنند، ولی در بعضی تجربه‌ها حوادث با رنگ و بوی ویژه‌ای روی میدهند و گرایش برجسته‌ای به نمایش می‌گذارند.

«در ایران ما با برآمد یک مبارزه اجتماعی زیست محیطی مواجه هستیم و بطور مسلم با اقدامات ویرانگرانه در سراسر ایران زمینه این اعتراضات گسترده‌تر خواهد شد. مبارزه فقط سیاسی نیست، مبارزه تنها برای مطالبات اقتصادی نیست، مبارزه فقط پیکار زنان و برای آزادی قلم و اندیشه نیست، امروز مبارزه در ضمن برای اکولوژی و یک محیط زیست با کیفیت است. روشن است که در گذشته نیز طی مبارزات چنین رویدادهائی جلوه داشته‌اند، ولی آنچه تازه بنظر می‌آید سرآغاز فصلی دیگر است. سالیان زیادی است که نهادها و فعالان زیست محیطی علیه هرتخریب و تجاوز به طبیعت و فجایع اکولوژیستی مبارزه میکنند، مبارزه علیه اقدامات

نسیم بهاری آزادی و دموکراسی دوباره به زادگاهش ایران باز خواهد گشت!



دکتر علیرضا نوری زاده

تحولات در کشورهای اسلامی

شعار: «اسلام، یگانه راه حل» نخستین بار در دهه چهل قرن بیستم میلادی با نبش قبر سید جمال الدین اسدآبادی توسط «حسن البنا» مرشد اخوان المسلمین بیرون کشیده شد، با روی کار آمدن رژیمهای نظامی سکولار در مصر و سوریه و عراق و سودان و... برای سالیان دراز به داخل زندانها و تبعیدگاهها منتقل شد.

موج ناسیونالیسم عربی که توسط عبدالناصر، جورج حبش و میشل عفلق به راه افتاد به زودی همه ایدئولوژیهای موجود از جمله چپ وابسته به مسکو، اسلام سیاسی و ناسیونالیسم کشوری (عراقی، سوری، مصری و...) را خانه نشین و یا زندان نشین کرد.

فلسطین به عنوان موتور به حرکت درآورنده توده های مسحور «زعیم» رنگ اسلامی خود را از دست داد و اعتبار قومیش بالا رفت. شماری از مهمترین رهبران انقلاب فلسطین از جمله «جورج حبش» و «نایف حواتمه» مسیحی ارتدوکس بودند.

در چنین فضائی عربستان سعودی - و از سال ۱۹۶۳ ایران و اردن و ترکیه و پاکستان - پرچمدار اسلام شده بودند. (ملک فیصل و شاه ایران در واقع بنای اتحاد دولتهای اسلامی را در مقابل قومیت گرایان عرب، پی ریختند).

«انقلاب اسلامی» در ایران، با تبلیغات گسترده ای - که چپ ها و ناسیونالیست های عرب علیه شاه و روابط ایران با اسرائیل، در دهه های ۶۰ و ۷۰ پیشین به راه انداخته بودند - با شادمانی و استقبال گرم توده های عرب رو برو شد. همزمان با جهاد افغانستان و باز شدن میدان برای فعالیت اسلامی هادر مصر و اردن و شمال آفریقا، شعار «اسلام یگانه راه حل» را دوباره زنده کرد.

(این نکته را یادآور شوم که درست مثل ایران، روشنفکران جهان عرب در آغاز قرن بیستم در پرتو گسترش ارتباطات با غرب، و حضور فرزندان خانواده های مرفه در دانشگاه های مهم فرانسه و انگلیس (از دهه سی به بعد نیز در آمریکا) راه ورود کشور هایشان به میدان تمدن و فرهنگ نوین و توسعه و پیشرفت را پیروی از غرب و گسترش فرهنگ غربی می دانستند.



دموکراتیزه شدن جوامع عربی و مسلمان، طومار حکومت ولایت فقیه را در هم خواهد پیچید!

به علت شکست رژیم های بعد از استقلال و کودتاهای نظامیان «به اسم انقلاب» در ایجاد یک جامعه مدرن و ضمانت عدالت اجتماعی و دموکراسی حتی در حداقل شکل آن (از همه مهمتر شکست شرم آور ارتشهای عربی در جنگ شش روزه با اسرائیل) بعد از این که سالها مردم را به وحشی ترین شکل سرکوب و نان و گوشت آنها را به نفع انباشتن زرادخانه ها از اسلحه مصادره کرده بودند و خاکستر شدن آرزوها در آزادی فلسطین را شاهد بودن، ایدئولوژیهای قائم به مبدأ ناسیونالیسم و قومیت گرایی، از اعتبار افتاد. غرب که تا دیروز قبله گاه روشنفکران عرب بود و غریزدگی که مزیت و امتیازی به حساب می آمد، در پرتو تبلیغات گسترده ضد غربی رژیمهای

کودتائی عربی، از بغداد تا طرابلس و البته بوقهای چپی (که در خدمت این رژیمها بود) و حمایت غیرموجه غرب به ویژه ایالات متحده از اسرائیل که بادست باز علاوه بر تحقیر عربها و فلسطینیها، عملاً حقوق مشروع ملت فلسطین را زیر پا گذاشته - و اراضی اشغالی در جنگهای ۶۷ و سپس ۷۳ را ملک طلق خود به حساب می آورد - از نیمه دهه ۶۰ قرن پیشین میلادی مردود شمرده شد و چهره های برجسته روشنفکری که همچنان دلیسته لیبرالیسم و دموکراسی بودند اگر از سوی حکومتها سر به نیست نشده و یا به زندان نیفتادند در جامعه خود مثل جذامیها مطرود و عزلت نشین گشته و یا ناچار به ترک خانه و سرزمین خویش و زندگی در تبعیدگاههای غربی

شدند.

معیارهای غلط سیاسی

«اسلام سیاسی» بار دیگر جان گرفت و البته «انقلاب اسلامی ایران»، علیه یک نظام مدرن مستبد با نگاه به غرب - و سپس «جهاد افغانستان» علیه قبله چپ و ارتش سرخ - ویتامین های قدرتمندی بود که اسلام سیاسی را حسابی چاق و چله کرد.

چند روزی پس از آزادی کویت (و ورود نیروهای آمریکائی و غربی به این کشور) همراه با همکارانم در روزنامه «صوت الکویت» همزمان با ورود امیر پیشین شیخ جابر الاحمد به کشورش پس از شش ماه، وارد کویت شدیم.

برای نخستین بار طی دو دهه می دیدم در یک کشور عربی بزرگ و کوچک، زن و مرد ستایشگر آمریکا و جورج بوش (پدر) هستند. و این کویت سرزمینی بود که در دهه ۶۰ قرن بیستم، یکی از پایگاههای عمده چپ و ناسیونالیسم عرب و عمده ترین یاری رسان به انقلاب فلسطین بود.

کویت آزادی خود را از چنگ صدام حسین (یکی از قهرمانان قلابی ناسیونالیسم عربی) مدیون آمریکا بود. به همین دلیل نیز بسیاری از نوزادان در آن تاریخ در کنار نام سنتی جاسم و عبدالله و عبدالعزیز و جابر و مبارک و... یک اضافه نیز با عنوان بوش و یا جورج بوش، گرفتند. جالب اینکه از فردای جنگ دوم خلیج فارس، کویتیها به علت آمریکادوستی مورد بدترین ملامتها و شماتت ها از سوی نه فقط چپ ها و ناسیونالیست ها بلکه، سلفی های اسلامی و رادیکالهای شیعه قرار گرفتند.

به یاد داشته باشید که بعد از جنایت حمله انتحاری (۱۱ سپتامبر) هجده جوان عرب (که ۱۶ نفرشان سعودی بودند) به برجهای دوقلوی نیویورکی، تنها ما ایرانی ها بودیم که علی رغم ضد آمریکائی بودن حکومت و بیست و سه چهار سال مرگ بر آمریکا گفتن و شنیدن، به نشان همدردی با مردم آمریکا شمع به دست گرفتیم و در میدان محسنی و بلوار میرداماد، یکی از زیباترین و غرور آفرین ترین مناظر نوع دوستی را به تماشا گذاشتیم.

در بسیاری از کشورهای عربی و مسلمان، نه فقط

این حادثه را با شادمانی (توده‌ها و نه حکومتها) جشن گرفتند بلکه اکثر عربها و مسلمانان علی‌رغم اعتراف سران القاعده به ارتکاب این جنایت و دستگیری خالد شیخ در پاکستان توسط واحدهای ویژه کوماندوئی آمریکا و اعترافات تک‌ن دهنده او در رابطه با جنایات القاعده، بر این باور بودند که خود آمریکا ترتیب انفجار را داده و مهمترین دلیلش نبودن یهودیان در میان قربانیان است (آنها با بی‌انصافی، حضور بیش از ۳۰۰ یهودی یا بیشتر را در بین قربانیان انکار می‌کردند).

قهرمانان قلابی عرب‌ها

در چنین فضائی است که آدمی مثل احمدی نژاد به خاطر چرن‌دیتاش در نفی هولوکاست و لزوم امحای اسرائیل از نقشه جهان، «محبوبیت» پیدا می‌کند و حسن نصرالله رهبر حزب‌اللهی (که جنایتش در لبنان و خارج لبنان غیرقابل شمارش است) به «قهرمان مقاومت» در بین توده‌های عرب تبدیل می‌شود.

بشارالاسد آدمکش به عنوان «رهبر جبهه ممانعت» - از آشتی با اسرائیل - صدام حسین دشمن بشریت به عنوان «شهید راه مبارزه با آمریکا» و قذافی مجنون حداقل تا پنج شش سال پیش در مقام «زعیم انقلابیون» در جهان عرب و اسلام اعتبار پیدا می‌کنند.

با این چشم‌انداز، همان بسیاریانی که حکم صادر کردند که: با سرنگونی مبارک و بن علی و الباقی جباران سکولار، «اسلام‌ناب انقلابی محمدی» بر شانه توده‌های کف‌برلب، در قاهره و تونس و صنعا و دمشق و... به قدرت خواهد رسید.

آمریکا و غرب داشت.

گو اینکه بر اثر سیاست‌های اسرائیل و پایداری مستمر حقوق فلسطینی‌ها، پذیرش اسرائیل به‌عنوان همسایه‌ای صاحب مشروعیت، حداقل در شرایط فعلی (اگر نگوئیم غیرممکن) بلکه بسیار سخت به‌نظر می‌رسد.

سی سال است که اسرائیل و مصر رابطه کامل سیاسی و اقتصادی داشته‌اند و حالت جنگی بین آنها برای همیشه خاتمه یافته است با اینهمه روابط اجتماعی و فرهنگی بین دو ملت در پائین‌ترین سطح باقی مانده است.

همین وضع بین اسرائیل و اردن با وجود امضای پیمان صلح و برقراری روابط برقرار است.

طی دو هفته اخیر، به دنبال کشته شدن ۵ سرباز مصری توسط نیروهای اسرائیلی، آتشی از نفرت در قاهره به پا شد که اولین قربانی آن پرچم اسرائیل بر بلندای ساختمان سفارت اسرائیل در قاهره بود. (جوانی که پرچم را پائین کشید به قهرمان توده‌ها تبدیل شد.) با اینهمه، دشمنی با اسرائیل عارضه‌ای از استمرار یک سیاست غلط است.

اگر فردا اسرائیل از سرزمینهایی که اشغال گروه، بیرون رود و دولت مستقل فلسطین برپا شود، نفرت رنگ خواهد باخت. اما اگر وضع به گونه امروزی ادامه یابد، همچنان تاجران سیاسی که به اسم رهائی فلسطین دکانداری می‌کنند، مشتریان زیادی پیدا خواهند کرد. (این تنها نقطه امید ولی فقیه ایرانی و اسد سوری و اخوان المسلمین و حزب‌الله است.)

حتی حماس نیز آرزو دارد به جای جنگ و

نظامی‌ها نخست با آنها راه آمدند و به مردم نشان دادند که جماعت اخوان، فرصت‌طلب‌تر از بقیه گروه‌های سیاسی، فقط در پی قبضه کردن قدرت هستند.

حالا با بیانیه شیخ الازهر مبنی بر اینکه دولت آینده مصر باید «مدنی» باشد و تأکید نظامیان بر اینکه: دولت مدنی (غیردینی) خط قرمزی است که ارتش اجازه عبور از آن را نخواهد داد.

اینکه اسلام یکی از «منابع قانونگذاری» است - در تمام قوانین اساسی کشورهای عربی منهای لبنان موجود است - اما هیچگاه در لحظه‌های تاریخی مانع تصویب قوانینی مثل اصلاحات ارضی، برابری حقوق اجتماعی و سیاسی زنان و مردان و قوانین پیشرفته طلاق و ارث در شماری از کشورهای عرب، نبوده است.

در تونس راشد الغنوشی رهبر گروه نهضت که گمان می‌کرد در بازگشت از تبعیدگاه لندن مثل خمینی مورد استقبال هموطنانش قرار خواهد گرفت چند روز بعد به زادگاهش رفت و بعد هم

«بهار عربی» رنگ و ضدیت با آمریکا و غرب را ندارد، شعارهایش مرگ نیستی و نابودی نیست و بوی عدالت، آزادی و رفع تبعیض‌های ریشه‌دار می‌دهد!

خونریزی در یک دولت مستقل و دمکرات بخت خود را در انتخابات بیازماید.

ماهیت بهار عربی!

اینهمه را گفتم تا این واقعیت را نیز آشکار سازم که «بهار عربی» رنگ ضدیت با آمریکا و غرب را ندارد، شعارهایش بوی مرگ و نیست باد و نابود گردد! ندارد.

عدالت، آزادی، حرمت نهادن به اعتبار شهروندی، مبارزه با فساد و رفع تبعیض‌های ریشه‌دار در مذهب و زبان و قومیت و جنسیت، مهمترین شعار در کوچه و خیابانهای سرزمینهای عربی است.

«اخوان المسلمین» در فردای سقوط مبارک «جامه میش» بر تن کردند، کراواتهای رنگین بستند، به ژنرال‌های شورای عالی نظامی تعظیم کردند و تنها خواستشان برگزاری هر چه سریعتر انتخابات پارلمانی بود.

برای آنها مسلم بود که در فضای هیجان زده و تبادار مصر، آنها با داشتن تشکیلات و امکانات مالی، نیروی غالب در داخل پارلمان خواهند بود.

ظاهرکار نیز چنین حکمی را توجیه می‌کند اما در همین چند سال اخیر، به‌ویژه پس از رویدادهای ایران، از فردای انتخابات و انعکاس گسترده آن در رسانه‌های عرب زبان به ویژه تلویزیونهای ماهواره‌ای مثل «العربی» و «بی.بی.سی» و تا حدودی «الجزیره»، اندک اندک اعتبار عمده‌ترین پایگاه رسمی اسلام ناب محمدی کم‌رنگ شد و در عین حال نسل‌های جوانتر در ورای نفرت از آمریکا و غرب، با ماهواره و اینترنت، از دنیای کوچک ذهن خود، به جهانی بزرگ‌تر وارد شدند که آمریکا و اروپا دو مظهر عمده آن بودند.

با پیروزی باراک اوباما در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، آن «چهره گریه خونریز جنایت پیشه‌ای» که از آمریکادر جهان عرب ساخته شده بود، به مرور جای خود را به کشوری داد که یک سیاه نیمه مسلمان فرزند یک مهاجر را مجال می‌داد تا به بالاترین قدرت در مقام رهبری برسد. سفر اوباما به قاهره و سخنرانی مهم او خطاب به جوانان عرب و مسلمان تأثیری شگفتی‌آور در تغییر نگاه ملت‌های عرب و مسلمان نسبت به

در بحرین اکثریت شیعیان به مرور در می‌یابند که دستیابی به حقوق مشروعشان با وابستگی به جمهوری اسلامی فقیه (در هر شکل و ابعادی) به دست نمی‌آید بلکه به مصلحت آنها و فرزندانشان نوادگانشان است که با تکیه بر نیروی خود از فرصت‌های عرضه شده برای گرفتن امتیاز از حاکمیت، استفاده‌کنند.

حتی در یمن هم، اسلامی‌ها در رأس جنبش نیستند، بخش جنوبی یمن به کل خارج از سیطره اسلامی‌هاست و در بخش شمال نیز تنوع قبایل و طوایف و مذاهب به هیچ روی مجال به قدرت رسیدن «سلفی‌ها» را نمی‌دهد.

می‌ماند یک سؤال که آیا غرب از رژیم‌هایی که بر ایدئولوژی اسلام معتدل از نوع ترکی تکیه داشته و از طریق انتخابات مشروعیت پیدا می‌کنند، حمایت خواهد کرد و اصولاً برپائی چنین رژیم‌هایی را ترغیب می‌کند؟ پاسخ به قول عرفات «لعم» است یعنی «لا» و «نعم» (نه و آری).

به این معنا که اگر عداوت مستمر، و اندیشه



نابودی اسرائیل از دستورالعمل نیروهای اسلام سیاسی، حذف شود غرب مخالفت اساسی با چنین رژیم‌هایی نخواهد داشت اما چون دشمنی با اسرائیل هنوز هم یکی از ابزارهای تحریک مردم از سوی اسلامی‌ها - در دو نوع اخوان المسلمین و سلفی‌هاست - غرب و به‌ویژه آمریکا با همه توان جلوی سبز شدن بوته رژیم‌های اسلامی را در «باغستان بهار عربی» خواهد گرفت.

در مقابل اگر بهار عربی در سوریه نیز پیروز شود، و رویای جورج بوش پسر برای «دمکراتیزه شدن جوامع عربی و مسلمان» تحقق کامل پیدا کند، تردید نباید کرد که نسیم فروز دین آزادی و دمکراسی (که دو سال پیش در ایران وزیدن گرفت و امروز در شماری از کشورهای عربی به توفان تبدیل شده است) بار دیگر به زادگاهش ایران باز خواهد گشت و با شتابی باورنکردنی طومار حکومت ولایت فقیه را در هم خواهد پیچید.

اعلام کرد قصد شرکت در انتخابات ریاست جمهوری را ندارد.

در لیبی شورای موقت اداره کشور به ریاست مصطفی عبدالجلیل (وزیر دادگستری قذافی) که به انقلاب لیبی پیوست، از چند هفته قبل «رفتار و شعارهای نیروهای اسلامی» در بین انقلابیون را به شدت مورد انتقاد قرار داد و به‌ویژه پس از قتل ژنرال یونس وزیر کشور پیشین و رئیس ستاد نیروهای نظامی انقلاب لیبی، در آستانه حمله اسلامی‌ها کشیده شد.

در سوریه در برابر ادعای رژیم بعثی مبنی بر اینکه «سلفی‌ها و تروریستها پشت سر شورش‌های خیابانی هستند»، اپوزیسیون متنوع سوریه در داخل و خارج کشور، توانست با تشکیل یک شورای عمومی و دو ستاد، و نیز یک کمیته اجرائی که هنوز اعضا و وظایفش مشخص نشده، عملاً ادعاهای بشار الاسد را از اعتبار ساقط کند.



در احوال مردمی که هر دم به رنگی در می‌آیند!

بُزخو، بُزدل، بُز آخفش، بُز مچه و... بُز بُز قندی

بُزدل: اما بز موجود ترسویی هم هست و بُزدلی بز، ورد زبان هاست. او به یک نهیب جدی صدها متر فرار می‌کند و تا می‌تواند خود را از نظرها پنهان می‌سازد.

شما می‌توانید ساعت‌ها صدای بع بع زیر و زیرکانه او را که شباهتی به مال گوسفند ندارد. بشنوید و هرگز او را نبینید! مثلاً می‌توانید صدای او را روی یک فیلم سیاسی بگذارید و بز بُزدل ساعت‌ها به آدمیان دشنام بدهد بدون آن که صورتش دیده شود.

یکی از پروفیسورهای بزشناسی دانشگاه برکلی کالیفرنیا مدت‌هاست که درباره نژاد یک «بُزگر» گله بزها را به خطر انداخته و هر هفته یک ساعت از پشت مناظر و مریایای ساختمان‌های مهم آمریکا - مثل کاخ سفید، کنگره، پنتاگون و سیا - سخنرانی‌های مهم می‌کند، مطالعات فراوان کرده و به علت بُزدلی، بزسخنگو موفق به کشف «هویت» او نشده است. بُزدلی، ودیعه‌ای الهی در ذات بز است. بُزدل چهره ندارد. سخنگوی بی‌چهره‌ای است که دشمن تمام آدم‌های شجاع است.

بُزدل روی دو پا راه می‌رود ولی چارپایی بیش نیست. او از روی پایستادن آدم‌ها رنج می‌برد. از هر که سلاحی در دست دارد، می‌ترسد. پروفیسور بزشناس دوست من در دانشگاه برکلی معتقد است که او از آدم‌های دوپایی که

از بدو خلقت از حضرت شیطان گرفته است! به بز هیچ اعتباری نمی‌توان کرد. اگر از سمت راست به او نزدیک شوی، نرم‌نرم نگاهت می‌کند و به طرف کشاله می‌رود و ناگهان از سمت چپ می‌زند به چاک. بدون این که دست راست و چپش را بشناسد یا دست چپی و دست راستی در معنای امروز باشد.

بُزخو: بز حالت به خصوصی دارد که در اصطلاح فارسی ما به آن «بُزخو» می‌گوییم. یعنی وقتی چشم به نواله‌ای می‌دوزد، گوسفند وار یا گاواً مستقیماً به سراغ آن نمی‌رود. چون بعضی از لقمه‌ها در گلو گیرند. بنابراین، گوش‌هایش را تیز و چشم‌هایش را تنگ می‌کند و پوزه اش را جلو می‌دهد. بوی نفع و ضرر را از فاصله‌های دور می‌شنود.

ما در جوانی وقتی به شکار بزکوهی می‌رفتیم، می‌گفتند: در جهت عکس باد باشید. در حالت بُزخو این شیطان چهارپا آنچه را که باید از بین ببرد یا بخورد خوب می‌سنجد.

بعد می‌بینی که در یک لحظه از حالت بُزخو خارج شد: ترور کرد و فرار کرد یا هفتصد میلیون تومان اسکناس سبز را به جای علوفه خورد و لب «چشمه آرامش» لم داد. بزخو خطرناک‌ترین حالت بز است.

«گاو حاج میرزا آقاسی» سرش را پایین می‌اندازد و بر سر هر منبر و کرسی یا مسجد و بازار وارد معقولات می‌شود و درباره مسائل مختلف از تاریخ تا فیزیک و از جبر تا روانشناسی خطبه می‌خواند.

گوساله، گاو جوانی است که در مکتب ابوی و والده تلمذ می‌کند و گوشتش مرغوب‌تر از ابوین است.

گوسفند طعمه لذیذی است برای گرگ که گاهی «بزرگی» او را از چنگ گرگ می‌رهاند و شبانگه‌کار به حلقش می‌مالد و در عروسی دختر زشتش با شیخ اجل، چلوکباب می‌دهد. اما...

بز از جمله چارپایان حلال گوشت شیطان و حرامزاده‌ای است که می‌گویند گاهی شیطان اصل کاری را هم گول می‌زند. بز روی دو پا می‌ایستد مانند انسان تا برو بار درختی را که به پک و پوزش نزدیک است بچرد. به هیچ وجه خوش‌خوراک یا به قول فرنگی‌ها Gourment نیست. وقتی گرسنه اش باشد، هر چه را که بتوان جوید و بلع کرد روانه خندق بلای شکم می‌کند. از کاغذ تا پارچه و از پر پرنده مرده تا فضولات حیوانات حرام گوشت.

بز شاید تنها چارپای زرنکی است که قانون جنگل را در جامعه غیر جنگلی چارپایان اهلی خوب بلد است و فتوای این‌گونه زیستن را گویا



عکس از: مرتضی فرزانه

دست‌افشاد: دکتر صدرالدین الهی

در میان چهارپایان اهلی که گوشتشان حلال و ذبحشان آزاد است و احتیاج به سلاخ حرفه‌ای متعهد ندارد.

هر چارپایی در فرهنگ و زبان ما صاحب مشخصات خاص خویش است: شتر حیوانی است که حاجی می‌شود و خار می‌خورد و بار می‌برد.

گاو یا شیرده است و به قول انوری «دوشا» یا مثل

قلم در دست دارند، بیش از انواع دیگر آدم هادر هراس است زیرا می داند که طایفه اهل قلم ترس را بر نمی تابند و بزدل هار را رسوا می کنند.

بز اخفش: بز یک نسبیتی هم با علما دارد. اخفش نامی داریم که در تاریخ از او به نام اخفش اوسط یعنی اخفش میانی یاد می کنند – او شاگرد «سیبویه» فارسی بود که نحو عربی را سرو سامان داد. و گویند این اخفش بسی کند ذهن و دیرگیر بوده و گویا بزی داشته است که چون طلاب دیگر حاضر به تحمل کُندفهمی او نبودند، بز را انیس و جلیس خود کرده و ریسمانی برگردن آن زبان بسته، بسته بوده و درس استاد را بُر بُز فرومی خوانده است و ریسمان را می کشیده تا بز به علامت تصدیق سر تکان دهد. از این رو نام بز اخفش در تاریخ ادب از نام صاحب آن یعنی «سعید بن مسعده بلخی» معروف تر و مشهورتر است و بسیاری از علمای اعلام از اولاد آن بز هستند و نه از احفاد اخفش بلخی.

بر خلاف سگ اصحاب کهف که متخصص دم تکان دادن بود و چون پی مردم گرفت و مردم شد، دیگر دُم برای کسی تکان نداد. علمای نسل بز اخفش کارشناس سر تکان دادن هستند و باز گفته می شود که بزهای اخفش به دلیل مصاحبت نظری و همجواری با کتب صاحبان علم از بزهای معمولی، بزدل ترند. وقتی در صحرا به حال اجتماع به عبادت می ایستند و رهبرشان در فضایل صرف فعل بَلَع، بَلَعَا، بَلَعُوا، خطبه می خواند همه با او دم می گیرند و سینه می زنند که بَلَعْتُ، بَلَعْنَا. بزهای اخفش بزدل که گاهی ریش بزی هم دارند بدون آن که در «تله ویزان» ظاهر شوند شعر نو را مسخره می کنند، نویسندگان و متفکران غیر بزدل را دشنام می دهند و بی هویتی خود را به این طریق «هویت» می بخشند.

بزمجه: اما یک جانور دیگری هم هست که گویا قبل از اسلام گوشتش حلال بوده و حالا هم اگر مؤمنی در بیابان بی آب و علف گیر کند و این جانور سر راهش قرار بگیرند، بنا بر فتوای «انشاء الله گربه است» تبرعاً آن را می کشد و می خورد. این جانور سوسمار است که گویا در ایام ماضیه با شیر شتر غذای مطلوب بادیه نشینان عرب بوده. به یک نوع از این سوسمار که خیلی حيله گرو زبر و زرنگ است، بزمجه می گویند.

این بزمجه واجد بعضی از مشخصات آن بز است که در بالا گفته شد با این تفاوت که متخصص وول خوردن در آرشیوهای قدیمی – فرقی نمی کند امنیتی یا روزنامه ای – است و بیرون کشیدن و تکه پاره کردن و دوباره به هم دوختن هایی است که بشود با آن یک برنامه تلویزیونی درست کرد.

احترامی که من برای این جانور قایلم این است که اولاً حرام گوشت است، ثانیاً به بزها هم نارو

می زند و لابلای برنامه هایشان چیزهایی می چپاند که بز با همه حقه بازی نمی فهمد. بزمجه واقعاً موجود جالبی است. حداقل این است که یک «هویت» عربی دارد و کارش را هم خیلی خوب بلد است. بزمجه برنامه ساز خوبی است و چون ریزه میزه و زبر و زرنگ است دم به تله نمی دهد و من فکر می کنم اگر یک روز «تله ویزان» دوباره تلویزیون بشود، حضرت بزمجه باز هم به خدمت ارتباطی خود ادامه خواهد داد.

برکلی – ۲۹ مه ۱۹۹۶

xxx

یادداشت های قدیمی من تا بزمجه تمام شده بود که ناگهان در جزء خبرهای سیاسی «سایت آفتاب»، چشمم به خبر دُر فِشانی تازه آیت الله

است. بنابراین اول خلاصه ای از آخرین حرف های ایشان را بخوانید تا بعد به بخش آخر یعنی بزبزن قندی برسیم.

ظلم و دروغ توجیه «هدف مقدس»؟!؟

«آفتاب – سرویس سیاسی: آیت الله هاشمی رفسنجانی تصریح کرد: متأسفانه امروزه در جامعه اسلامی بسیار دیده می شود که انقلابیون و مسلمانان حتی با نیت پاک برای حفظ حکومت و قدرت به تهمت، دروغ و ظلم و ستم متوسل می شوند و بدتر از همه این که این اقدامات را تحت عناوین «اهداف مقدس» به انجام می رسانند.

رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام ضمن تبریک این عید سعید، امام دوم شیعیان را یکی



از مظلوم ترین ائمه جهان تشیع خواند و با اظهار تأسف از تفریط هایی که گاهی شیعیان مرتکب می شوند؛ گفت: «در اسلام، هدف وسیله را توجیه نمی کند، بر اساس نص صریح و عملکرد روشن امامان معصوم شیعه، اولین هدف هر مسلمان باید حفظ اسلام و عزت امت اسلامی و حقوق مردم باشد و قدرت و حکومت در مرتبه دوم قرار دارد. اما امروز در بسیاری از جوامع اسلامی جای اهداف اصلی و فرعی عوض شده است و این به نفع اسلام و امت اسلامی نیست».

ایشان با بیان این که اغلب ما در بیان تکریم امام حسین (ع) سنگ تمام می گذاریم، اما وقتی به امام حسن و صلح ایشان می رسیم، تبعیض قائل می شویم، تصریح کرد: کار و عملکرد امام حسن (ع) هیچ کمتر از قیام خونین برادر بزرگوارشان نبوده و این بزرگوار نیز در آن مقطع و شرایط همان کاری را انجام داد که باید انجام می داد ... قیام امام حسین (ع) علیه یزید و

یزیدیان ظرف مدت کوتاهی انجام و به پایان رسید و آثار معجزه آسای آن تا قیامت مشعل مبارزه با ظلم، فساد و کفر را تغذیه می کند و اما مقاومت امام مجتبی (ع) علیه انواع دسایس و فتنه های معاویه، چندین سال به طول انجامید که ذره ای از انجام وظیفه عقب نشینی نکرد تا عاقبت به شهادت رسید ... همه برای پایداری و عزت اسلام و امت اسلام بود و ما نباید با برداشت های تبعیض آمیز، در حق برخی از معصومین خود ظلم روا بداریم.

ایشان در ادامه با اشاره به این که: «هیچ کدام از ائمه معصوم شیعه حاضر نبودند برای حفظ خود و حکومتشان به هر وسیله و دسیسه ای متوسل شوند و تنها راهنمای آنها تقوایشان بود» – تصریح کرد: متأسفانه امروزه در جامعه اسلامی بسیار دیده می شود که انقلابیون و مسلمانان حتی با نیت پاک برای حفظ حکومت و قدرت به تهمت، دروغ و ظلم و ستم متوسل می شوند و بدتر از همه این که این اقدامات را تحت عناوین اهداف مقدس به انجام می رسانند».

xxx

بزبزن قندی: در سال های دور که حاجی فیروز هنوز در خیابان های تهران می گشت و داریه می زد و به مقام حجت الاسلامی نرسیده بود، گاهی جلو مردم را می گرفت و با ضرب داریه می خواند:

ارباب خودم سلام علیکم

ارباب خودم سرتو بالا کن

ارباب خودم بزبزن قندی

ارباب خودم چرا نمی خندی

بزبزن قندی در نظر حاجی فیروز، اربابی بی خنده بود. در حالی که بزبزن قندی واقعی، خودداریه زن شب عید بود که به هزار اطوار متوسل می شد تا هم حضور خیابانی خود را تثبیت کند و هم صنار سه شاهی از دست مردم بگیرد.

این بزبزن قندی برخلاف دیگر بزها که از آنها یاد کردیم، جانوری بود اهل معامله و کنار آمدن. با گرفتن دو قران برایت آوازی خواند و با پرکردن جیبش تن به هرکاری می داد. حاجی فیروزها برخاسته از یک نظام سنتی شب عید بودند که برای «حفظ نظام» و «تشخیص مصلحت» آن از جان مایه می گذاشتند.

بزبزن قندی عادت داشت که در برابر هر کس که فکر می کرد می تواند به دادش برسد، سرفرو دیباورد و در همان حال بزبزن قندی حیوانی بود که دنبال هروسیله ای می گشت که کارش را روبراه کند.

بزبزن قندی حتی اگر «کوسه» بود برای «بی ریش» هاریش می جنباند و در برابر سرداران سپاه غارت، موش مرده ای می شد تا به هنگام و هر وقت که «مصلحت» اقتضاکرد، دست به کار شود. بزبزن قندی شیطان ترین و زیرک ترین و موقع شناس ترین نوع بزی است که ممکن است با او روبرو شوید.

ظلم و اجحاف بر



اسماعیل نوری علا

«شیعه» برتر از همه!

این نکته اکنون بدیهی شده است که حکومتی استوار بر یک مذهب (یا ایدئولوژی) معین، طبعاً و خود بخود، مزاحم معتقدان به مذاهب (یا ایدئولوژی های) دیگر نیز می شود و آنان را به انواع مصیبت هادچار می سازد.

در تاریخ اسلامی شده ی ایران این وضعیت همواره برقرار بوده است و مذهبی که پایه ی حکومت را، می ساخته افراد جامعه را به گروه هائی با حقوق متفاوت تقسیم کرده و با معتقدان به دیگر ادیان و مذاهب با شدت بسیار عمل می کرده است.

تا زمانی که ایران دارای مذهب سنی بود و تسنن به عنوان مذهب رسمی حکومت های سلاطین مختلف شناخته می شد، شیعیان (با انواع نام ها و مذاهب گوناگون) دچار ایداء و آزار بودند و چون، با شروع دوران صفوی، نوبت به رسمی شدن مذهب شیعه ی دوازده امامی رسید ورق برگشت و سنیان به مخاطره افتادند. در عین حال، در هر دو دوره، پیروان سایر ادیان همواره مورد آزار و اذیت بودند.

در مورد نگاه فقه های تشیع دوازده امامی (که اکنون نه تنها مذهب رسمی و پایه ی قانون اساسی حکومت اسلامی است بلکه فقه های این مذهب را بر مسند قدرت نشانده و «نهاد ولی فقیه» اختراعی آن را نماد رسمی خود کرده است).

حجت الاسلام محسن کدیور در مقاله ی مطولی با عنوان «حقوق بشر و روشنفکر دینی» درجه بندی انسان ها در فقه شیعه را مورد بررسی قرار داده است. او معتقد است که: «در احکام اسلام سنتی تبعیض غیر قابل انکاری بین معتقدان ادیان مختلف وجود دارد» و انسان هادر فقه شیعه به چهار درجه یا طبقه تقسیم می شوند:

۱- انسان های درجه ی یک: مسلمانان «فرقه ناجیه» (مسلمانان شیعه اثنی عشری)
۲- انسان های درجه ی دو: مسلمانان سایر مذاهب اسلامی.

۳- انسان های درجه ی سه: اهل کتاب، یعنی مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان (البته در صورتی که شرایط «اهل ذمه» را بپذیرند و تبدیل به اهل ذمه ی متعهد و خراج پرداز شوند).

۴- انسان های درجه ی چهار، که شامل دیگر انسان ها، یعنی کافران حربی و کلیه ی غیر مسلمانان غیر اهل ذمه و یا اهل ذمه ی غیر معاهد می شوند.

بر این اساس کلیه ی مسیحیان و یهودیان و زرتشتیان معاهد، شهروند درجه سه محسوب می شوند و اگر «متعهد نباشند» جزو شهروندان درجه چهار اند و در ردیف مرتدها و «کافران حربی» قرار می گیرند (کافرانی که باید با آنها جنگید).

بدینسان می توان دریافت که چرا «هم میهنان بهائی و شیخی و ازلی» تا این حد دچار سرکوب و اجحاف هستند و احکام آن درجه بندی فقهی هنوز به قوت خود باقی است و هرکجا که امکان اش باشد اول کافران حربی (همچون بهائیان و کمونیست ها) و سپس اهل ذمه (یهودیان و...) مورد آزار و کشتار قرار می گیرند.

مثلاً، ببینید که ولی فقیه کنونی چگونه حتی زرتشتیان را «کافر» خوانده و منکر حقی برای آنان است.

از او پرسیده اند که: «اگر در یک خانواده ی زرتشتی که در نظام جمهوری اسلامی ایران زندگی می کنند، فرزندی از این خانواده به دین اسلام مذهب شیعه جعفری مشرف شده باشد، پس از فوت والدین آن خانواده که به دین زرتشتی می باشند، مساله تقسیم ارث بین وراثت با توجه به

مسلم بودن یکی از وراثت، چه حکمی دارد؟» و او این گونه پاسخ داده است که: «با وجود وراثت مسلمان، ارث به کافر نمی رسد!»

مدارا با حاکم مسلط!

تاریخ سی و دو ساله ی اخیر کشور ما بازگوینده ی اجحاف آشکاری است که بر هموطنان غیر شیعی ما رفته است و می رود: مسلمانان سنی حق داشتن مسجد ندارند، خانقاه های دارویش و مراکز اهل حق شیعی مذهب و قبرستان های بهائیان در سراسر کشور ویران می شوند، و رهبران دینی بهائی و برخی از یهودیان ایران به زندان می افتند.

در این میان، پرسشی که پیش می آید آن است که این اقلیت ها در ایران کنونی برای تخفیف ظلمی که بر آنان می رود چه می کنند و در آینده ی ایران چه وضعیتی خواهند داشت؟ بدیهی است که در وضعیت فعلی این بخش از هم میهنان ما اغلب از سر ناچاری دست به سازش هایی می زنند.

چند سال پیش که محمد خاتمی بعنوان رئیس جمهور حکومت اسلامی به نیویورک آمده بود، دیدیم که دکتر فرهنگ مهر، رئیس سابق دانشگاه پهلوی شیراز و از بزرگان زرتشتیان ایران، به دیدار او رفت تا شاید بتواند راضی اش کند که حقوق بازنشستگی معوقه ی زرتشتیان کشور را بپردازد.

خیلی ها به دکتر مهر اعتراض کردند که: «اگر

تنها یک قانون اساسی مبتنی بر حقوق بشر و یک نظام سکولار می تواند آزادی را در ایران تضمین کند!

زرتشتیان داخل کشور به ناچار راه سازش را پیش می گیرند، شما چرا در خارج کشور بارفتن و دیدار کردن با خاتمی، رژیم اسلامی را برسمیت شناخته اید؟ و استدلال او هم لابد از این قرار بوده که بهر حال اینها در مسند قدرت نشسته اند و زرتشتیان ایران نمی توانند به بهانه ی فقدان حقانیت (یا حتی مشروعیت) این حکومت از مذاکره با سران آن خودداری کنند.

این نکته یک واقعیت مهم را در مورد وضعیت رفتاری اقلیت های گوناگون در برابر حکومت های ایدئولوژیک استبدادی آشکار می سازد: معمولاً و در بیشتر موارد آنان، در سلسله مراتب اولویت های خود، منافع اقلیتی خود را بر منافع عموم مردم تحت ستم (که خود جزئی از آن بشمار می آیند) مرجح می دانند و، برای تأمین منافع اقلیتی خود، در مبارزه با هر حکومت سرکوبگری که مدعی نمایندگی دینی – ایدئولوژیک اکثریت است شرکت نمی کنند و می کوشند خود را گروه هائی «غیرسیاسی» معرفی کنند. از این بابت حکم منع شرکت در سیاست از طرف رهبران دیانت بهائی نمونه ای معاصر است که به دلخراش کشتارهای وسیع آنان به فتوای آیت الله های دوران ناصرالدین شاه بر می گردد.

زد و بند شفاف؟!

نکته ی دیگری که در مورد اقلیت های دینی و

هموطنان غیر شیعی!...

**زد و بند غیر شفاف و خطرناک «بهائیان» با «اصلاح طلبان حکومتی»
که بیشترین ستم‌های مالی و جانی را از «حکومت اسلامی» مورد تأیید آنان دیده‌اند!**

دومی را انتخاب کنند؟
من معتقدم که سه دلیل می‌تواند این بخش
کوچک از بهائیان را وادار به این موضع‌گیری کرده
باشد:

یکم (فشار روحانیون شیعه): با این‌که بهائیان در
دوران حکومت نیمه سکولار پهلوی ها در رنج و
ستم مالی و جانی نبوده و از امکانات تحصیلی و
شغلی و غیره برخوردار بودند اما همچنان در نزد
روحانیون به عنوان کافر شناخته می‌شدند و هر
گاه که این روحانیون می‌توانستند به حکومت
فشار آورند حکومت نسبت به بهائیان واکنشی
(ولو به ظاهر) خصمانه نشان می‌داد که
مشهورترین موردش در افتادن آیت‌الله کاشانی با
آن‌ها (در قبل از بیست و هشتم مرداد) و کلنگ
بدست گرفتن تیمسار حاکم نظامی پس از بیست
و هشتم مرداد و تخریب مرکز بهائیان (موسوم به
حضیره القدس) بود. یعنی، بعلت نهادینه نشدن
حقوق بهائیان در دوران پهلوی ها، بلافاصله با
سقوط حکومت پهلوی دوران عسرت بهائیان
ایران نیز آغاز شد.

این تجربیات به برخی از آنان این درس نادرست را
آموخته است که بهائیان مشروعیت و رسمیت
یافتن خود را تنها می‌توانند از یک حکومت
مذهبی دریافت کنند.

دوم (امید به اصلاح طلبتن): گروه کوچک
بهایی‌های اندیشمند که آن بخش از اصلاح طلبان
مذهبی که در پیوند با نواندیشان دینی هستند
می‌توانند از نفوذ خود در روحانیت وابسته به
اردوگاه اصلاح طلبی استفاده کرده و درجه‌ی
بهائیان را از چهار به سه ارتقا داده و آنها را نیز جزو
«اهل ذمه» قرار دهند.

ما همگی در خرداد ماه ۱۳۸۷ با خبر شدیم که آیت
الله منتظری (از مراجع تقلید مهم و مجتهد اهل
فتوای مورد نظر اصلاح طلبان مذهبی) در مورد
بهائیان فتوای مهمی صادر کرده و گفته است که
بهائیان از «حقوق شهروندی» برخوردارند و باید از
رافت اسلامی - که مورد تأکید قرآن و اولیاء دین
است - بهره مند باشند. او در پاسخ به سوالی
تصریح کرده بود که: «فرقه‌ی بهائیت چون دارای
کتاب آسمانی همچون یهود، مسیحیان و
زرتشتیان نیستند، در قانون اساسی جزو اقلیت
های مذهبی شمرده نشده‌اند اما از آن جهت که
ورق بزنید



به عبارت دیگر، باب و بها و معتقدان شان همگی
بخاطر اعلام پایان دوران غیبت و انتظار بلافاصله
در لیست «مرتدان و کافران حربی» قرار گرفته و
دچار کشتاری وسیع شده‌اند.
در واقع، در ۱۵۰ سال گذشته روحانیت شیعه
همواره نشان داده است که هیچ نوع ادعای
ظهوری را نمی‌پذیرد و پوست مدعیان پایان
انتظار را می‌کند. پس چه دلالی می‌توانند باعث
شوند که بهائیان در میان دو اپوزیسیون، که یکی
خواستار غیرمذهبی شدن حکومت و آزادی
ادیان است (انحلال طلبان سکولار) و
اپوزیسیونی که خواستار حفظ حکومت اسلامی
شیعی امامی است (اصلاح طلبان مذهبی)، این

شیعه دوازده امامی بوده و معتقدند که
دوازدهمین امام شان در دوران غیبت کبرا به سر
می‌برد و روزی به عالم ظهور باز خواهد گشت و
مذهب آنها را به سلطنت جهان خواهد رساند.
از سوی دیگر، بهائیان (اگرچه در اصل از بستر
همین مذهب شیعه دوازده امامی برخاسته‌اند)
اما کارشان پایان دادن به این «انتظار» بوده است،
نخست در شکل ظهور «باب» (سید علیمحمد
شیرازی) که ابتدا مدعی شد با امام غایب ارتباط
دارد و سپس اظهار داشت که خود امام غایب است
و، سپس، در شکل قائل شدن به نوعی «نبوت»
برای میرزا حسینعلی نوری (بهاء الله) که از
پیروان باب بود.

مذهبی قابل توجه است به کوشش آنان برای
دریافت حقوق بیشتر از اپوزیسیون یک حکومت
ایدئولوژیک - مذهبی مربوط می‌شود. هنگامی
که روند تشکل اپوزیسیون و ساختن بدیلی برای
یک حکومت مذهبی آغاز می‌شود، اقلیت‌های
مذهبی از یکسو می‌کوشند «غیرسیاسی» باقی
بمانند و، از سوی دیگر، تلاش می‌کنند تا از این
اپوزیسیون تعهداتی را در مورد حقوق خود
دریافت کنند. بدیهی است که این وضعیت
دوگانه، بصورتی گریز ناپذیر، به زد و بندهای
غیرشفاف می‌انجامد.

اما، در این میان، و در مورد کشور ما، یک وضعیت
خاص نیز وجود دارد که به وجود اپوزیسیون‌های
چندگانه بر می‌گردد و اقلیت‌های مذهبی را و
می‌دارد که در میان آنها دست به انتخاب بزنند.

من برای ساده کردن مسئله تنها به دو نوع
اپوزیسیون اشاره می‌کنم؛ یکی اپوزیسیون
حکومت اسلامی (اصلاح طلبان دینی) و دیگری
اپوزیسیون علیه «حکومت» اسلامی (انحلال
طلبان سکولار).

به نظر من می‌رسد که، لااقل در خارج کشور، هر
یک از دو گروه سوم و چهارم در طبقه بندی
حضرت کدیور دارای گرایش‌هایی متخالف با هم
هستند. بدین معنی که «اهل ذمه» (یعنی پیروان
ادیانی که به رسمیت شناخته می‌شوند) بیشتر
به انحلال طلبان سکولار متمایل‌اند و «مرتدین و
کافران حربی» (یعنی کسانی که دین شان به
رسمیت شناخته نمی‌شود) به اصلاح طلبان
مذهبی. و این، البته، یک ترکیب عجیب است که
باید در مورد آن به تعمق نشست.

من برای توضیح نظرم در این مورد مثالی می‌زنم
که به یکی از مذاهبی مربوط می‌شود که پیروان
اش در رده‌ی مرتدین و کافران قرار دارند و شنیده
ام که گروه کوچکی از آنان در خارج کشور در کنار
«اصلاح طلبان» قرار گرفته‌اند. منظورم «بخشی
از بهائیان» است که در میان اقلیت‌های مذهبی
بیشترین ستم‌های مالی و جانی را از جانب
حکومت اسلامی متحمل شده‌اند.

حکم ضاله پایان «انتظار»!

این امر، در بادی امر، اعجاب‌انگیز است چرا که، از
یکسو، اصلاح طلبان (که قصد حفظ حکومت
اسلامی و تعمیر آن را دارند) متعلق به مذهب



چکه!
چکه!

خالق آلمانی موشک

پدر موشکی آمریکا یک آلمانی به نام دکتر «ورنر فن براون» است. او در سن ۱۸ سالگی موفق شد موشکی را به ارتفاع ۲۰۰ متری در آلمان پرتاب کند. در ۱۹۳۳ او را مجبور به همکاری با ارتش آلمان و تکمیل موشک های با «برد» بیشتر کردند و او با کمک سایر دانشمندان آلمانی ساختن موشک معروف و-۲ را تکمیل کرد که روز هفتم سپتامبر ۱۹۴۴ به سوی لندن شلیک شد و با انفجاری عظیم مردم لندن را به شدت نگران کرد. او را در ماه سپتامبر همان سال به طور پنهانی به آمریکا کشاندند و در پایگاه موشکی آمریکا مشغول به کار شد.

آغاز جراحی پلاستیک

یک پزشک جراح در قرن هیجدهم برای اولین بار دست به جراحی گونه سربازی زد که به شدت آسیب دیده بود و سپس این گونه جراحی ها در جهان متداول گردید (به خصوص پس از جنگ بین الملل اول و دوم) که به مرور به جراحی پلاستیک معروف و متداول شد و هم اکنون در دانشکده های پزشکی نیز این رشته تدریس می شود.

از بینی تا چروک صورت

جراحی پلاستیک بعد با جراحی بینی توسط «ژاک ژوزف» وارد مرحله جدیدی شد و «بلو» پزشک فرانسوی اقدام برای رفع چروک صورت کرد و «آرچیبالد» انگلیسی چند عمل جراحی روی و سایر اعضای بدن را با موفقیت انجام داد و از آن پس عده بی شماری به رفع چین و چروک صورت روی آوردند که معمولاً اشخاص را از ۱۰ تا ۱۵ سال جوان تر می کند.

یک کشف مهم ناگهانی!

کشف رادیواکتیویته به طور تصادفی در سال ۱۸۹۵ روی داد. «هانری بکرل» دانشمند فرانسوی بعضی ترکیب های اورانیوم را در یک بطری قرار داد و آن را در کشو میزش کنار چند حلقه فیلم گذاشت. چند هفته بعد برای عکس برداری از فیلم ها استفاده کرد ولی وقتی ظاهر کرد، همه به کلی تار بود. پس از بررسی متوجه شد که ترکیبات اورانیوم بطری اشعه ای صادر شده که پس از عبور از کاغذ سیاه روی فیلم ها اثر گذاشته است.

اولین قدم فرهنگی ناکام!

در باره زندگی سید حسن تقی زاده از چهره های معروف نهضت مشروطیت آمده است که او فعالیت فرهنگی خود با دایر کردن مدرسه «تربیت» در تبریز آغاز کرد که هدفش ترویج فرهنگ و اندیشه غرب بود اما روحانیون به عنوان فساد و تفسیق آن را تعطیل کردند و تقی زاده و دوستانش متواری شدند.



وجود دارد که اگر بکوشند تا با قدرت های مادی و معنوی بین المللی خود از اصلاح طلب ها حمایت کنند، در عوض خواهند توانست از آنان تعهد بگیرند که در زمان پیروزی شان روحانیت وابسته به آنان بهائیت را از رده ی کافران حربی و مرتدین خارج کرده و با برسمیت شناختن حقوق شهروندی آنان در آینده زندگی بهتری برای این هموطنان فراهم آورند.

غافل از «تقیه و مصلحت»

در عین حال، می شناسیم گروه های دیگری از بهاییان را که اتخاذ چنین سیاستی را سخت نادرست و برای آینده ی بهائیان ایران خطرناک می دانند. برخی از دلایل این گروه چنین اند:

الف - حکومت پهلوی ها و اصولاً قانون اساسی مشروطه (بخصوص بخاطر متمم هایش) یک حکومت سکولار نبود و بر اساس اعتقاد به مذهب تشیع اثنی عشری اداره می شد و روحانیون طراز اول این مذهب (بخصوص بخاطر پیش بینی های قانون اساسی) دارای نفوذ فراوانی بودند و پادشاه نیز باید در قسم خود در برابر نمایندگان ملت متعهد می شد که پاسدار این مذهب باشد. بنابر این، کوشش آنان برای استقرار آزادی های مذهبی نیز یکی دیگر از «تخطی های آنان از قانون اساسی» محسوب می شد. حال آنکه یک حکومت سکولار، بر بنیاد یک قانون اساسی فاقد مذهب رسمی، می تواند آزادی همه ادیان و عقاید را تأمین کند و از این بابت دچار پنهانکاری و اعمال خلاف قانون هم نشود.

ب - اصلاح طلبان حکومت اسلامی به مذهبی

اهل این کشور هستند، حق آب و گل دارند.» احمد قایل، کارشناس مسایل فقهی و اسلامی، هم معتقد است که به طور خاص تاکنون درباره بهاییان به این صورت از سوی مراجع تقلید شیعه در ایران اظهار نظر نشده است و «مطلبی که آیت الله منتظری گفته اند در ارتباط با مبنای فقهی اوست که در رساله اشان و در کتاب «اسلام دین فطرت»، وی آن را به صراحت توضیح داده است. اصلاً حکم مرتد مربوط می شود به صدر اسلام و آن دوره که توطئه می شده که جلوی ایمان مردم به اسلام را بگیرند و همراه با اقدامات عملی علیه اسلام و مسلمانان همراه بود. به همین خاطر چنین حکم شدیدی صادر شده بود.

آیت الله منتظری معتقد است کسانی که هیچ گونه اقدام تند و خشنی انجام نمی دهند و توطئه ای در کار ندارند و فقط به صرف اعتقادی از اسلام برمی گردند، حضرت آیت الله معتقد است که اینها مرتد شناخته نمی شوند.»

بدینسان، بهائیان می توانند امیدوار باشند که اصلاح طلبان، به مدد روحانیون خودی شان، شرایط فقهی ممنوعیت ایداء آنها را فراهم کنند. در عین حال، بهائیان تصور می کنند که در شرایط فعلی وفقدان یک اپوزیسیون متشکل سکولار، و با توجه به حمایت برخی از قدرت های خارجی از اصلاح طلبان - در پی پیدایش جنبش سبز - امکان آنکه آنها بتوانند جانشین حکومت ولی فقیه شوند بیش از امکان پیروزی سکولار ها است.

پس، در ذهنیت این دسته از بهائیان این امکان

دنیای دیوانه، دیوانه...!!؟

امروز از همین افراط ها و تفریط ها سرچشمه می گیرد: در انگلستان گروهی از «جوانان شرور» دست به شورش می زنند و شهر را به نابودی تهدید می کنند و پلیس انگلستان مجبور است صبر کند تا نخست وزیر از تعطیلات برگردد و مجوز حمل باتوم و استفاده از گلوله پلاستیکی و پاشیدن آب به شورشیان را صادر کند. در مقابل در لیبی، حکومت با هواپیما به مردم حمله می کند و در سوریه کشتی های توپدار شهر و مردم را زیر آتش می گیرند. در کشور ما، مردمی که مطالبه رأی خود را می کنند به گلوله می بندند تا جای رأیشان را به آنها نشان دهند.

در کشوری که روی دریای نفت و گاز است وزیر نفت اش می گوید اگر شده کشور باید فرش زیر پایش را بفروشد و به «تعمیر و بازسازی» صنایع فرسوده و چاه های نفت ته کشیده بپردازد.

کسی نیست بگوید که احتیاج به «فروش فرش» زیرپایشان نیست فقط شما کمی از ولخرجی ها و دزدی ها و حاتم بخشی های میلیارد دلاری خود بکاهید، به اضافه برای بازسازی احتیاج به تکنولوژی است که شما با سیاست های احمقانه اتان، خود را از آن محروم کرده اید. به قضاوت های جهان نگاه کنید. مدیر بانک جهانی متهم به تجاوز به یک نظافتچی هتل می شود و او را دستبند می زنند و مانند متهمین در ایران می چرخانند و پس از چند ماه با یک وکیل ده میلیونی و بازی های قضایی، دادستان ادعای خود را پس می گیرد. ضرب المثل «نه به اون شوری شور نه به این بی نمکی»! و یا: «نه به اون دایره و تنبک زدنت نه به این زینب و کلثوم شدنت»! در اینجا صادق است.

حالا فرض کنید که نظافتچی هتل شما را به چنین جرمی متهم می کرد، فکر می کنید با نداشتن یک وکیل ده میلیونی چه اتفاقی پیش می آمد؟ در مقابل در ایران سه جوان آمریکایی که در کوه های کردستان عراق راهپیمایی می کردند و به اشتباه وارد خاک ایران شده اند به اتهام جاسوسی برای سازمان سیا به هشت سال زندان محکوم شده اند. در حکومت اسلامی ابتدا قاضی حکم را صادر می کند و بعد متهم دستگیر می شود و احتیاج به مدرک هم نیست. حالا دیگر احتیاج به دادگاه و قاضی هم ندارند. یک مداح به نام «ارضی» روی منبر می نشیند و علنی حکم اعدام مشاور رئیس جمهور را صادر می کند و پول خون او را هم کنار گذاشته است! آیا واقعاً در یک «دنیای دیوانه دیوانه» زندگی می کنیم و یا من نمی توانم خودم را با زمان تطبیق بدهم؟



سین. نائینی سوئیس

در جوانی فیلمی دیده بودم به نام «دنیای دیوانه دیوانه» که بسیار خنده دار بود. امروز واقعاً می بینم نه در عالم سینما که به واقع جهان تبدیل به «دنیای دیوانه دیوانه» شده است، اما دنیایی گریه آور و غم انگیز! دنیا، دنیای افراط ها و تفریط ها است. دیگر «دنیای متعادل» و عادی وجود ندارد.

عده ای در جهان از گرسنگی جان می دهند و گروهی از سیری در حال ترکیدن هستند. در نقاطی از جهان آنقدر آزادی وجود دارد که در بعضی موارد به نظر من کار به ابتدال کشیده می شود. در جایی دیگر، پسر جوانی که عاشق است، حق ندارد دست دختر مورد علاقه اش را بگیرد و در پارکی قدم بزنند...

در جای دیگر «ازدواج همجنسان» آزاد است و حتی می توانند کودکانی را به فرزند قبول کنند و طفل معصومی نداند که کدامیک را پدر و کدامیک را مادر بنامد...

در گوشه هایی از جهان برای هر موضوعی می توان دسته و گروهی تشکیل داد و برای درخواست یا اعتراض با پلاکارد و عکس و تفصیلات به خیابان آمد و در جای دیگر هر درخواستی و هر راهپیمایی دشمنی با خدا و پیغمبر و امام محسوب و جزای آن زندان و

شکنجه و اعدام است...

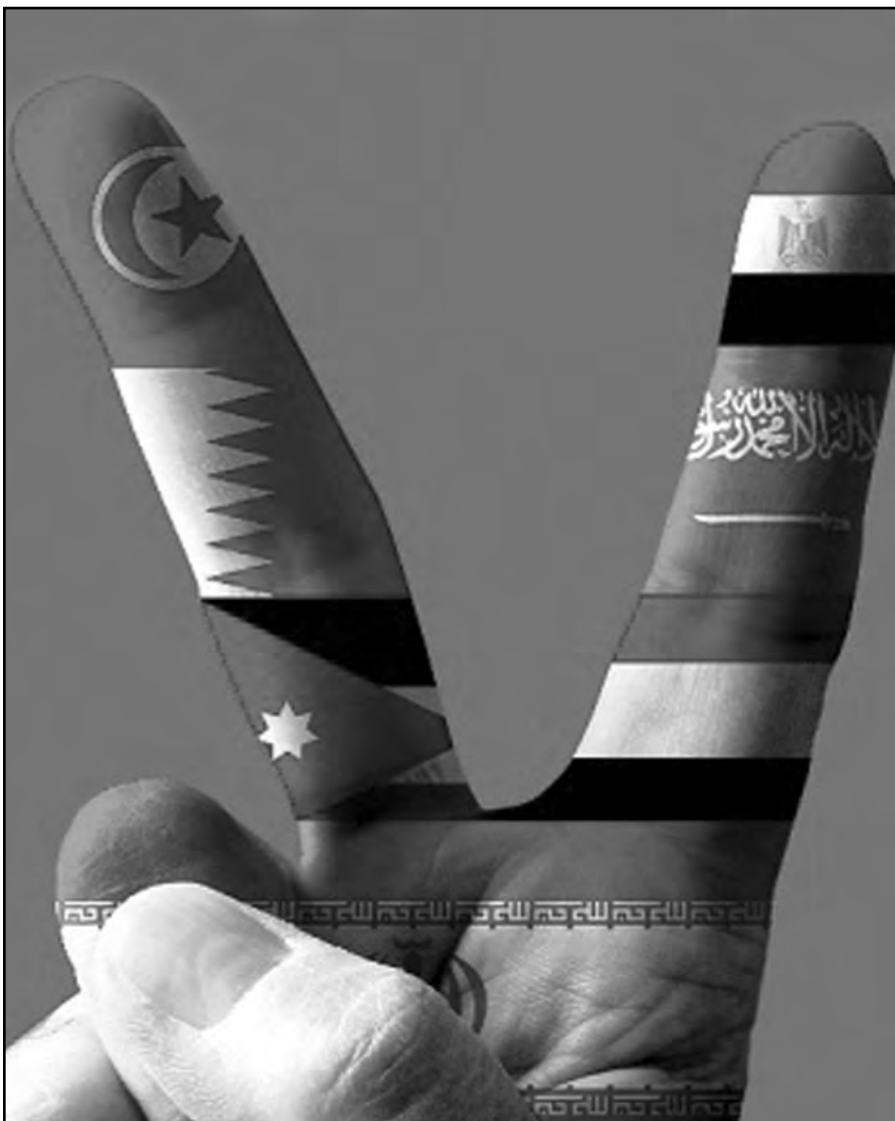
در ایران عده ای پسر و دختر با رعایت حجاب برای سرگرمی در پارکی به هم آب می پاشند و متهم به براندازی می شوند... حکومتی که حتی از تفنگ های آب پاش هم وحشت دارد! روزنامه نگار در دنیای آزاد می تواند به جستجو و تحقیق در هر موردی بپردازد و آن را منتشر کند و گاه رئیس جمهوری چون رئیس جمهور آمریکا را به استعفا بکشاند و در کشور دیگری مانند کشور ما باید قلم ها را شکست

اگر به رئیس جمهور «تو» گفتی، راه زندان را در پیش گیری!
تعال و تناسب و میانه روی از جهان رفته و جای آن را «افراط و تندروری» گرفته است. این افراط حتی به مذهب هم سرایت کرده و مذهبی که باید نماد مهر و محبت و گذشت باشد تبدیل به «هیولایی» گردیده که می خواهد هر چیزی را که خلاف میل اوست، نابود کند.

به نظر می آید که بسیاری از مشکلات جهان

شکل‌گیری «بلوک اسلامی» برادر دو قلوهای سرخ!

جنبش‌های دموکراسی از خاورمیانه
تا آفریقا شوربختانه در محدوده یک
«رژیم اسلامی» قاب گرفته می‌شود!



سیاست‌های پشت پرده گاه مافیایی که بدون زمینه «اعتراضی و مبارزاتی» در یک کشور، شکل اساسی به خود نمی‌گیرد!

به شمار می‌رفت، پارا از مرزهای ملی فراتر نهاد و تغییرات مختلف در یک گوشه جهان، سبب نوسان‌های سیاسی و اقتصادی در دیگر نقاط دنیا گشت، مرحله «باید برود...» نیز در مورد برخی رژیم‌ها به اصطلاحی آشنا و تکراری تبدیل شد. اگر مردم کشورهای عربی این راه‌نوز تجربه نکرده باشند، لیکن تجربه ما ایرانیان در این زمینه بسی تلخ است. به نظر می‌رسد اینک پس از سه دهه جمهوری اسلامی کم باشند ایرانیانی که به این نتیجه نرسیده باشند که «باید برود...» تنها یک طرف قضیه، آن هم ساده‌ترین بخش آن است که در حقیقت به سرعت به گذشته می‌پیوندد. آنچه اهمیت دارد چیزی است که «باید بیاید...» و تمام آینده و زندگی نسل‌های بعدی در گرو آن است و سنگینی بار مسئولیت نسل موجود نیز در ساختن و ارائه آن نهفته است و نه در رفتن آنچه که به هر حال دیر یا زود زمانش فرا خواهد رسید.

برکت «تجربه تلخ» ما

نکته سزاوار تأمل اما این است که گویی سیاست جهانی و کشورهای قدرتمند جهان به این تجربه

مهم‌ترین توجیه «مشروع» آن چیزی جز «حفظ منافع ملی» و البته گسترش آن نیست - در بررسی خود در نظر بگیریم.

تأکید من بر «پشت پرده» تنها به این دلیل است که بگویم وجود دارد، و نقشی گاه تعیین کننده بازی می‌کند و نمی‌توان وجود آن را به عنوان یک «فاکتور مخفی و فعال» نادیده گرفت.

این فاکتور اما زمانی به شدت فعال می‌شود که شرایط داخلی یک کشور و تحولات اجتماعی این فرصت را به آن بدهد تا به ایفای نقش چه بسا نهایی بپردازد.

رویدادهای لیبی و سوریه نیز درست مانند ایران سی و اندی سال پیش و مصر و تونس چند ماه پیش نشان می‌دهد، بدون زمینه اعتراضی و مبارزاتی در یک کشور، دست سیاست جهانی برای فعال کردن «فاکتورهای مخفی» بسته است.

در مناسبات بین‌المللی مدرن، از هنگامی که روابط کشورهای جهان به گونه‌ای در آمد که بسیاری از رویدادهایی که در قرون پیش «داخلی»

شریعت است. آنچه این دو رژیم را به هم پیوند می‌دهد، همان است که در سال‌های پیش از انقلاب اسلامی و نیز پس از تأسیس جمهوری اسلامی در ایران، اسلام‌گسترها و برخی چپ‌ها را با رژیم خلقی و سوسیالیستی / اسلامی قذافی پیوند می‌داد: غرب‌ستیزی، سوسیالیسم استالینی و اسلام!

همبستگی جمهوری اسلامی و لیبی زمانی خدشه‌دار شد که قذافی در برابر غرب راه دیگری در پیش گرفت: نخست از برنامه‌های اتمی خود کوتاه آمد و سپس مسئولیت ترورهای راکه در سراسر جهان انجام داده بود بر عهده گرفت و حتا به بازماندگان قربانیان آن ترورها غرامت پرداخت. با این سیاست، لیبی با آغوش باز کشورهای غربی روبرو شد و خیمه و خرگاه خود را در اروپا برپا ساخت. به ظاهر دیکتاتور بودن وی البته پنهان نبود، ولی کسی را نیز نمی‌آزرد.

تجربه، باید برود!

بیایید آنچه را در پس پرده سیاست بین‌المللی که گاه به مافیایی‌ترین شکل ممکن پیش می‌رود - و



الاهه بقراط
نویسنده - روزنامه‌نگار

اسلامیست‌های استالینت!

«جمهوری اسلامی ایران» به طور رسمی و در جغرافیای سیاسی جهان، از نظر فرم و مضمون، یک حکومت دینی و اسلامی است که رگه‌های سوسیالیسم استالینی، از جمله در شیوه حکومت و اقتصاد دولتی نیز در آن برجسته است و از همین رو مورد علاقه آن طیفی از چپ‌است که از همان دوران باقی مانده است.

«جمهوری عربی سوریه» به طور رسمی زیر عنوان حکومت خلقی و سوسیالیستی شناخته می‌شود که منابع حقوقی آن مبتنی بر

توجهی نشان نمی‌دهند. شاید هم آن اهمیتی را که این تجربه برای ملت‌هایی دارد که سرنوشت‌شان به آن بسته است، برای کشورهای دیگر ندارد چراکه آنها به دنبال ثباتی در جهان هستند که منافع آنها را تأمین کند.

روزی این ثبات، اگرچه ناپایدار ولی به هر حال طولانی، با انواع و اقسام دیکتاتوری تأمین می‌شد. لیکن امروز با شتاب روند جهانی شدن، و بالارفتن توقع نسل‌های جدید در کشورهای آفریقایی و آسیایی، بدون شکستن سدهای سیاسی نمی‌شود این ثبات را حفظ کرد.

اگر «انقلاب ثور» افغانستان را در سال ۱۹۷۸ که آن را به دامان اتحاد شوروی انداخت و یک سال بعد «انقلاب اسلامی» در ایران را که قرار بود پاسخی «دندان شکن» به انقلاب چپی افغانستان باشد زاییده شرایط جنگ سرد بدانیم که هر دو کشور را به تباهی کشاند، اینک رویدادهای کشورهای عربی را نمی‌توان همچنان در گرو جنگ اقتصادی کشورهای قدرتمندی ندانست که علاوه بر آمریکا و روسیه، در آن چین و اتحادیه اروپا نیز به سهم‌خواهی برخاسته‌اند و کشورهایی مانند هند و برزیل نیز گاهی «التماس دعاهایی» دارند.

نکته مهم در آنچه ما به مثابه تجربه تلخ خودمان مورد نظر قرار می‌دهیم این است که چه همسایگان منطقه‌ای ما و چه آمریکا و اروپا (حتا آن دورها) در آمریکای لاتین و خاور دور، سود خود را از تجربه ناکام ما برده می‌برند.

در طول جنگ هشت ساله همه طرفین از جمله اسرائیل به هر دو طرف جنگ، تسلیحات فروختند!

برنامه اتمی جمهوری اسلامی به یکی از منابع درآمد شرکت‌های خصوصی اروپا و آمریکاکه در این زمینه فعالیت داشتند، هم چنین به یکی از منابع سیاسی و اقتصادی روسیه - (سیاسی) به مثابه فاکتور در معامله قدرت با غرب و «اقتصادی» به دلیل قراردادهای میلیاردی که نیروگاه بوشهر تنها یک قلم آن است - و هم چنین محل فروش میلیاردی اسلحه از سوی آمریکا و اروپا به کشورهای منطقه برای مقابله با «خطر ایران» تبدیل شد.

چین بازارهای ایران را قرق کرد و نه تنها تولید داخلی را که به دلیل انحصار اقتصاد دولتی و مافیایی به هر حال به سوی ورشکستگی می‌رفت، به نابودی کشاند بلکه با کپی‌برداری و سرقت، حتا به رقبی برای تولیدات سنتی ایران تبدیل شد. رژیم‌های چپ‌گرای آمریکای لاتین و اسلام‌گرایان منطقه نیز از برکت «تجربه تلخ ما» زدند و بردند. تجربه همه اینان از «شاه باید برود...» تلخ که نیست، هیچ، شیرین نیز هست.

تولد چندین جمهوری اسلامی!
ولی چرا امروز هیچ‌کس از آنهایی که می‌گویند مبارک و بن علی و قذافی و اسد و... باید بروند، نمی‌پرسد قرار است چه کسی به جای آنها بیاید؟! یا زمینه را برای آمدن چه کسانی فراهم ساخته‌اند؟! ما در مورد ایران به این پنداریم که به دلیل تجربه جمهوری اسلامی و بهای سنگینی

«باید برود» تنها یک طرف قضیه است و آن چه اهمیت دارد چیزی است که «باید بیاید»!



که تقریباً سه نسل آن را پرداخته‌اند، نباید نگران باشیم که بار دیگر اسلام‌گست‌ها بر کشورمان حاکم خواهند شد. ولی نوعی از رژیم اسلامی وجود دارد که من فکر می‌کنم همان راکشورهای غربی پس از تجربه افغانستان و عراق برای بقیه کشورهای مسلمان‌نشین، از جمله ایران، در نظر گرفته‌اند.

جالب اینجاست - همان‌هایی که مدعی بودند با «طرح خاورمیانه» آمریکا مقابله خواهند کرد - خود به دست خویشتن در حال تحقق آن هستند!

خاورمیانه‌ای که رژیم‌های اسلامی بر کشورهای آن حکومت می‌کنند و امتیازشان نسبت به افرادی که «باید بروند» این است که به ظاهر از سوی مردم‌شان «انتخاب» شده‌اند، پس خواست دموکراسی متحقق شده، و همزمان مشکلی با غرب و اسرائیل ندارند، پس موضوع ثبات هم حل شده است! رژیم‌های شترگاوپلنگ اسلامی که در دست «دموکراتور»های دوست غرب اداره می‌شوند!!

تجزیه هند و تأسیس «نخستین جمهوری

اسلامی» در منطقه که بر خلاف واقعیت‌هایش و آنچه بر آن حاکم است «پاکستان» نام گرفت، آشکارا ساخته و پرداخته غرب بود که بر جنبش استقلال‌هند به رهبری گاندی تحمیل گشت. آن «جمهوری اسلامی» زاییده شرابیطی بود که جنگ جهانی دوم را رقم زد و ترکش آن در خاورمیانه همانا جابجایی‌های سیاسی و حتا تلاش برای تجزیه بود.

«جمهوری اسلامی ایران» اما زاییده شرایط جنگ سرد بود. سالها پس از آن، «جمهوری اسلامی افغانستان» و «جمهوری اسلامی عراق» که با «تدبیر» جنگ زاییده شدند، نطفه‌شان در شرابیطی بسته شده که نبود قطب اتحاد شوروی و بلوک شرق، آن را ظاهراً ناگزیر می‌ساخت چراکه رژیم ثابت صدام و رژیم‌های متغیر افغانستان، حتا نوع طالبانی‌اش، همگی از «اقمار» شوروی و پس از آن روسیه، به شمار می‌آمدند.

اینک نیز چندین «جمهوری اسلامی» در مصر و تونس و یمن و بحرین و لیبی (آن هم با لقاح مصنوعی) در حال و انتظار به دنیا آمدن هستند. متأسفم بگویم آن «اصلاح» که جمهوری اسلامی

برای کشورهای منطقه از آن دم می‌زند - و منظورش به بازی گرفتن «اسلام» از هر فرقه‌اش در حکومت و قدرت سیاسی است - با آنچه غرب در نظر دارد، تفاوت چندانی ندارد.

من پیش از این هم تلاش کردم در مقاله‌های متعدد توضیح دهم که جهان غرب بر این پندار است که تنها از یک راه می‌تواند افراطیون اسلامی را در کشورهای مسلمان‌نشین مهار کند: با رژیم‌های اسلامی «دست‌نشانده» که در عرف سیاسی «دوست»! خوانده می‌شود.

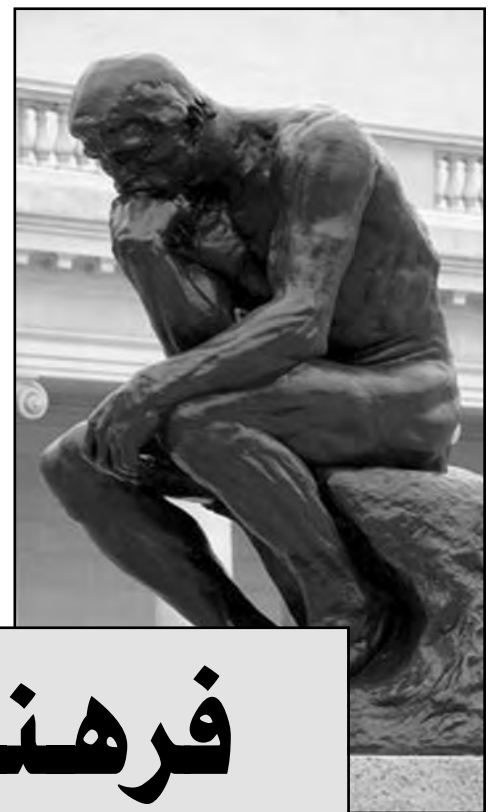
نمی‌دانم، شاید این سیاست، پاسخ مطلوب بدهد و تجربه ظاهراً تلخ طالبان و القاعده و حماس و جمهوری اسلامی را - که غرب در شکل گرفتن‌شان نقش تعیین‌کننده داشت - جبران کند، ولی این را می‌دانم که با این رژیم‌ها همزمان بر دموکراسی و مدافعان آن نیز در کشورهای مسلمان‌نشین که بزرگترین منابع انرژی و بازار تولید و مصرف را در خود جای داده‌اند، مهار زده خواهد شد.

به نظر می‌رسد برای غرب تبدیل جنگ گرم با اسلام‌گرایان به یک جنگ سرد که طرف مقابل روزی روزگاری مانند اتحاد شوروی از درون فرو بپاشد، یک پیروزی به شمار می‌رود. غرب این نقش را پیش از این هم بازی کرده است: هم در انقلاب اکتبر که چندی پیش اسنادش در یاری اروپا و به ویژه آلمان به انقلابیون روسیه منتشر شد و هم در جریان جنگ جهانی دوم. غرب از این نقش سود فراوان نیز برده است: رشد اقتصادی مداوم و بدون بحران‌های کنونی، مهار عملی «اندیشه سرخ» در محدوده «احزاب برادر» و به فلاکت نشستن اقتصاد کشورهای بلوک شرق!

امروز، تمام نبرد درون جمهوری اسلامی نیز - با وجود شاخ و شانه‌هایی که برای آمریکای‌کشند - از اصلاح‌طلبان و اصولگرایان و «جریان فتنه» و «جریان انحرافی» بر سر همین است که یکی با تکیه بر «جنبش سبز» و آن یکی «با سرکوب جنبش سبز» و هر دو با «لای‌های خود در آمریکا و اتحادیه اروپا» می‌خواهند به غرب ثابت‌کنند: ما همان رژیم اسلامی هستیم که شما می‌خواهید و به آن نیاز دارید! مجاهدین خلق نیز می‌خواهند همین را اثبات کنند!

هیچ‌گاه شرایط فعالیت مدافعان دموکراسی در کشورهای خاورمیانه و عربی تا این اندازه دشوار نبوده است.

شرابیطی که اتفاقاً مردم‌شان از ایران و سوریه تا آفریقا، پس از دهه‌های طولانی، سرانجام به میدان آمده‌اند و شوربختانه جنبش آنها از چندین سودر «محدوده یک رژیم اسلامی» قاب گرفته می‌شود حتا از سوی نیروهای ظاهرمدافع دموکراسی در خودکشورشان! قابی که ترکیه نیز دیر یا زود در آن جای خواهد گرفت تا هم پایش از اتحادیه اروپا قطع شود و هم چه بسا نقش «برادر بزرگ» را برای «بلوک اسلامی» بر عهده گیرد. بلوکی که آن نیز دیر یا زود مانند برادر دوقلوی «سرخ» خود از درون فرو خواهد پاشید زیرا نه بر واقعیات بلکه تنها بر نماد و اعتقاد تکیه دارد.



فرهنگ اصطلاحات سیاسی

متروپل

Metropole

متروپل از واژه یونانی Meter به معنای مادر و Polis به معنای شهر پدید آمده است.

در یونان باستان، به شهر یونانی الاصل در مقابل شهرهای کلنی نشین یونانی، متروپل یا مادر شهر می گفتند. مثلاً شهر آتن در مقابل شهرهای کلنی نشین کناره ی دریای سیاه که متروپل نامیده می شد.

این اصطلاح، به شهری که مرکز فعالیت ویژه ای باشد و همچنین به شهری که مقر اسقف اعظم و دستگاه اداری اوست، اطلاق می شود.

امروزه در اصطلاح علوم اجتماعی، متروپل به شهرهایی گفته می شود که جمعیت آن هایش از هفت میلیون نفر باشد.

در قاموس سیاسی، متروپل به معنای یک کشور امپریالیستی صاحب مستعمرات است. این انحصارات به یاری نیروهای عظیم مالی و صنعتی، سودهای کلانی به حساب غارت و بهره کشی از مستعمرات به دست

می آورند. سرمایه گذاری های متروپل در مستعمرات به سبب بازوی کار ارزان، فراوانی منابع طبیعی و ارزانی مواد خام، سودهای زیادی به بار می آورد. در اثر غارت آشکار مردم این سرزمین ها و ثروت های ملی آنان، کشور مستعمره به زائده ی کشاورزی و مولد مواد خام متروپل مبدل می شود.

هژمونی / برتری طلبی Hegemony

هژمونی مأخوذ از واژه یونانی Hegemonia به مفهوم رهبری و برتری طلبی می باشد. برتری طلبی اصطلاحی است که برای گسترش نفوذ یا کنترل شدید یک دستگاه رهبری یا دولتی بر دولت دیگر و یا یک منطقه به کار می رود. این سیاست منجر به ایجاد حوزه های نفوذ و برقراری روابط اقماری بین کشور اصلی و مناطق تحت سلطه آن می گردد.

هژمونی گاهی توسط غربی ها برای اشاره به سیاست های برتری طلبی شوروی و کشورهای دیگر (در مقابل اصطلاح امپریالیسم برای اشاره به توسعه طلبی های غرب) مورد استفاده

قرار می گیرد.

تسلط یک طبقه صرفاً با توسل به زور و قهر تأمین نمی شود. هر طبقه باید از همان دوره پیش از به دست گرفتن قدرت، در موقعیت های ویژه و بحران های متواتری که جامعه را دستخوش خود می سازد، شایستگی خود را برای رهبری نشان می دهد و به صورت قطبی درآید که انظار مردم را متوجه خود سازد و آنان را متقاعد کند که قادر است برخلاف طبقات حاکم گذشته و حال، جامعه را رهبری کند. نه این که تنها بر آن تسلط داشته باشد و حکومت راند بلکه در تمامی زمینه های اجتماعی، از مسأله زبان گرفته تا فرهنگ ملی، پاسخگوی نیازهای جامعه باشد.

آتش بس Cease - Fire

آتش بس اولین حلقه از زنجیری است که از جنگ تا صلح ادامه دارد. مراحل مختلف آتش بس عبارتند از:

- ۱- صدور آتش بس توسط طرفین به کلیه نیروهای تحت فرمان خود.
- ۲- طرفین می توانند مواضع دفاعی خود را در پشت خطوط آتش بس تنظیم کنند؛ ولی استقرار نیروها با تجهیزات جدید ممنوع است.
- ۳- طرفین برای جلوگیری از برخورد نیروها با هم تماس گرفته و درباره

تغییرات کوچک محلی، بحث می کنند.

۴- تعیین خطوط موقت جدایی نیروها و احتمالاً منظور کردن یک منطقه غیرنظامی.

۵- ناظران نظامی که در مقابل شورای امنیت مسئول هستند، بر اجرای آتش بس نظارت می کنند.

لازم به یادآوری است که آتش بس یک عنصر ضروری برای متارکه (دومین حلقه از زنجیره حلقه ای آتش بس، متارکه و ترک مخاصمه است) و می تواند مقدمه آن باشد و یا ممکن است هم زمان با آن باشد.

بی طرفی Neutrality

بی طرفی عبارت است از عدم شرکت در جنگ بین کشورهای دیگر. اگر دولتی بخواهد که بی طرف محسوب شود و مشمول حقوق بی طرفی گردد باید تعهدات ویژه ای را به عهده گرفته و به خصوص از دخالت در امور جنگ خودداری نماید. کشور بی طرف نباید طرفدار یا مخالف هیچیک از طرفین مخاصمه باشد، و اجازه ندهد که طرفین از اراضی این کشور استفاده کنند و باید از بی طرفی خود دفاع نماید. هیچ گونه کشمکش بین طرفین نباید در منطقه یا آب های بی طرف انجام بگیرد. عقاید عمومی، مطبوعات و حتی دولت کشور بی طرف ممکن

است با یکی از طرفین مخاصمه همدردی کنند ولی تا حدی که این همدردی منجر به اقداماتی در جهت نقض بی طرفی نگردد.

بی طرفی دائمی هنگامی به وجود می آید که کشوری مانند سوئیس توسط پیمان خاصی خود را بی طرف اعلام نماید. بی طرفی محدود اصطلاحی است که در برخی پیمان ها به کار می رود و به موجب آن کشور بی طرف تعهد می کند عملاً وارد جنگ نشود ولی می تواند یکی از طرفین را یاری نماید. در عصر حاضر چنین امری عملاً نقض بی طرفی محسوب می گردد.

بی طرفی منطقه ای این است که کشوری قسمتی از اراضی خود را بی طرف اعلام نماید.

خلیج خوک ها Bay of Pigs

به محلی گفته می شود که در ساحل شرقی کوبا قرار دارد. در این محل قریب به ۱۴۰۰ تن تبعیدی کوبایی که از سوی سیا حمایت می شدند تلاش ناموفقی را از تاریخ هفدهم تا بیستم آوریل ۱۹۶۱ به عمل آوردند تا رژیم انقلابی و نوپای فیدل کاسترو رهبر کوبا را سرنگون سازند. در این حوادث ۶۰ تن کشته و ۱۱۷۳ نفر به اسارت چریک های کوبایی درآمدند.

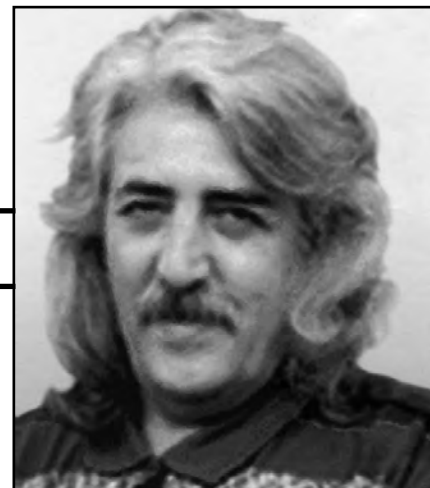
غلامرضا علی بابایی



محمد مختاری

از ته ظلمت

از این خم کوتاه چون بگذری
به ناگهان گیسویت
سپید می شود
اشاره ای انگشت بارید
که موی زال را،
در چنگش می نوازد
و شبیهه شبیدیز
که برق ماه را دم به دم
سیاه می کند و محو می شود
زبان سنگ بریده ست
و از ته ظلمت،
خنجی سرخ می زند
هوای ساکن سر می خورد،
در پیچ راه
ولحن مهتاب
در گیسوان رودابه



حسین منزوی

دفتر عمر من

عمر من دفتر نیم سوزی است
قصه اش خط خطی، گنگ و مبهم
که در آن، چشم های تو و مرگ
کیست آنی که باید نریزد
تا که این دفتر نیمه خالی
بیش از این، بیش از این ها نسوزد
دیگرم شوق، خاکستری نیست
سوختن خوش نمی دارم انگار
آبی ام با تو این روزها، آی!
من که بی توبه آتش زدم دل
عمر من را برون آور اما
دست هایت نسوزد عزیزم!

ژاله اصفهانی

آینه وش

در درز سقف سبز آسمان،
یک گوشه آسمان،
آینه ی کبود درخشان است.

یک دم دگر،
ز باد پریشان سر،
وقتی که برگ ها،
به ولوله می افتند،
بر روی سقف سبز
آینه ی شکسته فراوان است.
پندار من در آینه پرواز می کند.
گویم، شکسته آینه هم،
باز آینه است.
کو،
او،
که در شکست،
زیبا درخشید آینه وش،
روح سرکش اش؟



فریده رازی

تو بیا

پشت دیوار بهار
من همدم شده با،
پیچک سر در گم دستان خدا
با نیازی که جاری،
شده در عمق وجود
همه در حسرت دیدار تو ییم
پشت دیوار فراموشی ها
چه هیاهوی عجیبی بر پاست
لحظه ای شوق به پهنای خیال
می چکد از دهن باز شقایق در آب
ز شفق رنگ بهاران رفته
تو بیا تا به جهان زنگ زنی
تو بیا تا که مرا دور کنی، دور کنی
تو بیا به فراسوی فراسوی بری
تا که تکرار مرا بازبینی از خاک
تو بیا تا که در آینه اندیشه ی من
یک نفر زنگ زند
یک نفر بوته ی شوقی کارد
تو بیا تا که معنای حضور
بدرخشد چون نور
تا که ذرات وجودم،
همه یک موج شوند
تا به ساحلی برسانند مرا



نگاره اوجی

در نگاهم ...

به نگاهم بنگر
من حقیقت دارم
من ز تاریکی غم
از سرانگشت لطیف باران
از نماز عاشق
بس حکایت دارم
در نگاهم عشق جاری است
مهر جاری است
در نگاهم جاریست
لحن پاک بلبل
اشک یک مادر پیر
به نگاهم بنگر
من همه غرق سکوت
در نگاهم به سیاهی خواهی رسید
وبه اندوه گناه
و تودر پشت همه واهمه ها
در ته چاه سکوت
به بلندای صدای بلبل
وبه تاریکی گنگ اندوه
در نگاهم جاریست
نقطه ای روشنی اندر دل شب
قطره ای اشک به دامن گناه
و تومی دانی که
در نگاهم به تمنای سکوت
واژه ها می گذرند ...

نعمت قادری

عبادت!

از جغرافیای تو
طرح جاده های نرسیدن
پیداست
کمی آهسته تر برو
آسمان نبیند
به احترام دست هایم ببارد...
همین دیروز،
چشمانت را دزدیدم
و با آنها
خودم را گریستم،
زمان دیگر نمی تپد
و تو حک شدی،
بر کاهگل های نم
گرفته ی دلم
وقتی
هر شب تورا عبادت می کنم
در معبد چشمانم ...

حسین نیک بخت

ترانه باران

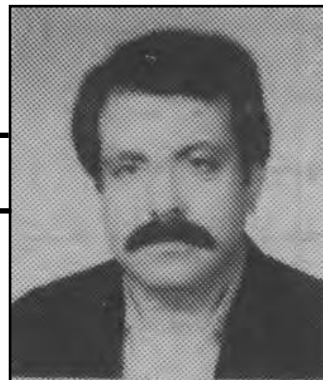
باز باران ترانه می خواند
گوش کن، نغمه اش دل انگیز است
خوش صدا، بی بهانه می خواند
که چنین عاشقانه می خواند
رامش قلب من ز باران است
لب آیینه از عطش خشک است
رقص و شادی کویر را پر کرد
شام تاریک، صبح روشن شد
ابر عاشق، فسانه می خواند
در سکوت شبانه می خواند
خوش صدای جان من است
که چنین عاشقانه می خواند
که چنین عارفانه می خواند
خوش به بام زمانه می خواند
آسمان شادمانه می خواند
ابر عاشق، فسانه می خواند



رضا قاسمی

زخم!

وقتی دلم
در چشمان تو قاب نشد
از نگاه تو افتاد
هزار تکه شد
حالا پای روی این،
خرده ریزه های دلم مگذار!
که بی شک
زخمی خواهد شد



باز باران ترانه می خواند



ثریا پاستور

آتش و شراب

آتشی می خواهد
این خرمن غمزده ی من

تا بسوزاند
علف های ولگرد وجودم را

برهاند
انوار بی نور اندیشه هایم را
بزداید
افکار گنگ و درهمم را

شعله ای بایدم
پُر شور

آتشکده ای

تا بسوزاند
تا برهاند
تا بزداید

هرچه را که پوچ است
هرچه را که هیچ است
هرچه را که نیستی است
هرچه را که خاموشی است
هرچه را که درد است
هرچه را که درد است

شرابی بایدم

پُر ز شهد
پُر ز شور

تا بشوراندم

از هرچه بی رنگی
از هرچه دلتنگی

و سیراب گندم

از هرچه می زندگی

معلوم نبود از کجا آمده است. ناگهان سر و کله اش در میان جریانات سیاسی ایران پیدا شد. با مقاطعه کاری پولش از پارو بالا می رفت، با امیران معاملات بزرگ اسلحه رابطه داشت. شهرت طلب، ولخرج و قمار باز بود. در یک حراج، تابلوی شهبانو را در رقابت با یک سرمایه دار معروف ایران، به یک میلیون تومان به نفع خیریه پهلوی خریداری کرد. در زد و بندهای سیاسی شرکت داشت، بعد از انقلاب در پاریس کیا بیای اعیانی به راه انداخت. وقتی همه چیز را باخت، برای «نجات ایران» سر از ترکیه درآورد و منتظر چراغ سبز آمریکایی ها بود! روزی هم کلاه رییس جمهوری ترکیه را بلند کرد!

فراموش نشدنی ترین شارلاتانی که دیده ام!



دکتر پرویز عدل
دیپلمات - نویسنده

● توضیح: این همه که دکتر عدل نگاشته است بخشی از زندگی این شارلاتان است و نه همه آن چه در جریان ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ در آن ها نقش های حيله گرانه و سودجویانه ای داشته است.

چند قطعه شده است. پولش با پارو جمع می شود و از نمایش پولداری هم خودداری نمی کند.

دکتر منوچهر اقبال استاندار آذربایجان که به تبریز می آید در ورودی شهر برایش طاق نصرت زده و یک گاو قربانی می نماید.

● صحنه دیگر: در دفتر امیران بزرگ ارتش که در معاملات بزرگ اسلحه صاحب اختیارند مانند «طوفانیان» و «حاتم» دیده می شود. با تجار معتبر نشست و برخاست می کند.

● صحنه: دست و دل باز و شهرت طلب و

معاش می کرد: پسر بدو برایمان دو پرس چلوکباب بیار! بگیر اینجا بشین و به تلفون ها جواب بده! برو خانه خانم می خواهد باغچه را بیل بزند! هیچ کس نمی دانست از کجای آید و پدر و مادرش اگر زنده هستند کجا به سر می برند. دو دانگ صدایی داشت و چند گیلان که بالا می انداخت با لحن حزین تصنیف ترکی آپاردی سل لرسارانی (سیل ها سارا را بردند) رازمزمه می کرد.

● صحنه بعدی: بیوک صبور مقاطعه کار شده و در ساختمان راه آهن عهده دار ساختمان

کارا کتری که من در برهه های مختلف زندگی به او برخورددم و هرگز حرکات و حرف هایش و طرز لباس پوشیدن و چرب زبانی هایش را فراموش نمی کنم. «بیوک صابر» است. وی آن چنان استاد چرب زبانی و مجیز گفتن به اشخاص بود که به اصطلاح مار را از سوراخ بیرون می کشید!

آدم می دانست که او دروغ می گوید ولی دوست داشت که ادامه دهد و گوش می داد. نوجوانی در بازار تبریز از یک حجره به حجره دیگر می رفت و با انجام خدمات مختلف امرار

سال ها پیش مجله «ریدرز دایجست» در هر شماره بخشی داشت به نام «فراموش نشدنی ترین شخصی که دیده ام» در این قسمت آن هایی که در مدت عمرشان به کارا کترهای استثنایی برخورد کرده اند آنها را توصیف می کردند.

مثلاً چطور یک ژاپنی، آن هم با قیافه و شکل و شمایل تییپیک ژاپنی ها، دو دوره رییس جمهور کشور پرو (در آمریکای جنوبی) می شود. یا چگونه مرد سفید پوستی در میان قبایل وحشی «برنتو» جادوگر معرفی شده، به ریاست قبیله انتخاب می گردد.

ولخرج است. قمار هم زیاد می کند و «دستخوش» های کلان می دهد. در یک حراج به نفع خیریه شهبانو فرح با رضایی صاحب «ایران فولاد» و سرمایه دار معروف به رقابت برخاسته و یک قاب عکس شهبانورا به یک میلیون تومان خریداری می کند.

● **صحنه:** انقلاب دارد نزدیک می شود. در حکومت شریف امامی همراه عده ای از تجار مهم و امرای ارتش زندانی می شود. با آنها طرح دوستی می ریزد و مرتب می گوید: با من که هستید نگران نباشید، من همه را بیرون می آورم! اتفاقاً همکاران «راس پرو» سرمایه دار تگزاسی در همان زندان و بخشی که بیوک زندانی بود، به سر می بردند. «راس پرو» چند میلیون دلار برای نجات همکارانش خرج کرده و با ترتیب دادن حمله به زندان و شکستن در و پنجره ها، همکارانش را نجات می دهد.

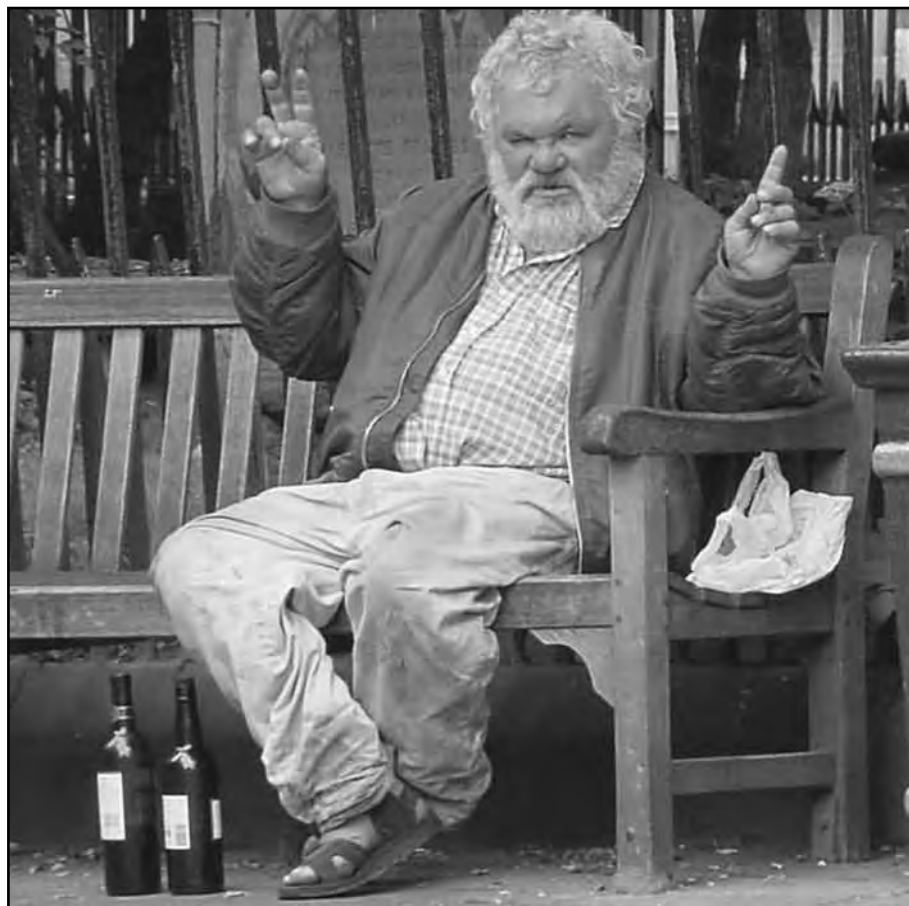
بیوک در این گیر و دار از فرصت غیر منتظره استفاده کرده فرار می کند. البته فراموش نمی کند به همه بگوید که در طرح و اجرای این برنامه با «راس پرو» همکاری داشته است! خیلی ها باور می کنند و چون «راس پرو» نامزد ریاست جمهوری است، خدا خدا می کنند انتخاب شود چرا که بیوک گفته: «اگر راس سرکار بیاید نان همه تان توی روغن است!»

پس از فرار از زندان مدتی از او خبری نیست تا این که...

● **صحنه:** از پاریس سر در می آورد در خیابان بسیار شیک و اعیانی (Foch) آپارتمان وسیعی دارد. اتومبیل رولز رویس با راننده کاسکت به سر و انیفورم پوش دم در است. آتشپز و خدمتکاران در پذیرایی استادند. مردم برای شرکت در مهمانی های وی سر و دست می شکنند. معمولاً خاویار را توی کاسه های بزرگ می آورند.

● **صحنه:** همه چیز را می بازد و یا از دست می دهد. دیگر هیچ چیز در بساط ندارد. پس این رولز رویس، اثاثیه، آپارتمان و دم و دستگاه چه شد؟ نکند از اول چیزی نبوده و ما خطای باصره داشتیم. شاید برای نمایش بوده و مال خودش نبوده. دکور فیلم بوده پس از فیلم برداری جمع کرده برده اند؟ خدا می داند... باز هم غایب می شود.

● **صحنه:** این بار از جنوب فرانسه سواحل لاجوردی و شهر «نیس» سر در می آورد. چندین باب مغازه در بلوار ساحلی نیس به نام گردشگاه انگلیسی ها دارد. با یک فرانسوی که در آلمان آشنایان فراوان داشت وارد مذاکره می شود تا با معرفی وی نمایندگی «مرسدس بنز» را در ایالت آلپ دریایی به دست بیاورد. در آن اوان جشن عروسی پسرش حسین را در «پالم بیچ» می گیرد. شخصیت های مهم بین المللی منجمله شیخ «ذکی یمانی» وزیر نفت



پس از چندین دهه وقتی دستش رو شد، قافیه را باخت و با یک گیلان ودکا و چند قطره اشک، قبول کرد که همه چیز را باخت است!

عربستان سعودی شرکت دارند. خبر عروسی همه جامی پیچد.

با ملاحظه این همه جاه و جلال فرانسوی برای گرفتن نمایندگی مرسدس بنز دست به کار می شود.

آن فرانسوی به نویسنده این سطور گفت: رفتم اشتوتگارت که مرکز کارخانجات مرسدس بنز است و با مقامات کارخانه وارد مذاکره شده موافقت آنها را جلب کردم.

نماینده ای برای ملاحظه مغازه ها که بنا بود نمایشگاه اتومبیل بشود و امضای قرارداد به نیس فرستادند. تا این نماینده به نیس برسد از مغازه ها خبری نبود. همه را «بیوک» در کازینوی مونت کارلو باخت بود. آنچنان درمانده شده بود که از دست طلب کاران و کسانی که به آنها چک داده بود، ناچار هر شب خانه دوست و یا آشنایی به سر می برد. خودش مانده بود و چند دست لباس.

● **صحنه:** در استانبول بودم که سر و کله

«بیوک» آنجا پیدا شد. حالا می گفت «برای نجات ایران وارد گود شده است!» با ژنرال های ایرانی اپوزیسیون اویسی و آریانا همکاری می نماید! CIA در تماس است! در مرز ایران قشون جمع کرده اند و منتظر چراغ سبز آمریکایی ها می باشند تا حمله کنند!

از ارتش ده بیست هزار نفری در مرز سخن می راند. «به امید خدا به زودی مملکت را پس می گیریم»!!!

یکی دو نفر که به واقعیات توجه دارند می گویند این ها عرضه گردآوری یک هزار گوسفند و علوفه اش را ندارند کجا مانده به قشون و مهمات جنگی؟! **ادامه صفحه های متنوع تر!**

ژنرال ها را یکا کشته اند یا این که خانه نشین شده اند. خودش هم دیگر یک لیره در بساط ندارد. شب ها در یک قایق بزرگ که در یک اسکله متروکه بلوار ساحلی - منطقه بین تارابا و ساری یرلنگر انداخته است - جلوس می کند.

خودش آن بالا می نشیند. لباس سفید کت و شلوار و جلیقه پوشیده، کفش های سیاه برقی به پا دارد و همیشه یک عصا به دست می گیرد.

عده ای هر شب دورش جمع می شوند. قایق چی جای سرو می کند. این چایی ها را نسیه می دهد زیرا فریفته چرب زبانی های بیوک شده، یقین دارد به زودی ثروت رو می کند و بیوک جبران خواهد کرد.

دیدن بیوک آن بالای قایق و عده ای که حرف هایش گوش می دهند و قایق چی که جای سرو می کند. یک منظره کمیدی - تراژدی است.

بیوک از دوستان آمریکایی که به زودی به سراغش می آیند، سخن می راند. فعلاً می خواهند بدانند، طاقت ما تا چه اندازه است؟! از ژنرال ها و سیاستمداران ناز پرورده اهل بزم خیری ندیده ام.

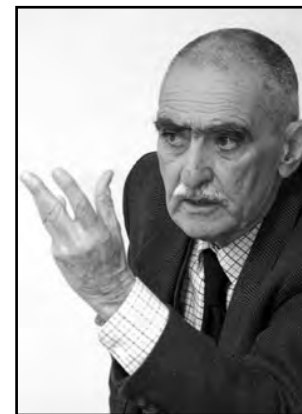
عجیب است بدون این که کتاب «جاسوسی که از سردسیر می آمد» جان لوکاره را خوانده باشد، نقش قهرمان این کتاب را بازی می کند. در عین حال از کوشش برای نزدیکی به «سلیمان دمیرل» رییس جمهوری باز نمی ایستد.

سلیمان دمیرل را موقعی که نخست وزیر بود در میهمانی هایی در تهران دیده است. به همدیگر شبیه هستند. هر دو نسبتاً چاق و با کله طاس و صورت گوشت آلود قیافه پدر بزرگ مهربان را دارند. بیخود نیست که در ترکیه دوستداران دمیرل او را «بابا» خطاب می کنند.

بیوک با یادآوری زمان های گذشته و با به کار بردن ترفندهای مخصوص به خودش مانند قربانی کردن گوسفند و چرب زبانی خودش را به دمیرل نزدیک کرده به وی اینطور تلقین می کند که در آسمان ها خدای یکتا و در روی زمین سلیمان دمیرل بی همتا را می پرستد و حاضر است در راه خدمت به وی جانش را فدا کند.

نزدیکی به دمیرل یواش یواش اثرات اش را نمایان می نماید. به دستور دمیرل خودش و پسرش حسین «وطن داش»، (تبعه ترکیه) شده اند. تپانچه نقره ای می بندد و از نشان دادن آن ابا ندارد. یکی دو عکس از پسرش در حال ماهی گیری در لاگوس (نیجریه) لای پرونده گذاشته به این و آن نشان می دهد و می گوید: «می خواهم یک کارخانه و موسسه وسیع تولید میگو در آنتالیا دایر کنیم.

محصولات این موسسه به ژاپن صادر می شود و کمکی خواهد بود به صادرات ترکیه. به همین سبب دولت ترکیه اراضی کافی در ساحل دریای مدیترانه نزدیکی آنتالیا در اختیارمان گذاشته است. کار سنگینی به عهده گرفته ایم. آنچه به معجزه شباهت دارد».



از یادداشت‌های ایرج افشار (پژوهشگر)

با شرمندگی می‌نویسم که جز قالی ایران متاع‌های دیگری که در ایران به آنها صنایع دستی گفته می‌شود در بازارهای جهانی جلوه‌گری خاصی ندارد. زیرا مشتری ندارد. چرا مشتری ندارد. سببش بی‌حرمتی ما نسبت به هنرهای دستی کنونی است. در حالی که هر کهنه متاعی از دست ساخته‌های پیشین ایرانی دست به دست می‌گردد و در موزه‌های عمومی و مجموعه‌های خصوصی بر صدر نشانده می‌شود. در کدام شهر مهم جهان است که چندین دکان از دست ساخته‌های

هندی (حتی پاکستانی)، آفریقایی، ژاپنی، چینی، آمریکای مرکزی را نبینید. آن هم چه دکه‌های کوچک و ظریف که در خیابان‌های اصلی و کوچه پس‌کوچه‌های شهرها و چه به صورت غرفه‌های چشمگیر در مغازه بزرگ‌های پرآمد و رفت دیده می‌شود. من بر مشکلات و ممنوعات اقتصادی و سیاسی موجود آگاه نیستم تا بتوانم گفت که مسببات بی‌رونقی متاع ایرانی چیست، ولی چهل و چندین سال پیش هم نمی‌دیدم که دست ساخته‌های ایران مقامی رونق افزا داشته باشند.

چهل و شش سال پیش که نخستین بار به پاریس رفتم با پیرمردی به نام قزوینی آشنا شدم که دکان قالی‌فروشی داشت. سال‌ها بود در آن شهر می‌زیست و بدان پیشه دلبسته بود. چند تا قلمدان قدیمی و قاب آینه و قطعات خاتم و لاکی‌های کهنه هم داشت. از او پرسیدم: چرا از جنس‌های تازه ساخت نمی‌آورد؟ گفت:

مشتری ندارد. گفتیم: چرا؟ گفت: برای این که بهترین ساخته‌های کنونی به دقت و ظرافت کارهای پیشینیان نیست. سرهم بندی کاری مشهود در دست ساخته‌های هموطنان هست. مثلاً قوطی سیگار از خاتم ساخته اند

و کفش پاشنه بلند شبیه مکزیکی هاست.

به همه می‌گوید در ایران وزیر دربار بوده است و به عنوان رئیس قبیله کردها در یکه سواری و اسب دوانی یکتا است. در واقع «غیائی» از لرستان آمده بود و زمانی که من مدیرکل انتشارات و رادیو بودم او را سخنگوی برنامه عشایر کرده بودم. صدای کلفت رادیوفونیک داشت. یکی از دوستانم که به اسب و اسب سواری آشنایی کامل داشت پس از صحبت با غیائی گفت: «پارو اصلاً الفبای اسب سواری را وارد نیست. کجا مانده به این که یکه سوار باشد؟! آپارتمانی که در آن زندگی می‌کرد، در یک ساختمان بسیار قدیمی بود و موش‌های بزرگ و کوچک در آن مسابقه می‌گذاشتند. اسم این آپارتمان را «خیمه عشایری» گذاشته بود.

می‌رفت فرودگاه مسافرین ایرانی ناوارد را با چرب زبانی و این که هتل‌های شهرگران و غیر مطمئن است قانع می‌کرد که بنده نوازی کرده مهمان او بشوند. البته با انواع زبان بازی ها که خانه، خانه خودتان است آنها را راضی می‌کرد به صورت پانسپون بمانند.

«آلن» همسرم می‌گفت: در واقع یک Bed & Breakfast دایر کرده بود. دیدن بیوک صابر در جلو و غیائی باکیف دستی زیر بغل دنبال وی یک دنیا تماشا داشت.

بی‌حرمتی به هنرهای دستی!

چندی قوطی در رطوبت هوای اینجا باد می‌کند و شکنج و تابی در آن حادث می‌شود. لاکی‌هایی که اکنون می‌سازند قابل قیاس با کارهای گذشتگان نیست. درکار آنها شیشه پیله

که به ظاهر دیدنی است ولی اندرون آن خالی از خلل نیست. قسمت پشت آن را که دیده نمی‌شود و بر زمین گذاشته می‌شود از تخته سه لایی بدساختی پوشانده اند. پس از

او ترکی ترکیه را لفظ قلم و بسیار ادبی حرف می‌زد اگر می‌شد به او اعتماد کرد. آدم لایقی بود. در یاری به ایرانی‌هایی که در زندان «بایرام پاشا» به دلایل گوناگون زندانی بودند، کمک‌های قابل توجهی به من کرد. مهم‌ترین اش این که از رئیس زندان موافقت گرفت که به زندانی‌ها پتو، صابون، خمیر دندان، البسه، سیگار برسانیم و از طریق وکیل که گرفته بودم بسیاری را با دادن جریمه از بند رهایی بخشیدیم.

هرگز صحنه زیر را فراموش نمی‌کنم: بیوک نفس زنان از پله‌های آپارتمان من بالا می‌آید. ترأس این آپارتمان مسلط بر بسفور و اتاق خواب‌های وسیع اش بر روی باغ کنسولگری روسیه باز می‌شوند. هیچ جای دنیا ماه را آن چنان که از بالکن این آپارتمان می‌دیدم، ندیده‌ام. شب‌های ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ خصوصاً در ماه سپتامبر، ماه‌از شرق تا غرب نیم‌دایره زده بالای آب‌های بسفر که در این منطقه وسیع و به مانند یک دریاچه کوچک بود، نورافشانی می‌کرد. بیوک و بسیاری از دوستان عاشق منظره ماه از ترأس آپارتمان ما بودند.

تادر آپارتمان را باز می‌کنم، بیوک می‌گوید: — خبر خوب برایت دارم، اول آن ودکای خوب را که قایم می‌کنی بیار! می‌نشیند یک گیلان ودکا بالا می‌اندازد و

«غیاث لو» هم که منتظر بود عملیات ساختمانی پایان بیابد و تولید میگو و محصولات دریایی و صادرات به ژاپن آغاز شود، تا او هم به نان و نوایی برسد.

«بیوک» به او گفته بود شما نماینده شرکت در ژاپن خواهیم کرد و «اسپانیول» خواب زندگی اعیانی با چند گیشا را در ژاپن می‌دید و به چرب زبانی‌هایش می‌افزود.

— زمان می‌گذشت و از کارخانه خبری نمی‌شد. در پاسخ که کارخانه در چه حال است همیشه می‌گفت: «سخت مشغول هستیم. عملیات ساختمانی در پیشرفت است؟! — سلیمان دمیرل پس از ده‌ها سال نخست وزیری و ریاست جمهوری بالاخره از کار برکنار می‌شود.

— دولت هیأتی را مأمور بازرسی چگونگی کار مؤسسه تولید میگو و نحوه صرف اعتبارات مربوط می‌نماید.

● من از ترکیه می‌روم و می‌شنوم که بیوک صابر در تنگدستی در گذشته است. از پرسش که جوانی آرام، مبادی آداب و مطلع بود، خبری ندارم.

— غیائی پس از وعده گرفتن ویزا برای عده‌ای از ایرانی‌ها و سازش با آنها شنیدم یا به ایران برگشته و یا این که گوشه‌ای پنهان شده و هیچ کس نتوانست درباره او اطلاعاتی به من بدهد.

همین یک ترفند کافی است. از بیوک صابریک کارا کتر استثنایی بسازد، این است بیوک موفق می‌شود مؤسسات بین‌المللی نظیر بانک جهانی مقدار قابل توجهی که گفته شد ۴ میلیون دلار بوده، برای طرح میگو اعتبار بگیرد.

چگونه پرونده قابل قبول بانک تهیه کرده و چگونه Feasibility درست کرده خدا می‌داند. اتومبیل (دو تا یکی خودش — یکی در خدمت موسسه) شوفر-آشپز و خدمه و دم و دستگاه مجدداً راه می‌افتد. می‌گوید عملیات ساختمانی شروع شده و رئیس جمهوری شخصاً تأسیسات را افتتاح خواهند کرد.

دستیار شارلاتان!

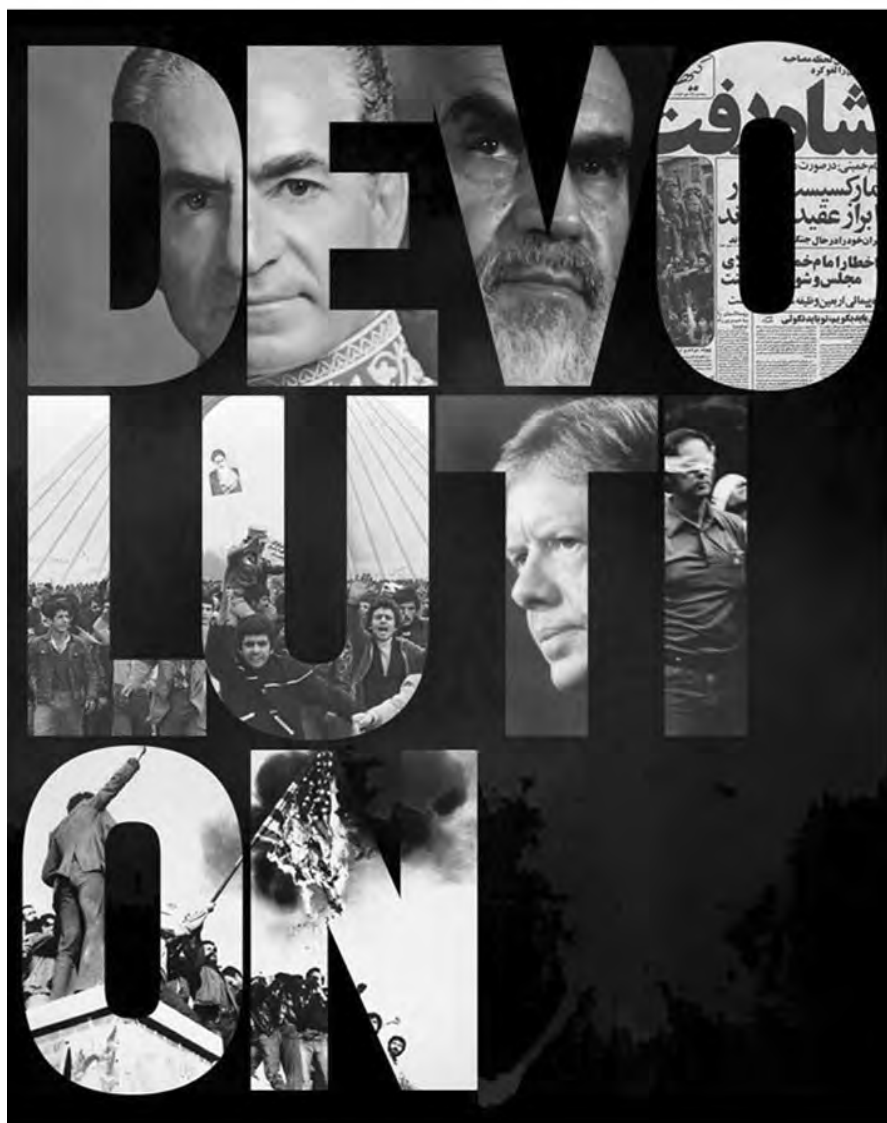
● «غیائی» را هم به مانند دستیار ویژه به خدمت گرفته است. وی باکیف چرمی پر از اسناد زیر بغل و بارانی که مانند ناپلئون روی دوش انداخته و یقه چرب آن را برگردانیده است مانند ماژوردم همه جا دنبال «بیوک» است.

این یکی خودش یک کارا کتر تماشایی است و «ناجیه»، کلفت ترکی ما اسم او را «اسپانیول» گذاشته است. درواقع با سبیل و موهای رنگ زده سیاه برآقی که با بریانتین به عقب شانه می‌کند و قد کوتاه چهارشانه و کت سیستم نهر و

"DEVOLUTION"

فیلمی از احمد بهارلو و راد بهارلو

روایت تازه‌ای از مصیبتی بزرگ که
سی و سه سال است بر ایرانیان نازل شد است



برای سفارش خرید و اطلاعات
بیشتر لطفاً به وب‌سایت
WWW.DEVOLUTIONMOVIE.COM
یا با تلفن: ۹۳۵۰-۴۹۱-۲۰۲ رجوع فرمائید.

ساخته های قدیمی هستند.

برادر همسر تقی زاده «پونک» چندسالی پیش از انقلاب در برایتون (انگلیس) مغازه ای به نام «گلستان» تأسیس کرد و از جمله چیزهایی که می فروخت مقداری از اجناس دست ساخت ایرانی بود.

او برایم تعریف می کرد که متأسفانه صنایع دستی ایران در قبال کارهای هندی و حتی مصری رواج نمی یابد. می گفت من اسم مغازه ام را «گلستان» گذارده ام زیرا نامی است که می تواند معرف سعدی و فرهنگ ایران باشد ولی اشیاء ایرانی که سال هاست آورده ام به سختی فروش می رود. به قول قدما شیخ حجره او شده بود.

فرنگیس یگانگی (شاهرخ) و بعضی از همکارانش به خوبی متوجه این نقیصه شده بودند و زحمتی در ایجاد سازمانی کشیدند که هنوز پابرجاست.

کتاب پژوهشی و کارآمد «ولف» آلمانی که سی و چند سال پیش به زبان انگلیسی انتشار یافت و شاید ترجمه هم شده باشد مورد توجه قرار نگرفت. کتاب زیبا و پرنگاری که برگردۀ تألیفات «آرتور پوپ» و به سرمایه گذاری بانک ایران در ژاپن به طبع رسید چندان کارگر نیفتاد.



ای نبوده متأسفانه اکنون هست.
او افزود: دلیل بارزتر این که فرنگی هایی که به ایران می روند کمتر از دست ساخته های کنونی می خردند، غالباً دنبال به دست آوردن

هستم!

بیوک صابر از وطن، از ایران صحبت می کند. متوجه می شوم والا حضرت اشرف را می خواهد. چند لحظه می گذرد. خودش را می گیرد. جدی و هیجان زده می گوید: والا حضرت دست مبارک را می بوسم! پامی شود و آمرانه می گوید: قربان من الان از خاک پاک ایران زنگ می زنم! رضاییه را با دوربین می بینم والا حضرت قربانی حاضر کرده ایم، به زودی خودتان تشریف می آورید! والا حضرت اینجا هوا دارد روبه سردی می رود، بچه ها پالتوز مستانی ندارند. اینها سربازان از جان گذشته وطن هستند من خودم ده هزار دلار هر چه پالتوز پتودر بازار دیار بکر بود خریدم والا حضرت هم کمکی بفرمایند بسیار به جا خواهد بود. فدای تان هستم! گوشی را می گذارد.

یک گیلان دیگر و دکا لاجره سر می کشد... می نشیند روی یک صندلی راحتی. می بینم انرژی اش را از دست داده، مثل این که ناگهان واقعیت جلو چشمش قرار گرفته و او را از دنیای رویاها بیرون آورده است. با صدای حزین تصنیف «آپاردی سل لرسارانی» را می خواند. می بینم که از گوشه چشمش اشک جاری است!

می گوید: پدرم درآمد تا بالاخره حرفم را در مورد تو پیش بردن و کار ترا راه انداختم. می پرسم چطور؟ می گوید مگر نمی دانی دولت در تبعید تشکیل شده است. دکتر امیراصلاح افشار نخست وزیر است. همین روزها برمی گردیم ایران، چراغ سبز هم داده اند فقط فکرش را بکن - نمی دانم چطور با بودن تو و لطفی که جناب نخست وزیر به تو دارند - داشتند. داریوش همایون را وزیر اطلاعات می کردند. من ایستادگی کردم و بالاخره قبولاندم که تو باشی. رادیو تلویزیون هم در اختیار خواهد بود (پا می شود، دستش را دراز می کند تا دست مرا بفشارد) می گوید: تبریک عرض می کنم! (تکرار می کند) تبریک عرض می کنم! جناب وزیر بیا جلوسورت را ببوسم. حالا که وزیر شدی ماها را فراموش نکن ها!

«الن خانم کجا هستند که به ایشان هم که خانم وزیر شده اند، مژده بدهم و تبریک بگویم! راستی به انگلیسی به وزیر اطلاعات چه می گویند؟

دو سه گیلان که خورده سرمست می شود و می گوید آن تلفن را ببار. تلفن که سیم دراز دارد می آورم. نمره می گیرد تا آلود می شنود می گوید: والا حضرت را می خواهم بگویند بیوک



ملتی آسان طلب و همیشه مصرف کننده!

**چرا مردم ما جز به کشت و کار
و بار بازرگانی به کار دیگری
علاقه نشان نداده اند؟!**

هیچ گاه از پیشه وران و صنعتگران در کتب و رسالات باستانی به نیکی یاد نشده است!



عکس از: قاسم بیگزاده

ناصر شاهین پر

بازخوانی آثار فرهنگی گذشته و بازبینی آنچه در گذشته جریان داشته است به خوبی به ما نشان می دهد که **دیروز ما چگونه امروزان را پایه ریزی کرده** است. کسانی که شاهنامه ی ابوالقاسم فردوسی را خوانده اند، نمی دانم متوجه چند نکته ی ظریف و باریک شده اند یا نه. این قلم – به عنوان یک علاقمند به فرهنگ و ادبیات ایران – تا

کنون سه بار شاهنامه ی فردوسی را خوانده و یقین دارم که اگر ده بار دیگر بخوانم نکات ظریف و تازه تری، در ارتباط با فرهنگ قوی خودمان به دست خواهد آمد. نکته ای که بیش از هر چیز نظر خواننده ی کنجکاو را جلب می کند. این است که **کالاهای مرغوب و گران قیمت آن زمانها، ساخت خارج از ایران است.** فردوسی وقتی می خواهد جاه و جلال و شکوه و عظمت یک پادشاه و یا یک سردار یا قهرمان را بازگو کند. بعد از وصف شکل و قد و قامت او، لباس ها و زینت ها و اسلحه ی او را وصف می کند. که در بیشتر موارد، آن شاه یا سردار سپاه «**شال رومی**» بر دوش دارد و «**تیغ هندی**» به کمر بسته است. در باور نگارنده ی این سطور، بیشتر

داستان های شاهنامه که از «**خدای نامک**» برداشت شده، داستان هایی است که در **عصر اشکانیان** ساخته و پرداخته شده و شکل گرفته اند. در زمان اشکانیان، **خانواده ی گودرز**، در جنگ های ایران و روم خدمات گران بهایی می کنند حتی سردار بزرگ رومی به دست گودرز کشته می شود و سراو به مجلس جشن و سرور شاهانه فرستاده می شود. همین **خاندان گودرز**، در زمان ساسانیان نیز از خاندان های بزرگ و تأثیرگذار در جنگ ها شناخته شده اند. البته به دلیل مدارک بیشتر بازمانده از عصر ساسانی ما با خاندان های بزرگ دبگری مانند «**سورن**» تا «**قارن**» و «**سوفرا**» و چند خاندان دیگر آشنا می شویم که در حقیقت این خاندان ها

هستند که «**تاریخ**» ما را می سازند. قصدم از این مقدمه، نشان دادن سابقه و عقبه ی توجه ایرانیان به واردات از خارج بود. در زمان ساسانیان یکی از ارقام صادرات **ایران به چین فولاد بود.** البته فولاد ساخت ایران به مرغوبیت فولاد و هندوستان نبود. و به ناچار با قیمت پایین تری به فروش می رفت. اما فخر و حشمت و بزرگی به آن بود که سرآمدان و سرشناسان ایرانی، **لباس و اسلحه ی غیر ایرانی** مصرف کنند. شما در تمام شاهنامه حتی با یک قلم کالای مرغوب قابل تعریف و تمجید از ساخته های یکی از شهرهای قلمرو حکومت ایران نمی بینید اما تا بخواهید **شال و ردای رومی و تیغ هندی**، سبب شأن و بزرگی مقامات و قهرمان های ایرانی شده

است. عدم توجه ما ایرانی ها به کار پرز حمت و کم درآمد، در صورت ظاهر از زمانی شروع شده که هنوز پای به روشنایی های تاریخ نگذاشته بودیم. از تاریخی که اسناد و مدارکی باقی مانده است نشان دهنده ی آن است که ما ایرانی ها غیر از کشت و کار و بازرگانی به کار دیگری علاقه نشان نداده ایم. **لوحه ی زرین بازمانده از خشایار شاه** نشان می دهد که کلیه ی کارهای تزئینی و به اصطلاح صنعتی ساخت تخت جمشید توسط **بیگانگان** انجام شده است. در عهد ساسانیان که از آن مدارک و مکتوبات بیشتری در دست داریم. **پیشه ور و صنعتگر هیچ مقام بالایی در جامعه ی در این دوران نداشته اند.** خاندان سلطنتی، سپاهیان، مؤبدان،

Crown Valley Market Place

مواد غذایی سالم و مورد اطمینان شما اینجا است!

27771 Center Drive
Mission Viejo, CA 92692
Tel: (949) 340-1010

با اجرای آثار آذری و فارسی

از بزرگترین آهنگسازان ایران و جهان (به همراهی کوارتت زهی و ریستال پیانو)

کنسرت وحید بیات



زمان: شنبه، دهم سپتامبر، ساعت ۸-۱۱ شب
مکان: خانه فرهنگ و هنر ایران

20215 Saticoy St.
Canoga Park, CA 91306



«هنر نزد ایران» فقط هنر جنگاوری، شمشیر زدن، گرز چرخاندن و نیزه داری بوده است!

زیار» و «آل بویه» ایرانی در رقابت با امیران سامانی که همگی ایرانی هم بوده اند، برای مردم بدبخت شمال - شمال شرق و غرب و وسط کشور کنونی ایران چه حاصلی داشت؟ به اختصار بگویم که در یک دوره ی کم تر از یکصد سال شهرهای گرگان - ساری - ری - همدان - اصفهان و یزد، مکرر و مکرر دست خوش قتل عام و غارت قرار گرفت. آنقدر کار این غارت ها و عدم امنیت مردمان بالا گرفت که در تمامی نقاط ذکر شده، حتی در سیستان و کرمان، مردم مرفه مجبور شدند اموال خود را در زیر خاک پنهان کنند که از دستخوش غارت هم وطنان در امان بماند و هنوز که هنوز است در گوشه و کنار این مملکت به اصطلاح «گنج» یافت می شود. بی آن که پرسیده شود این دفینه ی طلا و نقره به چه دلیل در زیر خاک پنهان مانده است؟! این عدم امنیت مردم شهرها، به اضافه ی دستورات دین تازه و آموزش ها و حکمت های آن: (که همه چیز به خواست خداوند انجام می شود و تقدیر همه کس از پیش در روز ازل نوشته شده است) جایی برای «کشف دنیا» و جستجو برای «بهبتر زیستن» باقی نمی گذاشت.

حرف آخر این که این مردم و اجتماع است که همه چیز را شکل می دهد. حتی باورها و اسلوب های زندگانی را به میراث آیندگان منتقل می کند. اصل سخن که چرا ما مردم مسلمان حتی در قرن بیست و یکم از ساختن یک سوزن خیاطی عاجز مانده ایم؟ میناند برای یادداشت بعدی.

در آغاز دوره ی اسلامی، دوری مردم ما از هنر و صنعت و پیشه وری، مثل آفتاب روشن است نگاهی دوباره به شاهنامه ی فردوسی، به خوبی نشان می دهد که در زبان فارسی «هنر» یعنی جنگ در نود و نه درصد اشعار فارسی این ادوار هم «هنر» همین معنی را دارد. وقتی فردوسی می گوید: «هنر نزد ایرانیان است و بس، به طور قطع منظورش «هنر جنگیدن» است. این هنر اما در آغاز اسلام در سرزمین ما رواج فراوانی یافت. مردمی که نه کشاورزی و دامداری می کردند و نه راهی به کار صنعت داشتند و همان هنری را که باید، به خرج دادند. این سرزمین پر شد از دستجات قداره به کمر سواره و پیاده که در خدمت امیری محلی، «خدمت سپاهی» می کردند به امید پیروزی و سپس غارت. وقتی سلطان محمود غزنوی اعلام می کرد که قصد هندوستان دارد، از اطراف و اکناف با یک زوبین و یا شمشیر، سواره و پیاده به او می پیوستند. که البته در یک سفر چند ماهه با اموال غارتی فراوانی برمی گشتند که پس از پرداخت سهم سلطان، باهیچ کار و کوششی چنان مالی به دست نمی آمد. بنابراین بازار این کسب و کار رونق گرفت و حالا که هزار و اندی گذشته است، کسی از خود نمی پرسد که این برنج کاران بی مایه به اسم «آل زیار» و یا آن ماهیگیران فقیر به نام «بویه» چگونه این لشگریان عظیم را گرد آوردند. البته امثال این ها در تاریخ این دوران ها زیاد است که نام بردن از همه ی آن ها سبب دوری از اصل مطلب می شود اما همین «آل

دهقانان و بازرگانان هر کدام آتشکده ی خاص خود را داشته اند. اما پیشه واران و صنعتگران نه تنها فاقد آتشکده بوده اند. بلکه در کتب و رسالات این عهد، از آنان به نیکی یاد نشده است. چرایی آن معلوم است. بنا به شواهد تاریخی، اسیران جنگی از منطقه ی روم شرقی در ایران اسکان داده می شدند و به کار تولید سرگرم بودند. آنچه امروز در موزه ها به نام هنر ساسانی به نمایش گذارده شده، اگر نه تمامی ولی اکثر آنها توسط اسیران جنگی ساخته شده است.

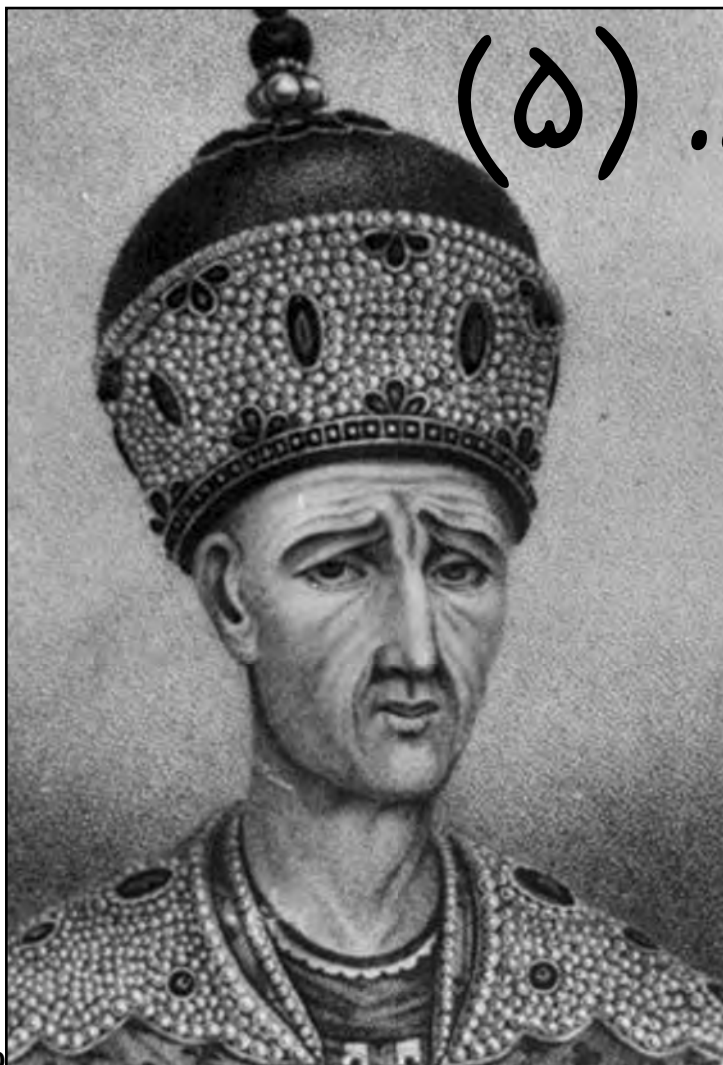
با دقیق شدن در این تاریخ می توان به این گمان رسید که ما ایرانی ها آسان طلب بوده ایم. آیا این یک حکمت باستانی نیست که مغان و موبدان، در بین مردم رایج کرده اند؟ من به این پرسش جواب مثبت می دهم. زیرا این مغان و سپس موبدان بودند که اشرافی ترین طبقات اجتماعی ایران را تشکیل می دادند. با این توضیح که اعانات مردم را رهسپار آتشکده ها می شد و «برکت و اعانات آسمانی» بر مردم نازل می شده است!

از برکت و اعانات و نذورات مردم ساده دل، مؤبدان طبقه ی مالک و اشرافی را تشکیل می دادند. این خاصیت در مردم ما، پس از برچیده شدن بساط ساسانیان و روی کار آمدن اسلام و دولت های اسلامی، همچنان باقی ماند. مردم زراعت و یا بازرگانی می کردند به امیران و یا سلاطین دست نشاندگی محلی باج و یا مالیات می دادند و آن ها هم چنان لوازم اشرافی را از چین و یا روم خریداری کردند.

روزنامه ... (۵)

یک جنایت کم سابقه در سرزمین سراپا آغشته به ستم، خون و کشتار!

خان قاجار کینه توز که خود مدعی فرمانروایی بود شاهزاده زند را یاغی می دانست!؟



آقا محمد خان



دکتر ناصر انقطاع

کریمخان زند، سرکشی کرد) برای دست یافتن به شاهزاده دلاور لطفعلی خان زند بود که از شیراز به کرمان رفته بود.

شهربندی (محاصره) کرمان بیش از یک ماه به درازا کشید.

میان تاریخ نویسان بر سر نوشتن تاریخ روزی که در آن هنگام هنوز خان قاجار، تاجگذاری نکرده بود تا او را «شاه» بنامند، اندک دگرگونی هست. و برای روشن شدن تاریخ دقیق آن روز به ناچار باید اندکی به گذشته رفت.

پس از تسلیم شیراز از سوی حاج ابراهیم خان کلانتر، به آقا محمدخان، این خان قاجار کینه توز، به دنبال شاهزاده زند به سوی کرمان رفت و چون کرمانیان تسلیم نشدند، شهر را به محاصره درآورد.

تاریخ نویسان نوشته اند که در روزهای نخست این محاصره، سرپرست مدافعان کرمان مقدار درخور نگرشی، برنج و روغن به اردوی خان قاجار فرستاد و ضمن نامه ای نوشت که: هر چند شما به نام یک دشمن، ما را در محاصره گرفته اید، ولی ما شما را به چشم یک مهمان می نگریم و نمی خواهیم به نیروهای شما بد بگذرد.

آقا محمد خان این مهربانی را واپس زد و در نتیجه از چند روز بعد، در غروب هر روز، زنان

تاریخ سرزمین ما، سراپا آغشته به خون، کشتار و ستم است. شگفتاکه به جز کشتار همگانی مزدکیان از سوی انوشیروان ساسانی، همه ی نامردمی ها و کشتارها و سنگدلی های دیگر تاریخ ما، از پس از آمدن اسلام به ایران انجام شد. و در تاریخ پیش از تاختن تازیان به کشورمان، کمتر به این گونه سنگدلی ها و نامردمی ها برمی خوریم.

یکی از آن رفتارهای چندش آوری که به دست آقا محمد خان انجام شد، رویدادی است که پس از شهربندی (محاصره) کرمان پدید آمد. محاصره ی شهر کرمان از سوی نیروهای آقا محمدخان (که بی درنگ پس از مرگ

کرمانی بر بالای برج و باروی شهر می آمدند و گروهی این شعر را می خواندند که: آقا محمد خان اخته / قَدَت (نعش ات) بباد رو تخته /.

این هفته نه، اون هفته!

(منظور از واژه ی «روتخته» همان تخته ی مرده شور خانه است).

آقا محمد خان این شعارها را می شنید. ولی یکی از ویژگی های او آن بود که خشم و خرسندی وی هرگز از چهره اش نمودار نمی شد. و کسی نمی دانست که وی، کی خشمگین و ناخرسند است و چه موقع مهربان و آرام دل و خونسرد.

باری، بیش از یک ماه به درازا کشید تا آقا محمدخان توانست محاصره و مقاومت مردم شهر را بشکند و کرمان را تصرف کند.

در اینجا به نوشته ی تاریخ نویسان، به روزی می رسیم که وی فرمان کشتار همگانی و درآوردن چشم از مردان شهر را صادر کرد.

چون هنوز وی تاج بر سر نهاده بود، بر این پایه تاریخ صدور فرمان یاد شده پیش از ۱۷۹۵ میلادی (۱۱۷۴ خورشیدی) بود و با نگرش به مدت زمان محاصره کرمان، تاریخ صدور فرمان به باور بیشتر تاریخ نویسان روز ۱۷ جون ۱۷۹۴ (۲۷ خرداد ۱۱۷۴ خورشیدی) بوده است (۲۱۶)

سال پیش). به موجب این فرمان، یک جنایت کم سابقه، در پایان بهار سال ۱۱۷۴ خورشیدی روی می دهد.

درخور نگرش است که چنین رویداد دردآوری، زمانی رخ داد که انقلاب بزرگ فرانسه به سراسر اروپا گسترش می یافت، و پایه های منشور حقوق بشر ریخته می شد و ناپلئون به عنوان ژنرال انقلاب پای به میدان گذارده بود. و همه جا سخن از باورهای «منتسکیو» و «جان لاک» فیلسوفان بزرگ اروپایی بود.

یعنی زمانی آقا محمد خان فرمان درآوردن بیست هزار جفت چشم از مردان کرمانی و کشتار همگانی مردم آن شهر را داد که در آمریکا، سه سال از تصویب اصلحیه قانون اساسی آن می گذشت، که حقوق همه انسان ها را تضمین کرده بود.

در اروپا بردگی لغو شده بود، و سخن کوتاه، سراسر جهان متمدن، به «انسان» و حق زندگی انسان، و حق آزاد زیستن انسان توجه شایسته کرده بود.

گناه مردم بی پناه کرمان ۲ چیز بود. یک: پناه دادن به رییس وقت کشور، شاهزاده ای که از دودمان زند بود و در برابر مردی که خود



**چکه !
چکه !**

مکتب فاشیستی و سوسیالیسم؟! مکتب «فاشیسم» به ادعای بنیتو موسولینی - موجد آن - یک مکتب سیاسی در دفاع از «سوسیالیسم» بود که به یک دیکتاتور فاشیستی انجامید و خیلی زود با «نازیسم» گره خورد و موسولینی در ۱۹۴۰ میلادی در جنگ به هیتلر پیوست ولی در ۱۹۴۳ به سختی شکست خورد و اسیر شد که چتریان آلمان هانجانش دادند تا این که در ۲۸ آوریل ۱۹۴۵ با اعدام موسولینی و سایر رهبران، توسط چریک های ایتالیایی، اساس «فاشیسم» در آن کشور برچیده شد.

ژنرال فاتح!

در حالی که سربازان هیتلری در اروپا به فتوحات شایانی نایل شده بود، یک ژنرال انگلیسی به نام «برنارد لاو مونتگمری» بود که در شمال آفریقا، ژنرال آلمانی «رومل» معروف به «روبه صحرای» را با قوای آلمان و همراه با سربازان ایتالیایی در جنگ بزرگ «العلمین» در هم شکست و این نخستین پیروزی متفقین علیه قوای آلمان بود (۲۳ اکتبر ۱۹۴۳) و جرج ششم پادشاه انگلستان به خاطر این پیروزی مونتگمری را ملقب به «شوالیه» و سپس به فرماندهی کل قوای انگلیس منصوب کرد.

کتاب فروشی قرعه ای!

زمانی نوعی کتابفروشی قرعه ای متداول شد و مبتکر آن در دهه ۱۳۳۰ «حسن معرفت» صاحب کانون معرفت در اول خیابان لاله زار بود. مشتری یک تومان می داد و پاکتی را از میان پاکت هایی از اسم کتاب ها برمی داشت. این ابتکار با استقبال فراوان مردم روبرو شد و حتی جلوی کتابفروشی ازدحام می کردند و بدین ترتیب «معرفت» کتاب های تلمبار شده خود را فروخت.

دلال های کتاب یک تومانی قرعه کشی - که گاه بهای آن تا ۲۰ تومان بود - در آن خیابان به طریق بساطی به قیمت بیشتری می فروختند. بعدها این نوع کتابفروشی خیلی متداول شد تا به فروش کتاب کیلویی «گو تنبرگ» کشید.

به قلم ناصر انقطاع منتشر شده است:

- ۱ - پژوهشی درباره ی هفت سین (چاپ سوم)
- ۲ - جشن های ایرانی
- ۳ - نادر (قهرمان بی آرام، پادشاه ناکام) در ۵ جلد
- ۴ - امیر کبیر (اخگری در تاریکی) (چاپ سوم)
- ۵ - روزهای آوارگی در ۲ جلد (چاپ دوم)
- ۶ - توفان زرد (چاپ دوم)
- ۷ - شیر و خورشید (نشان سه هزار ساله) (چاپ دوم)
- ۸ - منم بابک (چاپ دوم)
- ۹ - پنجاه سال تاریخ با پان ایرانیست ها (چاپ دوم)
- ۱۰ - در ژرفای واژه ها جلد ۱
- ۱۱ - در ژرفای واژه ها جلد ۲
- ۱۲ - در ژرفای واژه ها جلد ۳
- ۱۳ - حافظ و کیش مهر
- ۱۴ - شیر گریان



تلفن: ۸۷۵۷-۲۵۴-۶۶۱

تلفن: ۷۴۷۷-۴۷۷-۳۱۰

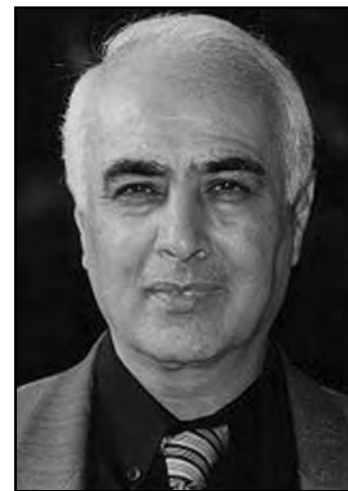
۲۰ هزار جفت چشم از مردانی شهری که در برابر خان مدعی سلطنت ایستادند!



طفعلی خان زند

یاغی بود - ولی شاهزاده زند را «یاغی» می دانست - ایستاده بود (درباره رفتار بسیار ناپسند و نامردمی آقا محمد خان با لطفعلی خان، در شماره های آینده خواهیم نوشت). دو: شعارهای زنان کرمانی که انگشت روی «نقطه ضعف خان قاجار»، یعنی اخته بودن او می گذاشتند و در آغاز هر شب، از بالای دژ، این نقص را به صورت او می کوبیدند و بیچاره مردان کرمانی تاوان سنگین آن را دادند، و تا سال ها، شهر کرمان، «شهر کوران» نامیده می شد.

عمل ناپسند خان قاجار از این دیدگاه جنایتی سیاه به شمار می آید، که وی خود را سرپرست و رئیس کشور می نامید. بر این پایه باید نسبت به مردمی که بی پناه زیر فرمان او بودند، پدرا نه رفتار می کرد و هرگز هیچ سرپرست آدمی خویی، با ملت خود، چنین وحشیانه رفتار نمی کند.



مهندس هوشنگ کردستانی

جبهه ملی-پاریس

شعار تجزیه طلبی و جدایی خواهی که گهگاه از سوی برخی افراد ناآگاه فریب خورده و یا نااهل و یا خود فروخته مطرح می شود، نباید باعث انحراف و سر در گمی آزادیخواهان از مسیر درست رسیدن به استقلال و آزادی و استقرار حاکمیت ملی در ایران گردد. در درازای تاریخ پر نشیب و فراز ایران که غالباً با فرمانروایی خودکامگان و مستبدان همراه بوده، مسئله جدایی خواهی، گاه و بی گاه آشفته گی هایی را پدید آورده است. در گذشته شکل برخورد با تجزیه طلبان به گونه ای بوده که اکنون دوران آن سر آمده است.

در دوران پیشین، اگر شخصی با گروهی در گوشه ای از خاک ایران علم طغیان یا خودمختاری بر می افراشت، پادشاه که فرمانروای مطلق و حاکم بی چون و چرای کشور بود، با لشگرکشی و از میان بردن جدایی خواهان آرامش را برقرار می کرد. گاه نیز فرمانروا بود که در جنگ شکست می خورد و چه بسا با کشته شدن او، پادشاهی کشور به

سایر کشورها هم وجود داشته و اکنون نیز در بسیاری از کشورهای جهان دیده می شود.

در دوران اخیر، نحوه برخورد دولت ها با این پدیده به دو شکل انجام گرفته است. در کشورهایی که حکومت هایشان به شیوه دیکتاتوری اداره می شود، برخورد با تجزیه طلبان، نظامی و قهرآمیز بوده است.

در گذشته با شکست نظامی جدایی خواهان موضوع خاتمه پیدا می کرد، ولی اکنون با وجود شکست نظامی، به صورت عملیات چریکی و گاه همراه با عملیات انتحاری می تواند ادامه یابد و تنها با پیروزی نظامی نمی توان شعله های این آتش را خاموش کرد.

تجربه پاکستان که به استقلال بنگلادش انجامید و اریتره و اتیوپی و سودان که منجر به پدید آمدن سودان جنوبی گردید را می توان در این زمره دانست، جلوتر از این تجربه یوگسلاوی سابق است.

شعار تجزیه طلبی در کشورهای صاحب دموکراسی نیز دیده شده است، اما به دلیل عدم استقبال مردم منطقه، موفق نبوده و راه به جایی نبرده است.

نمونه هایی از این نوع در اروپا، گرس (فرانسه) باسک (اسپانیا و فرانسه)، کاتالان (اسپانیا)، ولز و اسکاتلند (انگلستان) و کبک (کانادا) مشاهده می شود. در این کشورها در رویارویی با تجزیه طلبی کمتر از زور و نیروی نظامی استفاده می شود، حتی در مواردی، مانند «کبک» برای آگاهی از خواست مردم همه پرسی نیز انجام داده اند ولی اکثریت، ساکنان منطقه خواهان جدایی و استقلال نشده اند!

حال این پرسش پیش می آید که چرا شعار تجزیه طلبی در سرزمین های

مشترکات فرهنگی، قومی و یگانگی خود را پاس بداریم!



زمانی که در ایران یک حکومت مردم سالار و عدالت اجتماعی مستقر شود، شعارهای عده ای نااهل و خود فروخته هم راه به جایی نمی برد!

شعار تجزیه طلبی: خشم فرو خورده عدم آزادی و استقلال سیاسی و اقتصادی است!

استعمار پیوند داشت و اکنون می رود تا در کشورهای خاورمیانه عربی تکرار گردد، نمونه هایی از این دست است. بنابراین، آزادیخواهان و ملی گرایانی که به حق نگران شعار تجزیه طلبی هستند باید پیش از هر چیز در جهت تحقق آزادی و استقرار مردم سالاری واز میان برداشتن تبعیض - که همزاد استبداد و خودکامگی است - در سراسر ایران تلاش و کوشش نمایند.

زمانی که در ایران آزادی و استقلال واقعی و عدالت اجتماعی تحقق یابد، بی تردید شعار تجزیه طلبی - ولو از

نبود - استقلال و آزادی همراه با نارضایتی مردم از حکومت گران گاه می تواند به مذهب نیز حقانیت بخشد و دگانداران دین با طرح شعار استقلال، آزادی و دادن وعده شرایط بهتر اقتصادی و رفاه زندگی از حمایت آن ها برخوردار گردند و پس از رسیدن به قدرت، همه آثار آزادی و استقلال به مفهوم واقعی آنرا پایمال کرده و فقر و تهی دستی جامعه را به مراتب بدتر از گذشته سازند.

آنچه در ایران و کشورهای همجوار ما اتفاق افتاد و بی تردید با سلطه گری و

شریک می داند. در کشورهای عقب مانده یا عقب نگاه داشته شده، نبود آزادی که با نبود استقلال به مفهوم واقعی آن همراه است، مانع و سدّی در برابر شکوفایی استعدادها ایجاد می کنند که منجر به عقب ماندگی اقتصادی و گسترش فقر در جامعه می گردد. به همین جهت شعار «تجزیه طلبی» قبیای استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی و بهبود شرایط اقتصادی را می پوشد وعده می دهد و بالطبع می تواند مقبولیت مردمی هم پیدا کند.

عقب مانده یا قدرتمند اقتصادی و نظامی که مردم از آزادی و مردم سالاری برخوردار نیستند، شعار جدایی خواهی حمایت مردمی می یابد ولی در کشورهای صاحب دموکراسی، نه؟

پاسخ به این پرسش در آن نهفته است که مردم این کشورها از نعمت آزادی و حاکمیت ملی برخوردارند و در سرنوشت سیاسی کشور و امور منطقه خود دخالت دارند یعنی، شرایطی که باعث شکوفایی اقتصاد و رفاه زندگی می شود و این که مردم هر گوشه مملکت خود را در حکومت، سهیم و

«تجزیه طلب» منتقل می شد! یکی از نمونه های تاریخی خروج محمود، رئیس طایفه غلجایی، از منطقه افغانستان بود. او که در تاریخ به محمود افغان معروف است، نخست پرچم جدایی و استقلال بر افراشت، سپس با آگاهی از ضعف تصمیم گیری دربار صفوی به رویارویی با پادشاه پرداخت و پس از تسخیر اصفهان و تسلیم شاه سلطان صفوی خود را پادشاه ایران خواند.

پدیده تجزیه طلبی و جدایی خواهی نه تنها در طول تاریخ در کشور ما، بلکه در

هادی خرسندی در لس آنجلس

September 18, 19, 20



با همکاری سازمان
خنده درعانی بریتانیا

رنگ علف شدم ولی، خوراک خر نمیشوم!

Morgan-Wixson Theatre
2627 Pico Blvd., Santa Monica, CA 90405
Info: (818) 888-3484

Hadi Khorsandi in L.A.

Sunday, September 18
Monday, September 19
Tuesday, September 20

Morgan-Wixson Theatre
2627 Pico Boulevard
Santa Monica, CA 90405

Assigned seating: \$30, \$40 & \$50

For Information and Reservation please call:
(818) 888-3484
or (818) 908-0808

Ticket at:

Ketab Corp. (310) 477-7477
Music Box (310) 473-3466
Q Market (818) 758-9995
WWW.CLUB670.COM
and at the door

شدن مردم سرزمین هایی که از هزاره های گذشته دارای تاریخ و فرهنگ مشترک بوده اند با یک اتحاد و پیوند اقتصادی - سیاسی قدرتی پدید آورند که حافظ بقای آنها در دنیای آشوب زده و متحول کنونی باشد ولی وجود حاکمیت استبداد مذهبی بر ایران و سیاست های نادرست و نابخردانه ای که کار بدستان جمهوری اسلامی پیش گرفته اند، امکان سودبری از این گونه فرصت های، تاریخی پدید آمده را از دست داده و می دهند.

اکنون اگر بیست و هفت کشور اروپایی با فرهنگ، زبان و تاریخ متفاوت و بر خوردهای نظامی خونین می توانند به خاطر منافع مشترک با هم متحد شوند، دلیلی وجود ندارد که مردم سرزمین هایی که دارای تاریخ، فرهنگ، گاه آداب و رسوم و زبان مشترک هستند نتوانند اتحاد اقتصادی و سیاسی قدرتمندی را بنیان گذارند.

تنها راه بر آورده شدن این آرزوی بزرگ آن است که مردم در این سرزمین ها از نعمت استقلال و آزادی برخوردار باشند تا در سایه مردم سالاری، دولت مردانی را برگزینند که به منافع بزرگ این اتحاد و قدرت بزرگ برآمده از آن بیاندیشند و به خواست مردم خود جامعه عمل بیوشانند و با تلاش های خود، آسیای مرکزی و غربی و نیز قفقاز تاریخی را به آن منزلت فرهنگی و سیاسی که در گذشته داشت، باز رسانند. بی تردید این اتحاد همانند اتحادیه های دیگر آسیایی موجب رشد و پیشرفت کشورهای تمدن ساز یاد شده آسیایی خواهد شد.

وجودیت و تداوم حکومت اسلامی است که خطر تجزیه طلبی را پدید آورده و به آن دامن می زند. از این رو، برای حفظ تمامیت ارضی به جای آنکه پشت سر حکومت استبدادی قرار گیرند بهتر است که در رویارویی با آن برخاسته و با برپایی نظامی برخاسته از اراده مردم، آزادی های فردی و اجتماعی را تحقق بخشیده و به وابستگی اقتصادی و سیاسی کشور به بیگانگان پایان دهند. باید توجه داشت که سردمداران جمهوری اسلامی به دو دلیل از طرح شعار تجزیه طلبی ناخرسند نیستند: ۱- به دلیل آنکه آزادیخواهان و مخالفان استبداد مذهبی به جای رویارویی با حکومت اسلامی پشت سر آنها قرار می گیرند و یا دست از حضرت با این رژیم تامدتی، برمی دارند.

۲- با توجه به آنکه سرنگونی جمهوری اسلامی در پیدایش یک همبستگی ملی و سراسری است. به همین دلیل با همه توان و قدرت استبدادی مانع شکل گیری این همبستگی در درون کشور می شود. هم چنین رژیم از راهها و شیوه های گوناگون می کوشد از ایجاد همبستگی ملی میان ایرانیان بیرون از کشور هم ممانعت کند.

طرح شعار تجزیه طلبی می تواند در میان آزادی خواهان تفرقه ایجاد کرده مانع شکل گرفتن همبستگی ملی شود و یا لاقابل آن را به تأخیر اندازد. پس از فروپاشی روسیه شوروی - اگر در ایران یک حکومت مردمی وجود می داشت - این امکان بسیار می بود که بخش هایی از سرزمین های جدا شده از سرزمین مادری به دامن وطن برگردند و این امید هم بود که با یکی

پشتیبانی بیگانگان هم برخوردار باشد - ره به جایی نمی برد و مردم میهن دوست استان ها و اقوام غیور و سلحشور ایران هیچگاه حاضر به جدایی از سرزمین مادری و رسیدن به جدایی یا پیوند با هیچ همسایه ای نخواهند بود و چون گذشته با تکیه بر مشترکات فرهنگی، شکوفایی و یگانگی خود را پاسداری خواهند کرد. باید دانست که اقوام تشکیل دهنده ملت ایران، تا چه اندازه به ایران دلبستگی دارند و چگونه با گزینش نام های ایرانی، برپایی آئین ها و سنت های ملی به بهره برداری از نام و شرافت اسطوره های تاریخی احترام می گذارند و به حفظ یکپارچگی سرزمین مادری که هویت ملی آنان را تشکیل می دهد، پایبند و معتقد هستند.

اقوام غیور و میهن پرست گرد که نگارنده افتخار تعلق به آن قوم را دارد تاریخ تأسیس امپراتوری ایران زمین را به جای روز به پادشاهی رسیدن کوروش بزرگ، روز بنیانگذاری سلسله ماد می دانند و قوم گرد را به درستی آغاز کننده نظام امپراتوری ایران بشمار می آورند. از این رو، هموطنانی که نگران شعار تجزیه طلبی و جدایی خواهی که این روزها به گوش می رسد هستند، بیش از هر چیز باید بکوشند استقلال - آزادی و حاکمیت ملی را جایگزین نظام استبداد سیاسی / مذهبی حاکم بر کشور سازند و همه اقوام و تیره های ایرانی رادر هماهنگی های برابر قرار دهند.

کسانی که می گویند «اگر قرار باشد یک وجب خاک مقدس ایران از مام وطن جدا گردد، پشت سر نظام می ایستیم» باید توجه داشته باشند که این

هر گونه شعار گمراهان سیاسی در تجزیه طلبی، موجب خرسندی حکومت اسلامی است تا مخالفان سیاسی خود را به انزوا بکشاند!



از صادق هدایت تا فرمان مشروطیت؟!

در مورد صادق هدایت بیشترین مطالب تازگی نداشت و در «فردوسی امروز» خوانده اید و در مراجعه بعدی اگر مطلب تازه ای یافتیم از آن نقل می کنیم... و اما در این شماره آن چه مورد توجه قرار گرفت در مورد «فرمان مشروطیت» بود و شرحی که «پروفسور سیدحسن امین» نوشته بود که نقل آن را (اگرچه از ۱۴ مرداد امسال، هفته های گذشته است) بی مناسبت نمی دانیم.

دوستی به دنبال مطالبی که درباره نویسنده بزرگ و جاودانی ما صادق هدایت مطالبی را در شماره های فردوسی امروز خوانده بود. یک شماره از ماهنامه «حافظ» چاپ تهران را برای ما فرستاده با روی جلدی از صادق هدایت (شماره بیستم آبان ماه ۱۳۸۴). در این شماره در صفحات متعدد (در حدود ده، یازده صفحه ای) مطالبی درباره هدایت و آثار او بود و هم چنین مطالبی درباره سایر نویسندگان معاصر از جمال زاده تا غلامحسین ساعدی.



«فرمان مشروطیت» سال ها سرگردان بود و دست به دست می گشت!

فرمان آزادی ملت ایران در آمریکاست؟!

صنیع الدوله در ۱۳۲۹ ق. به قتل رسید، قانون اساسی موجود در خانه ی او در اختیار پسرش ملقب به «عین خاقان» ماند و او که مرد چندان باکمال و قابل نبود، اصل فرمان مشروطیت را در اختیار «دکتر قاسم غنی» گذاشت — که به گردآوری اسناد تاریخی بسیار علاقه داشت — در مقام طبیب و حکیمی سرزنده و ادیب و مورخی ارزنده، محرم دل ها و شمع محفل ها بود.

● دکتر غنی در ۱۳۱۳ از مشهد به نمایندگی مجلس دوره ی نهم انتخاب شده بود و به قطع و یقین تا فروردین ۱۳۱۴ که به عنوان نماینده ی مجلس به تهران آمد، فرمان مشروطیت در اختیار او نبود. غنی پس از انتقال از مشهد به (یعنی در فاصله ی بین فروردین تا ۲۸ آبان ۱۳۱۴) به احتمال نزدیک به یقین به دلیل این که برای طبابت، به رسم آن روز به خانه های بیماران از جمله عین خاقان رفته بود، به این

رسید و از جهت تضمین حقوق شهروندی و تعیین صلاحیت های سه قوه و تفکیک قوا اهمیت آن بیش از خود قانون اساسی است. اما نمی دانیم به خط که نوشته شده است.

● این اسناد مهم مشروطیت را به فاصله ی کوتاهی پیش از به توپ بستن مجلس (به فرمان محمدعلی شاه قاجار در ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ / ۱۲۸۶ ش. از مجلس خارج کردند. از جمله اصل فرمان مشروطیت و قانون اساسی را مرتضی قلی خان صنیع الدوله (نخستین رئیس مجلس شورای ملی) در خانه ی خود نگاه داشت. متمم قانون اساسی را محمد مظاهر صدیق حضرت (نماینده ی دوره ی اول مجلس شورای ملی که بعدها استاد دانشکده ی حقوق دانشگاه تهران شد)، به همراه دیگر اسناد مهم موجود در مجلس، داخل گونی گذاشت و شخصاً بر پشت خود حمل کرد و به منزل برد. بعد که

مظفرالدین شاه قاجار رسید، یکی از مهم ترین دست آورد سیاسی ایرانیان در قرن اخیر است. اما اصل این سند مهم تاریخی اکنون در آمریکاست!

● از مهم ترین اسناد تاریخ حقوق مادر چند صدساله ی اخیر اسناد سه گانه ی زیر است:

۱. فرمان مشروطیت که به خط احمد قوام السلطنه است.

۲. متن قانون اساسی که به خط تقی ضیاء لشکراست.

۳. پیش نویس مخطوط متمم قانون اساسی مشروطیت که در دوره اول مجلس شورای ملی تصویب شد و به توشیح محمدعلی شاه



پروفسور سیدحسن امین

فرمان مشروطیت که در ۱۴ جمادی الثانیه ۱۳۳۴ / ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ / پنجم اوت ۱۹۰۶ به امضای

متن فرمان مشروطیت به مهر و امضای مظفرالدین شاه

جناب اشرف صدراعظم

از آنجا که حضرت باری تعالی جل شأنه سر رشته ترقی و سعادت ممالک محروسه ایران را به کف کفایت ما سپرده و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبه اهالی و رعایای صدیق خودمان قرار داده لهذا در این موقع که اراده همایون ما براین تعلق گرفت که برای رفاهیت و امنیت قاطبه اهالی ایران و تشیید و تأیید مبنای دولت، اصلاحات مقنضیه به مرور در دوائر دولتی و مملکتی به موقع اجرا گذارده شود چنان مصمم شدیم که مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان قاجاریه، علماء، اعیان، اشراف، ملاکین و تجار و اصناف به انتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافه تهران تشکیل و تنظیم شود که در مهم امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه و احتیاجات قاطبه اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت به عرض برساند که به صحنه همایونی موشح و به موقع اجرا گذارده شود. بدیهی است که به موجب این دستخط مبارک نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را موافق تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ معین و مهیا خواهد نمود که به صحنه ملوکانه رسیده و بعون الله تعالی مجلس شورای ملی مرقوم که نگهبان عدل است افتتاح و به اصلاحات لازمه امور مملکت و اجراء قوانین شرع مقدس شروع نماید و نیز مقرر می داریم که سواد دستخط مبارک را اعلان و منتشر نمایند تا قاطبه اهالی از نیات حسنه ما که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است کمابینگی مطلع و مرفه الحال مشغول دعاگوئی دوام این دولت و این مجلس بی زوال باشند.

در قصر صاحبقرانی به تاریخ چهاردهم جمادی الثانیه ۱۳۲۴ هجری در سال یازدهم سلطنت ما.

نگاهداری می شود و من خود آن را دیده ام. در معرفی انگلیسی آن سند هم صریحاً و واضحاً نوشته اند: یعنی «دستخط داور (وزیر مالیه ی وقت) به دکتر غنی، مورخ ۱۳۱۴ هجری شمسی راجع به دریافت فرمان».

● البته این سند که رسید فرمان Order مذکور است، نباید با سند شماره ی ۷۴ آن مجموعه که داور در ۱۳۱۵ (نه ۱۳۱۴) دو نامه Two Letters متعلق به عصر قاجار را برای تطبیق خط و امضای نویسندگان آن ها به استناد اسناد موجود در کتابخانه ی مجلس به دکتر غنی فرستاده است، اشتباه و التباس شود.

● به احتمال بسیار زیاد پس از خودکشی علی اکبر داور در ۲۱ بهمن ۱۳۱۵، کتابخانه ی او را پیش از آن که دانشکده ی حقوق دانشگاه تهران آن ها را بخرد، به کتاب خرهای حرفه یی ارایه داده اند و فرمان مشروطیت هم ضمن اسناد موجود در آن کتابخانه همراه کتاب های خطی مهم تر به دست دلال های کتاب افتاده است و آن جماعت آن را به خارج از کشور منتقل کرده اند؛ اما به طور قطع و یقین این سند را دکتر غنی به خارج از کشور نبرده است. زیرا این فرمان نه نزد تنها پسرش دکتر سیروس غنی و تنها دخترش ناهید غنی (همسر دکتر امین غنی نماینده ی مجلس شورای ملی از سبزوار) مانده است و نه در مجموعه ی غنی دانشگاه ییل ثبت شده است.

سند دست یافت و با حسن نیت آن را در آن تاریخ (۲۸ آبان ۱۳۱۴) بنا به نامه یی که بعدها در لای یکی از کتاب های متعلق به علی اکبر داور (وزیر دادگستری و دارایی عصر رضا شاه) پیدا شده است، به «آغازاده» ی مخاطب خود یعنی کسی از نسل جوان تری که می توانست پس از پایان یافتن طبیعی دوره ی سلطنت رضا شاه، این سند مهم را برای آیندگان حفظ کند و احیاناً آن را به مجلس شورای ملی بازگرداند، هدیه کرده است.

● نام مخاطب دکتر غنی در نامه ی مورخ ۲۸ آبان ۱۳۱۴ مکتوب نیست. آقای هاشم بناء پور که این نامه ی دکتر غنی را پیدا کرده است، نوشته که چون «متأسفانه نام گیرنده در نامه قید نشده است»؛ بنابراین صرف این که چنین نامه ای در لای کتابی که «گویا زمانی متعلق به علی اکبر داور... بوده است»، پیدا شده است، برای اثبات این که مخاطب این نامه علی اکبر داور بوده باشد، کافی نیست. دکتر سیروس پرهام هم تأکید کرده که: «یقین کامل هم نیست که این نامه خطاب به داور باشد».

اما صاحب این قلم، سندی دیگر دارد که به قطع و یقین ثابت می کند که بی شک و شبهه، مخاطب دکتر غنی در نامه ی مورخ ۲۸ آبان ۱۳۱۴ داور (وزیر مالیه ی وقت) بوده است و لاغیر و آن رسید این «فرمان» است به خط داور، خطاب به دکتر غنی که اکنون در بخش اسناد خطی فارس کتابخانه ی دانشگاه ییل Yale در آمریکا، در تحت شماره ی ۷۳

داده است. اما من از شخص محترم دیگری شنیدم که این فرمان را دکتر مصدق به وسیله ی یکی از محارم خود برای عکس گرفتن از آن و سپس قاب کردنش گویا به عکاس خانه ی پیرزاده یا عکاس خانه ی معروف دیگری در تهران داده بود. اما پس از سقوط دکتر محمد مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، اصل فرمان مشروطیت ایران دوباره مفقود شد. اگر دکتر مصدق اصل این سند را در خانه ی خود در خیابان کاخ که مقر دفتر نخست وزیری هم بود نگاه داشته باشد، لابد این سند هم مثل دیگر اسباب و اثاثیه ی منزل او در روز چهارشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از بین رفته است. اگر هم سند در همان عکاس خانه مانده باشد، بعدها از آن جا توسط شخص آگاه و علاقمندی اخذ شده است.

● این سند مهم ملی اکنون از شخصیتی ایرانی که اصل فرمان را از خانه ی دکتر مصدق یا عکاس خانه گرفته است، به دخترخانم ایشان «به ارث» رسیده و آن دخترخانم آن را دوباره به خارج از کشور برده است که در وقت مناسب به ملت ایران هدیه کند و این اطلاعی ست که من به دو گوش خویش در صحبتی دو به دو محرمانه از شاهدهی صادق شنیدم و گزارش آن را به ملت ایران وظیفه می دانم.

● گفتنی است که نسخه ی اصلی «قانون اساسی» به آمریکا برده شده است. ماجرای

● استاد ایرج افشار به من فرمودند که شادروان اللهیار صالح به ایشان گفته است که در زمان جنگ جهانی دوم در آمریکا، یک نفر آمریکایی که اصل فرمان مشروطیت را خریده و در دست داشته است، آن را به سفیر ایران ارایه

پس از شهریور ۲۰، قانون اساسی در اولین سلام رسمی شاه جوان ایران در سینی نقره ای از سوی یکی از رجال به وی تقدیم شد!



نامه دوستی که خیلی شادمان کرد!

که چنین بی‌ریا و صمیمانه احساسات خود را - که جفت احساسات قلبی من به اوست - درد نکند.

در حالی که خیلی‌ها برای همین یکی دو کلمه محبت آمیز از خود خست و نظرتنگی نشان داده‌اند. رجوعتان می‌دهم به نکته سنجی معلم بزرگ خودمان صدرالدین الهی که در آن خطابه شیرینش که گفته بود: «در این ۶۰ سال عمر قلم زنی دستی به بی‌نمکی عباس پهلوان ندیده‌ام!»! احمد جان متشکرم. شادم کردی، همیشه دلت شاد باشد. **عباس پهلوان**

در این چند وقت بسیاری از دوستان بابت جریانات اخیر این بنده - «مجله فردوسی» دیروز و هفته نامه «فردوسی امروز» - ابراز لطف‌هایی کرده‌اند که واقعاً این بنده را شرم‌منده ساخته‌اند ولی چاپ این نوشته دوست دیرینه و انسان شریف، یارو همکار روزهای سختی - که بالاجبار از «سیاسی نویسی» منع شده بودم و یک نشریه تخصصی (ورزشی) را به عهده داشتیم - به راستی که او از جنس و قواره‌ی دیگری است و لااقل یک «دستت درد نکند»! بابت آن روزها و شب‌ها و بحبوحه کار و بار و قلمزنی‌ها، بدهکارم... دست احمدخان انصاری



احمد انصاری - هلند

جناب استادی عباس خان پهلوان دوست بسیار عزیزم. وقتی مجله شماره ۶۵ فردوسی امروز را که حاوی و حاکی از تجلیل تو، به مناسبت ۵۵ سال «قلمزنی» یا به نظر من: «قلمرانی» در سرزمین رسانه‌ها، را دیدم؛ خودم را مغبون دانستم که چرا جزء کوچکی از آن گروه عظیم دوستان و تجلیل‌کنندگان نبودم. وقتی این حس را درک کردم؛ دیدم که واقعا در «غربت» هستم.

غربتی که غربتیان و حرامیان حاکم بر ایران بر من



مناصبم که نبویم
تا خاطرات گذشته را مرور کنیم!

جناب الهی بر این واژه ایراد اصولی دارد - واقعا برای من استاد بوده‌ای و بسیار «چیزها» از فن و

تحمیل کرده‌اند. عباس جان تو را استاد خطاب کردم - هرچند که

و ما روا داشته‌اند و من و ما را به قول عزیزمان «علیرضا» از خانه پدری رانده و غربت را برما

صحت کردم و در ازای حق الحافظه‌ی این سند از ایشان اخذ و به مرکز اسناد تحویل شد. ● با این مقدمات، علی القاعده قانون اساسی

سازمان امور استخدامی تحویل شود. هدایت می‌گوید که: من با توجه به قرابت سببی که از طرف همسرم با دکتر مظاهر داشتیم، با ایشان

آفتابی می‌شوند و به سلام هم دعوت می‌شوند، فهیم الدوله، قانون اساسی را در اولین سلام رسمی با اطلاع قبلی در سینی نقره‌ی می‌نهد و هنگامی که محمدرضا شاه به او می‌رسد، به شاه وقت هدیه می‌کند، شاه هم همانجا دستور می‌دهد که آن را برای نگهداری در مخزن مجلس به حسن محتشم السلطنه‌ی اسفندیاری رییس مجلس که در آن مراسم حضور داشته است، بدهند.

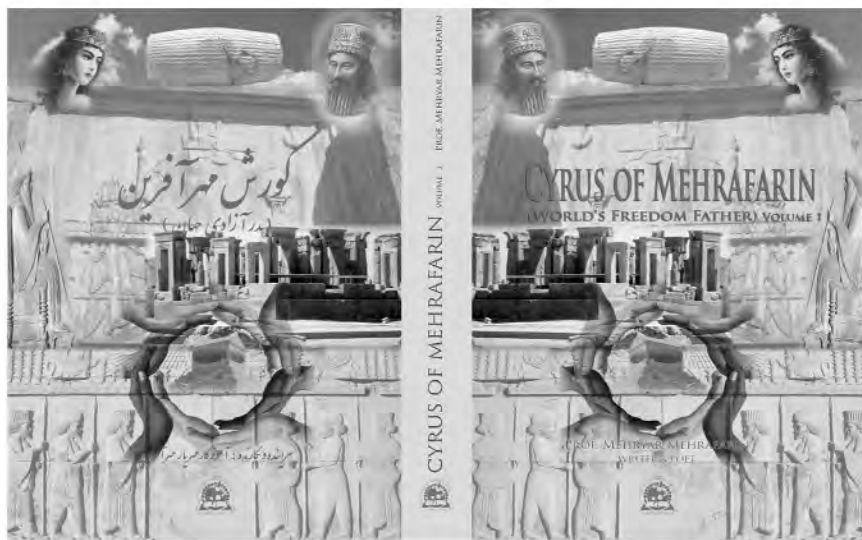
● اما داستان «متمم قانون اساسی» را آقای مسعود هدایت چنین تعریف کرده که در حوالی سال ۱۳۵۰ که ایشان رییس سازمان امور استخدامی کشور شده بودند، «مرکز اسناد»ی برای نگهداری اسناد مهم کشوری ایجاد شد که مسئولیت آن به عهده‌ی دکتر سیروس پرهام بود. و او نزد مسعود هدایت می‌رود و می‌گوید بعضی اسناد ملی نزد دکتر کاظم مظاهر (پسر محمد مظاهر صدیق حضرت) است و این اسناد باید از ایشان اخذ و به مرکز اسناد

«قانون اساسی مشروطیت» که عنوان اولیه‌ی آن «نظام نامه‌ی اساسی شورای ملی» بوده است و به خط تقی دانش و ضیاء لشکر (مستشار اعظم) تحریر یافته است، داستانی دیگر دارد.

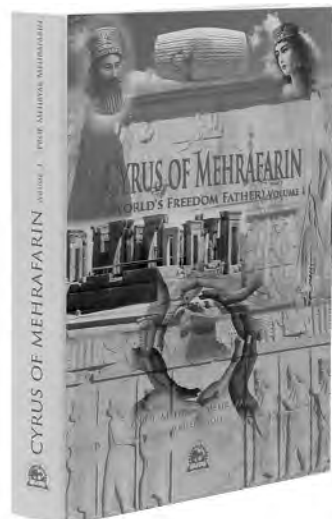
● مسعود هدایت (معاون اسبق وزارت دادگستری) این واقعه را چنین نقل می‌کند: پس از قتل صنیع الدوله، پسر او عین خاقان، قانون اساسی را به امان الله خان فهیم الدوله ارایه داده و فهیم الدوله هم برای این که سند را از عین خاقان بگیرد و محفوظ نگه دارد، به او می‌گوید: این «نظام نامه‌ی داخلی مجلس» است و اهمیت چندانی هم ندارد، حالا بدهید نزد من باشد، به درد شما نمی‌خورد. لذا فهیم الدوله اصل قانون اساسی را می‌گیرد و نزد خود نگاه می‌دارد و در طول سلطنت رضا شاه پهلوی هم که مغضوب و منزوی ست، این سند را به کسی ارایه نمی‌کند. پس از رضا شاه در شهریور ۱۳۲۰ که رجال مغضوب عهد رضا شاه



دانشگاه مهر آفرین بزودی پیشکش می‌کند گنجینه کورش مهر آفرین پدر آزادی جهان



**کاری به سترگی پیشینه‌ی هخامنشی، به شکوه فروهندگی فرهنگ آریانا
به دل‌زایی پولاب سرود زرتشت و فردوسی و بلخی،
به زلالی سهش نظامی، سعدی و حافظ نظامی**



دیوان کورش مهر آفرین تمام رنگی با برگ‌های
گلاسه و پوشینه یا جلد گالینگور و اندازه‌ی
شاهنامه به همراه چهار سی دی، چهار ویدیو
با صدای نویسنده و سرایند آموزش‌گار مهریار
مهر آفرین در یک پکیژ بسیار آراسته و زیبا

این گنجینه ناگفته‌های نهان

۲۵۰۰ سال بی‌کورش‌ی است مردمی است

این گنجینه گشودن جادوی پس
ماندگی میهن و پرده برداشتن از رخ
رازهای پنهان ویرانی ایران و جهان است

این ارمغان، درمان دردهای نو و کهنه‌ی زمین و زمان است

چشم براه ارمغان دانشگاه مهر آفرین باشید

www.universityofmehrafarin.org



مدیر دانشگاه مهر آفرین مهندس بزرگمهر

مرکز فروش و پخش: ۶۶۳۲-۴۴۵-۵۱۶-۰۰۱

شرکت کتاب یو - بی - سی در نیویورک

**UBC UNIQUE BOOKS
CORPORTION**

**P.O.BOX: 1864 BALDWIN,
NY 11510**

مامور. شاه پشت فرمان نشسته بود و ما سلام
کردیم. چواب سلام را دادند و در این موقع چراغ
سبز شد و اتومبیل شاه و شهبانو همچون شهاب
از جاکنده شد و به سرعت به طرف شمیران
حرکت کردند.

یاد تابستان‌های آن ایام به خیر باد که می‌رفتیم به
چالوس و رادیو دریا. که هم چند روز را در آنجا
می‌گذرانیدیم و هم برای رادیو مطلب می‌نوشتیم و
تحویل شاهرخ نادری می‌دادیم. یکی از شبها که
خانم مولود ذهتاب هم با صدای ملکوتی خود
شبی استثنایی و به یاد ماندنی را برایمان رقم زد.
اگر خواسته باشیم خاطرات آن ایام را که همراه تو
برایم اتفاق افتاده است بازگو کنم خودش یک
کتاب خواهد شد. اما این خاطره را هم بگویم تا
استادی تو در روزنامه نگاری را ستایش کرده
باشم.

مجله تاج را بستیم و ماشین خانه به چاپ مشغول
شد و یک نمونه مجله را برای اجازه انتشار به
وزارت اطلاعات و جهانگردی که در آن زمان مامور
بازبینی مجله بود فرستادیم که از عکس
«داریوش» خواننده روی جلد ایراد گرفتند و با
آگاهی تو، ما مجبور شدیم که روی جلد را عوض
کنیم. روی عکس داریوش را یک «تمپلات» به
رنگ نقره‌ای زدیم و روی آن عکس‌هاییده را
چاپ کردیم تا مجله روز انتشار که پنجشنبه‌ها بود
روی میز روزنامه فروش‌ها باشد.....

به هر حال ۵۵ سالگی قلمفرمایی ات را در قلمرو
رسانه‌ها تریک می‌گویم و متأسفم که در آن
جشن نبودم ولی اکنون درود بی پایان خود را
تقدیم تو دوست عزیز و استادگرامی می‌کنم و نیز
درود فراوان برای ناهید بانو و سپاسی به بلندای
صمیمیت نثار «عسل» شیرین تر از عسل و
درودی دیگر بر دگر یاران و همکاران و پهلوان‌های
عرصه کارزار!

سبک روزنامه نگاری ات یادگرفته‌ام. زمانی که من
در مجله ورزشی تاج به تورسیدم یک خبرنگار و به
عبارتی روزنامه نویسی بودم همچون میرزا
بنویس‌های دوره قاجار و تو نوشتار تازه دوران
جدید را به من شناساندی و آموختی و خود را آن
چنان یافتیم که در دوران غربت موفق
شدم چهارده سال مجله «پژواک ایران»
را به قلم خودت باشیوه
«مازوخیستی» در هلند،
جایی که مطالعه کننده ایرانی
کم بود و هست، منتشر ساختم و صفحاتی را هم
از این مجله با قلم شیوا و شیرینت در اختیار
داشتی که افتخار دوران چهارده سال پژواک ایران
است تا حکومت قلمرانی ات را در «نامه‌هایی از
غربت» به روشنی و درستی بیان داری و با ستون
«نظری و گذری» گذاری داشتی به ایران امروز و
آینده آن.

پهلوان عزیز یاد آن ایام به خیر که روزهای سه
شنبه به چاپخانه زندگی می‌رفتیم تا
«اکبر غول» صفحه بند چاپخانه، صفحات
مجله ورزشی تاج را ببندد و یاد آن شب‌ها
هم به خیر که کار صفحه بندی تا ساعت ۲ -
۳ بعد از نیمه شب طول می‌کشید و اغلب
هفته‌ها همه کارگرا را جمع و جور می‌کردی به
رستوران «احمد باده» می‌رفتیم و همه مست و
پاتیل که چندتایی را می‌رساندی و بعد موقع
رساندن من به خانه ام هم جزو کارهای آخر
شب یا دم صبح تو بود.

اگر یادادت باشد یکی از این شبها که می‌خواستیم
به خانه برویم در چهارراه پهلوی بالا پشت چراغ
قرمز ایستاده بودیم که یک اتومبیل آلبالو رنگ
شکاری بسیار زیبا در کنار ما ایستاد و مارا متوجه
خود کرد و وقتی دقت کردیم اعلیحضرت فقید را
همراه با شهبانو فرح دیدیم بدون محافظ و

مهم پس از انقلاب عمومی بهمن ۱۳۵۷ جا به
جا شده است.

● ما به عنوان یک نفر ایرانی علاقمند به
فرهنگ و تاریخ ایران و ملیت ایرانی می‌گوییم
که جای این اسناد، ایران است و نه آمریکا و
محل نگاهداری آنها مراکز اسناد رسمی ست
و نه کتابخانه‌های خصوصی و خانوادگی.

لذا از اشخاص و خاندان‌های شریفی که این
اسناد مهم مشروطیت را در اختیار دارند،
استدعا داریم که آن‌ها را به ملت ایران باز پس
دهند و به مراکزی هم چون کتابخانه و مرکز
اسناد مجلس یا کتابخانه‌ی ملی و یا کتابخانه
های مرکز دایرة المعارف ایران شناسی
(عندالزوم با دریافت مبلغی به عنوان حق
الحفاظه) بسپارند و با این اقدام میهنی در
آستانه‌ی سالگرد جنبش بزرگ عدالت
خواهانه و ضد استبدادی مشروطیت، سپاس
ملت را از خود و خانواده‌ی خود پذیرا شوند.

مشروطیت از ۱۳۲۰ و متمم قانون اساسی از
حدود ۱۳۵۰ در اختیار دولت ایران بوده است و
علی الظاهر نسخه‌های «اصلی» این دو سند



... راویان اخبار و طوطیان شکر شکن شیرین گفـتـار

چگونه ایران «تـمـاشـاخـانه» دار شد؟! (۸)

در کادر مدرس جوان «دارالفنون» غلامحسین مفید است که به حضور «سردار سپه» معرفی شد



شناسایی حلقه های مفقوده تئاتر ایران!

راوی اولین حرکت های امروزی تئاتر، از مشکلات آغازین تئاتر ایران می گوید!

نعمت الله خان مصیری، میرزا علی خان خرم، محمود الهی، محمد خان کوثری، محسن سهیلی، اصغر خان مستوفی، احمد خان صاحبجمع، هادی خان نویسی، عباس خان (اسم خانوادگی ایشان به خاطر من نیست ولی بین رفقای من معروف به عباس ترکه بود)، اکبر خان کان (بعدها نام فامیلش به مخزنی تغییر یافت)، میرزا محمدعلی خان کیا، احمدخان تهرانیان، حسن خان خدا دوست معروف به حسین موسیو، شعاع السادات شیرازی، حسین خان میرخانی، نبی زاده، ناصر خان رفیعا، غلامحسین خان مفیدی و مهدی خان مقبل ...

و عده ای دیگر که فعلاً اسامی آنها به خاطر من نیست، در این کار شرکت کردند و نمایشنامه های

«تنها من به آخر خط حیات رسیده ام و از ناظران روزهای اول تأسیس هنر تئاتر به سبک غربی، باقی مانده ام. بزرگوارانی که در سیر هنر تئاتر ایران دخالت یا فعالیت یا حضور و نظارت داشته اند امروز معدودی کمتر از انگشتان دست در قید حیات می باشند که اطلاعات آنها هم محدود به دوران «کمدی اخوان» به بعد می باشد و اطلاعات عده بیشتری مربوط به زمان تأسیس جامعه باربد است تا حال».

«در سال ۱۳۰۳ محمود آقا ظهیرالدینی» کمدی اخوان را با شرکت محمد خان معروف به قفقازی تأسیس کرد. برادر من و آقایان مهدی خان نامدار، فضل الله خان بایگان، معزالدیوان فکری، آقای ارغوان، حسن خان سیاسی، احمد منزوی،

که هنر نمایش به سبک اروپایی با «سن» و پرده و «رژیسور و سولفور و ریپتسیون» در ایران به وجود آمده و دوره ترقی و تکامل را پیموده تا زمانی که سیر قهقرایی و انحطاط را شروع کرده به طور مداوم و مستمر در تمام دوره ها حاضر و ناظر بوده، نباید در قید حیات باشد. تمام بانیان و بنیانگذاران دوره اولیه هنر تئاتر در ایران چهره در نقاب خاک فرو برده اند».

«از گروه های تئاتری می گوید که دیگر نیستند. از جمعیت «اخوان و کمدی ایران» اطلاع صحیحی در دست نیست.

از اعضای مؤسس جامعه باربد، کسی در قید حیات نیست!

منوچهر حالتی می گوید:



اردوان مفید

هر قسمتی از قصه های سرزمین ما شنیدنی است خاصه که سخن از «حلقه های گمشده» و یا به دست فراموشی سپرده شده ای است که شنیدنی و آگاهی دهنده و کارگشاست و چنین است خاطره هایی که از منوچهر حالتی که درباره آغاز تئاتر ایران به سبک اروپایی تا به حال خوانده ایم. او گفته بود:

«به گمان من امروز هیچ کس از اشخاصی که از سال ۱۲۹۰ شمسی، تاریخ تولد من، از روزهای اولی



چکه! چکه!

جشن مهرگان

«مهر روز» دهم مهرکنونی و شانزدهم مهر باستانی می باشد و آن را «مهرگان» می گویند. در باستان به آن جشن آفرینش می گفتند و جشن نخستین زن و مرد آریایی «مشی» و «مشپانه»، همچنین پیروزی کاوه بر ضحاک و بر تخت نشستن فریدون و جشن بزرگداشت «میترا» و میترائیسم (آیین مهر) که بر مسیحیت هم اثر گذاشت و زیربنای عرفان ایران است در «جشن مهرگان» مردم دست از کارکشیده و به شادمانی می پرداختند.

اصطلاح پیروزی «پیروسی»

در ادبیات غرب اصطلاحی رایج است به نام «پیروزی پیروسی» که از قرن سوم میلادی تاکنون معنا و مفهوم دارد. «پیروس» از سال ۲۷۳ (م) بر «ایر» حکومت می کرد «پیروس» تمام دوران حکومت خود در جنگ با مقدونی و سیسیل ورم بود. او مدام در جنگ بود در یک جنگ «پیروس» پیروز شد اما عده زیاد از سرداران و سربازانش مجروح و کشته شدند و شهرهایی از سرزمینش ویران گردید. یکی از سردارانش پیروزی در جنگ را به او تبریک گفت. «پیروس» جواب داد: «سپاسگزارم اما اگر یک بار دیگر، پیروزی دیگری به این قیمت به دست بیاوریم، فاتحه ما خوانده است!»

به دنبال کیمیا و کشف الک

در دهه دوم قرون گذشته طبیبان و سایر دانشمندان در رشته های علوم دنبال کیمیاگری بودند و به سنگی مرموز به نام «اکسیر» اعتقاد داشتند که مس را به طلا و سرب را به نقره تبدیل می نماید ولی از این راه موفق به کشف های دیگری شدند از جمله طبیب و کیمیاگر ایرانی محمد زکریای رازی که الک و جوهر گوگرد را کشف کرد.

تولد دانش شیمی

کیمیاگری - این وسوسه مخفی و کمی آشکار قرن ها - فقط در اواخر قرن هفدهم و اوایل قرن هیجدهم بود که به صورت دانش حقیقی به نام «شیمی» درآمد. در این عصر نخستین آکادمی تأسیس شد و دانشمندان می توانستند آزادانه در آنجا گرد هم آیند و نخستین رساله هایی که - به این دانش جدید اختصاص داشت - در سراسر اروپا طبع و نشر و پخش گردید.

امثال آقای میر سید علی خان نصر و میرزا محمود خان بهرامی منشی باشی و یکی دو نفر دیگر عضویت و همکاری با جامعه بارید را پذیرفتند. برادرم و آقای دکتر مهدی خان نامدار، و آقای علی دریا بیگی که از خارجه برگشته و در هنر تئاتر تحصیلاتی داشت شرکت فعال در برنامه های جامعه بارید داشتند. از ابتدای تأسیس تا چند سال جامعه بارید همراه برنامه جالب و سرگرم کننده ای به صورت واریته موسیقی و تئاتر برای اعضا و خانواده آنها داشت و می توان گفت هر ماه یکی از آقایان نامدار و دریاییگی و برادرم رفیع خان حالتی نمایشنامه ای را انتخاب و کارگردانی و به روی صحنه می آوردند. ابتدا محل نمایشات جامعه بارید در ساختمانی پشت شهرداری تهران واقع در میدان توپخانه بود که بعد به نام میدان سپه نامگذاری شد.

بعد به خیابان سعدی محل فعلی پاساژ سعدی، سپس به خیابان لاله زار در زیر ساختمانی در کوچه ای که از لاله زار به خیابان فردوسی می رفت، و تابستان ها در باغ سهم الدوله و آخر الامر در ابتدای لاله زار از طرف میدان سپه در قطعه زمینی ملکی سهم الدوله محلی مخصوص نمایش به خرج جامعه بارید احداث شد که تمرینات و نمایش تا حادثه سال ۱۳۵۷ در آن جا انجام می شد.

تا این مرحله از خاطرات منوچهر حالتی، ما در واقع مرحله نخستین تلاش های پیشگامان تئاتر ایران به سبک اروپایی را طی کرده ایم خاطراتی که از سال های ۱۳۰۰ خورشیدی با به روی صحنه بردن نمایش های «مولیر» و اقتباس های کمدی انتقادی آغاز می شود و تا سال های ۱۸ - ۱۳۱۷ با تأسیس اولین مدرسه هنرپیشگی پایان می پذیرد. مرحله دوم تجربه های مقدماتی «تئاتر ناب ایرانی»، آغاز تئاتر «حماسی ایران» و ورود زنان به صحنه تئاتر ایران است.

حکایت همچنان باقی ...

وزیر دربار الطاف و مراحم همایونی را از نمایشنامه «ارباب و رعیت» به هنرپیشگان ابلاغ کرد ولی آن را «خلاف مصلحت و مغایر سیاست کشور» اعلام نمود!

وزیر دربار به همکاریانش گفت: حال که تئاتر و ارشاد مردم مصلحتی است من هم مصلحت را در ادامه این مسئولیت نمی بینم. بدین طریق کمدی ایران هم از هم پاشید.

در سال ۱۳۰۵، آقای اسمعیل مهرتاش باراهنمایی و کمک و شرکت آقای محمدخان قفقازی و چند نفر از دوستانش «جامعه بارید» را تأسیس کرد. اکثر رجال، هنرمندان و سرشناسان و کارکنان طبقه متوسط و عالی رتبه دولت و عده ای از نویسندگان مانند: محمد مسعود، رشید یاسمی، سعید نفیسی، جواد تربتی و حسن شباهنگ و غیره و موسیقیدانان معروف امثال: حاج علی اکبرخان، عبدالحسین خان شهنازی، ادیب خونساری، فاخره ای و غیره، و از اعضای کمدی ایران و کمدی اخوان جز عده معدودی

چندی را به روی صحنه آوردند که کلیه آنها تقریباً موفق و مورد استقبال عامه بود.

به طوری که آگهی هر نمایش که منتشر می گردید، بلافاصله تمام بلیط های آن فروش می رفت و در شب نمایش بلیط ها به چند برابر قیمت مشتری داشت و گیر نمی آمد.

«کمدی اخوان» مرکز و محل مشخصی نداشت و تمرین ها اغلب در مرکز و محل مشخصی نداشت و تمرین ها اغلب در منزل اعضا و اکثراً در منزل ما (حالتی) انجام می شد. عمر کمدی اخوان خیلی کوتاه بود جز مدت کمی نباید زیرا محمود آقا ظهیرالدینی مسلول شد، یکی دو سال را با حال نزار در منزل گذرانید. یکی دو ماه قبل از مرگش نمایشنامه «نارنج مفقود» را در محل فعلی سینما ایران، لاله زار که آن زمان تئاتر کرمانشاهی نام داشت به روی صحنه آوردند و آقای ظهیرالدینی در شدت مرض با حال ناسازی در نقش کوچک یک مهمان به روی صحنه آمد و ضربی زد و آوازی خواند و خوشمزگی هایی کرد و خوش درخشید، تماشاچیان با کف زدن های ممتد و طولانی تجلیل به سزایی از او کردند.

او مدتی بعد مغلوب مرض سل شد و جان سپرد. بعد از مرگش رفقای «کمدی اخوان» به نفع بازماندگانش نمایشنامه ای به روی صحنه آوردند و این آخرین فعالیت کمدی اخوان بود.

مدت کمی بعد از تاجگذاری رضا شاه در ۱۳۰۴ شمسی، «کمدی ایران» نمایشنامه تراژدی سنگین «ارباب و رعیت» را در سالن گراند هتل به معرض نمایش گذاشت و مرحوم برادرم (رفیع حالتی) در نقش «حسن رعیت» اشک فراوانی از تماشاگران گرفت.

یکی دو روز بعد وزیر دربار وقت، در سالن گراند هتل حاضر شد و مراحم و الطاف شاهانه را ابلاغ کرد و به نمایش گذاردن این نمایشنامه و نظایر آن را خلاف و مغایر سیاست و مصلحت کشور اعلام نمود. آقای سید علی خان نصر هم بعد از رفتن

شب های شعر "مفید"

با اردوان مفید

۵ شنبه ششم سپتامبر
ساعت ۷:۳۰ بعد از ظهر
مالا سراب

9155 Deering Ave.,
Chatsworth, CA 91311
Tel: (818) 882-8300

ورودی ۱۰ دلار



عصر کج

چهارشنبه شهری

(۶۲)

تا اینجا خوانده اید که:

عزت همسر حاج نقی در غیاب شوهرش با جوان زن و بچه داری به نام میرزا باقر، رابطه پیدا کرد. شب دیروقت میرزا باقر زندانی و سپس خلاص می شود. دکان های پدرش را به مرور می فروشد. تمام ذخیره مالی کبری همسرش را بر باد می دهد. «کبری» از پدرش پولی برای او می گیرد اما او ورشکست می شود. کبری پول طلا آلتش را فروخته به او می دهد. پس از مدتی (پایان جنگ جهانی اول سال ۱۹۱۹ مسیحی) میرزا باقر با بنای چیره دستی به نام ابوالقاسم آشنا شد و همراه او به روسیه سفر کرد ولی بعد از مدتی برگشت به کار بنایی مشغول شد، سپس با همسرش راهی مشهد شدند. در آنجا میرزا باقر دوباره دکان نانوائی را راه انداخت و کار و بارش رونق گرفت و هوس خانم بازی کرد و با یکی از مشتری های دکانش که زن شوهرداری بود آشنا شد و به بهانه زیارت امام رضا با او قرار می گذاشت تا یک روز حسن بی غم، شوهر زن از زبان دختر کوچکش جریان روابط عاشقانه و هم بستر شدن مادرش را با میرزا باقر (که او را به دختر «امام رضا» معرفی کرده بود) شنید و زنش را طلاق داد ولی این جریان در محله شایع شد و مردم دکان نانوائی میرزا باقر را به آتش کشیدند و خود او را نیز توی تنور انداختند. سپس میرزا باقر با وضع اسفناکی نزد زنش برگشت. یک روز او به سراغ مرضیه زن مسن ثروتمندی رفت و خود را در اختیار او گذاشت. مرضیه سه پسر به نام محمد، محسن و مرتضی داشت. محمد ۴۰ ساله صاحب زن و زندگی بود ولی آن دو پسرش با خواهر دم بختی به اسم زرین تاج با مادرشان زندگی می کردند. میرزا باقر روزی دختر را دید و به سرش زد که با دختر جوان عشق بازی کند. مرضیه مکانی در خانه اش به او داد. زری که شاهد هماغوشی مادرش با میرزا باقر بود، کم کم با میرزا باقر دوست و با او همبستر شد تا این که فهمید آستن است. مادرش به او هم مظنون شد تا این که یک روز در منزل پنهان شد و شنید که میرزا باقر به زری اطمینان می داد که کاری بکند که بچه اش را ببندازد. چند شب بعد زری به سراغ میرزا باقر رفت و پیچ شبانه مادرش با برادرها را برای او گفت. روز بعد برادرها برای تفریح به باغشان رفتند و به اسم بازی دست و پای میرزا باقر را با طناب از زیر گردن تا مچ پا محکم بستند و تازه او متوجه شد که آنها موضوع خواهرشان را فهمیده و قصد انتقام جویی دارند. برادرها گناهان او را شمردند سپس سراغ خواهرشان رفته و او را خفه کردند و در چاله ای انداختند. بعد سراغ میرزا باقر رفتند و زخم هایی به سر و پا و بدن او وارد کرده و روی آن شیره مالیدند و در چاه قنات متروک باغ و ارونه آویزانش کردند که مورچه های بیابانی گرسنه از لایلای طناب پیچ به جان او افتادند. مادر و پسران غروب در باغ را بسته و بازگشتند. دو برادر پیش از آن نامه ای به محمد برادر بزرگ تر خود نوشته و در مورد خیانت میرزا باقر کسب تکلیف کرده بودند ولی او دیر جواب داد و مادرشان را مقصر شناخت که زری را به فحشا کشانده است. برادر بزرگ در نامه سفارش کرده بود که مادر و آن فاسق را از خانه بیرون کنند و زری را هم به مرد آبرومندی که از مال دنیا بی نصیب مانده شوهر بدهند. برادرها دیدند کار از کار گذشته و دستورالعمل برادر بزرگ دیر شده اما فردای آن روز با مادر به باغ می روند و می بینند که اسیرشان را از چاه بیرون آورده اند. دو برادر مادر هوسبازشان را به قعر چاه می اندازند و هنگام فرار از باغ گرفتار مأموران می شوند. قبلاً چند مقنی که مأمور لایروبی قنات بودند به این چاه می رسند و پیکر نیمه جان میرزا باقر را نجات می دهند ولی او به حبس می افتد. محمد برای جبران خطای برادرها با دادن رشوه، حکمی بر برائت میرزا باقر می گیرد و او زار و نزار به خانه برمی گردد و اطلاع پیدا می کند که زنش پسری زاییده و وجهه الله خان آژان هم روز به روز خرجی به آنها می رسانده است. کنجکاو می شود و به سراغ آژان زندان می رود و او فاش می کند خرجی او و زنش را محمد برای جبران خطای برادرانش می دهد. میرزا باقر از ناعلاجی می خواهد درویش شود و یک روز زن و بچه ها را بی پول و گرسنه گذاشت و از خانه فرار کرد:

ویراستار: قاسم بیک زاده

مثل ببری خشمگین به غرش برخاسته، به توییخ و سرزنش زن صاحب خانه پرآمد:

— آخه اینم رسم شرف و انسویت بود که منو بزک کنی، بغل شوورت بخوابونی و حالام بیای «مبارک باد!» بهم بگی؟! اینم کار بود که سر من، زن ذلیل فلک زده درآوردی ها؟

— من غلط بکنم کبری خانوم! این چه حرفی یه می زنی؟ من گه بخورم هم چو جسارتی بکنم! بلکی خواب می دیدی، هنو خیال می کنی بیدار نشدی؟!

— نه خیر! خواب ندیدم، تو بیداری یم دیدم! مگه این تو نبودی که قبول کردی پیرهن منو امونت نیگر داری و نشون نامحرم ندی و توبقچه ات قايم کنی تا پول تو بگیری؟ پس چه حقی داشتی هفت قلم خودتو دُرُست کنی، اونو پیوشی، با پیرهن من خودتو بغل شوورت بندازی؟! این چه فرق می کنه که خود منو بزک کرده باشی، بغل شوورت خوابونده باشی یا پیرهن منو پوشیده باشی، خودت بغلش خوابیده باشی و برا اون چه توفیر می کنه که خود منو بغل کرده باشی یا بغل پیرهنم خوابیده باشی! از من شرمت نیومد هم چی کاری بکنی؟!

— لا اله الا الله! آدم از تهرونی یا چه چیز می بینه! خُب زن! پارچه، پارچه اس! پیرهن قرآن نبوده که بی احترامی بهش شده باشی! این چه حرفی یه می زنی؟ هم چی خیال کن لنگه شم من دوخته بودم! حالا این چه ربطی

اضافه خود در اختیار او بگذارد و چون تنها اشیاء قیمتی کبری پیرهن آبی گلداری بود که از علاقه به آن، سال ها از پیرهن نگاهداری کرده بود، با شرطی که آن را مورد استفاده قرار نداده، به عنوان امانت در گرو داشته باشد، در پیش او گذارد. اگر چه با این شرط پیرهن در دسترس زن صاحب خانه قرار گرفت، اما وی که مدت ها چشمش در پی آن پیرهن و مترصد بود تا به هر صورت شده آن را تصاحب نماید، چندان که آن را به اتاق آورد، با ذوق و شغف هر چه تمام تر به نظافت سروتن برخاسته، به پیرایش و آرایش خود پرداخت و شب هنگام آن را به تن کرده، خود را به شوهر رسانید و اول صبح هم لنگ حمام توآبی خود را به جرز در اتاق آویخت اما وقتی پا به حیاط نهاد کبری را دید که جمع و جور لوازم اتاق می کند.

— کبری خانوم چیه اسباب جمع می کنی؟

— می خوام زحمتو کم بکنم!

— کجا؟ مگه از ما خوبی، بدی دیدی؟ — غیر از خوبی و مهربونی از شما ندیدم، اما دیگه هم نمی تونم اینجا بمونم. می خواستم بگم اگه چیزی دیگه ام از کرایه تون مونده، بیاین از این خرت و پرتا سواکنین که زیر دین تون نمونده باشم!

— آخه دلیلش چی یه؟ شوماکه دیرو عصری عیبی نداشتین! می گفتین می خندیدین؟! در اینجا یک مرتبه بغض کبری ترکیده،

در همین احوال که روزها از پی هم می گذشت و غیبت میرزا باقر بر همگان برملا می گردید، زن صاحب خانه که کرایه اش تأخیر شده به هول و ولا افتاده بود، کم کم سر کلفت و زمخت گویی و گوشه و کنایه را گذارده تا

به رفتن داره؟ به خدا اگه بذارم قدم از قدم برداری!

— بعله! اما اون، غیراینه که به شوورت گفته باشی، این پیرهن کبری خانومه و اونم پستی و بلندی تن منو توش تموشا بکنه! به خدا اگه جلومو بگیري، شیکم خودمو سفره می کنم ها! اینجا باشم عزرایلو ببینم بهتر از اینه که شب بشه، مش محمودو ببینم!

— حالا اگه دلت واسه پیرهننت می سوزه، می رم می یارم پس ات می دم، نمی خواد اسباب بکشی!

— نه خیر! هم چی کاری نکنی که چشم ام به پیرهن بیفته، آتیشش می زنم! می گم برگرد! وای... وای... وای...!

— کبری خانوم جون! حالا چرا توسرو صورتت می زنی؟ خُب می گی، نیار! نمی یارم! این کارا چیه می کنی؟

در این وقت کبری هم چنان که به شدت می گریست و می گفت، قد و بالا و گوشت و قالب چاقی و لاغری منو نشون مردنامحرم داده، حالا بو عرق و نفس های بغل خوابی اونو که تو پیرهن جمع کرده، می خواد تو رختای من بیاره!

کبری از در بیرون رفته، حمالی صدا کرده، مختصر جُل و بنجلی که داشت به کول او نهاده، به خانه ای که اول صبح پیدا کرده بود کشیده، در پی ناهار و اجرت حمال برآمد.

— عمو جون! حالا دیگه سر ظهره! ماست سفت داریم، خیارم داریم، آبدوغ می کنیم، با هم می خوریم! توام خسته ای، خسته گیت در می ره، به کار دیگه ام می رسی!

— عیب نداره، بهتر از اینم سراغ ندارم که دنبالش برم!

کبری کوله بار را گشوده، از کیسه مشتی نان خشک با سنگ قد شکن نرم کرده، در کاسه ریخته، کمی ماست و دودانه خیار بر آن اضافه کرده، جلوی او می گذارد و وقتی در صدد پرداخت اجرت او برآمد ناگهان به خاطرش آمد که یازده شاهی باقی مانده را که از پول لحاف و تشک گوشه چارقد بسته بود، دیشب به مصرف قند و چای و ذغال رسانیده و حتی یک شاهی برایش نمانده است!

— عمو جون! مزد حمالیت چه قدمی شه؟

— پِن شی، سی صنار، هر چی بدی، خدا برکت بده!

— بیا عمو جون! این قوری شلغمی گل سرخی یه! کار روسیه است! عیب

و علتی ام نداره، وجه مزدت وردار، اگه خودت خواستی توش چایی بخوری، نوش جون! اگر فروختی، کم و زیادی شو حلال می کنیم!

پیرمرد حمال که وضع کبری و آن گونه پرداخت اجرت را از وی مشاهده نمود، در حالی که به خاطر او از فرط تأثر لب هایش به لرزش آمده بود، با بزرگواری تمام گفت:

— همشیره! بعد از سه روز، این اولین کاری بود که من تونستم پیدا بکنم و معلوم می شه که قسمت زن و بچه من ام این بوده که امشب با همون نون مونده های ته سبد سر بکنیم! قوری تو وردار، خوش حلال خودت باشه! هم چی خیال می کنم این یه کوله بارم واسه خواهرم دوش کشیدم!

او هم چنان که از پریشانی صاحب بار، غم بی نوایی خود را فراموش کرده بود، با خدا حافظی و گفتن این که، خدا خودش کار همه را راست بیاره، راه خویش را در پیش گرفت. کبری پس از رفتن حمال و مدتی که در دنائت و پستی رفتار زن صاحب خانه و قیاس وی با علوطبع و گذشت پیرمرد حمال غرق گردید و این که — چگونه ناپاکی و خباثت قرین دولتمندان و فضیلت و انسانیت در میان جُبه های مُندرس و

چرکین خانه می کند - مختصر سر و سامانی به آت و آشغال هایی که به نام وسائل زندگی همراه آورده بود، داد و برای زیارت، روانه حرم گردید.

— یا امام رضا! تو خودت می گی، من ضامن غریبون و بی کسوم و خودت که داری می بینی، منم غریب! منم بی کس! منم تنها! منم غریب خراسون! آقا! یا امام رضا! به قول عمه بزرگت زینب که در وصف الحال کریلا می گفت: با برادر رفته بودم، بی برادر آمدم، تاج بر سر رفته بودم، خاک بر سر آمدم! با آبرو و مال و شوور او مدم، همه چیز و تو این شهر از دست دادم و خاک بر سر شدم که نون شب بچه هامم نداشته باشم جلوشون بذارم! یا امام رضا! تو که خودت می دونی تا کسی در مونده نشه، به در خونه شماها رو نمی یاره و تا کسی کارد به استخونش نرسه، اشک از چشم اش نمی چکه! خودت عالم سر و الخفیات و می دونی که نه دیگه گرو گذاشتی ای دارم و نه فروختی ای و توهمه زوارت ام برگردی، از من بیچاره تر گیر نمی یاری، خودت یه فرجی برسون! یا امام رضا! نمی دونم شماها بی مشیت خدا کاری از تون برمی یاد یا نه؟ اگه از دست تون بر می یاد، تورو به حق پدرت موسی ابن



جعفر یه نظری ام به من بیچاره بکن و از این بدبختی و مذلت نجاتم بده!

کبری یا امام رضا یا امام رضا می کرد و اشک می ریخت که ناگهان دستی به شانه اش رسید و چون سر برگردانید، زهرا خواهر خود را دید که او هم با شوهرش به مشهد آمده بود. سر و روی هم را پوشیده اظهار شادمانی نمودند و اگر چه این خواهر مفید فایده به حال کبری نبود و در چنان حصار شوهر لعیمی قرار گرفته بود که اختیار دیناری از مال خود را نداشت و حتی حبه ای قند چای خود را با شماره از چنگ او بیرون می کشید و نخود و لوبیای آبگوشت شان دانه شماری می گردید و چنان مرد باریک حسایی دچارش گردیده بود که مگس اگر در ظرف غذای شان می افتاد، نمکیده او را رها نمی نمود! اما هر چه بود، در نومیدی برای کبری باز بسی امید بود و تسلائی شده که در آن شهر غریب، نقطه اتکایی به دست آورد. مخصوصاً وقتی نیز شنید که مادر بیشتر برای سرکشی او، به مسافرت مشهد آن ها تن داده است.

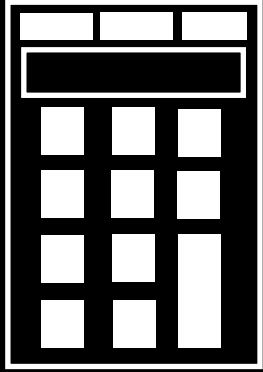
کبری شمه ای از وضع خود را تا آنجا که لطمه ای به غرورش وارد نیامده باشد، برای خواهر گفته، نشانی خانه خود را با قید آن که هرگز به شوهر

اظهار نکرده و در چنان وضعی او را به زندگی او نکشاند، به وی داده و نشانی محل سکونت او را گرفته، از هم جدا شده، سر راه بقچه حمام ترمه اش را که همراه آورد و تنها باقی مانده قیمتی دارایی او بود، جلو خان صحن فروخته، شکم سیرکنکی گرفته، مراجعت نمود.

از این ساعت دیگر لازم بود که قبل از هر کار جواد را با وخامت اوضاع آشنا کرده، پیش از هر چیز خیال خود را از حیث بهانه جویی های وی آسوده کند، طریق صرفه جویی را از وی که تنها مشکل زندگی او به شمار می آمد، شروع نماید که پس از ذکر مقدمه ای که دیگر پدری بر سر آن ها نمی باشد تا خواهش های بی جا داشته باشد و این که توقع قاقالی لی صبح های مدرسه و شاهی و صد دینار توی جیب را باید کنار بگذارد! به علاوه، سایر مسایل را به او یاد آور شده، از همان شب نوشیدن چای بعد از غذا، از برنامه ظهر و شب آن ها حذف گردیده، پختنی ها به هفته ای یک وعده آبگوشت و دمپخت و کته تقلیل یافت و خوردنی های میوه، از هر رنگ و هر قیمت، جز آن که به جای قاتق مصرف شود، منسوخ گردید که آن نیز با همه عقیده کبری که تا به حال می گفت: باید کم خورد و خوب خورد، بهترینش به بدترین، یعنی ته باری های آخر شب بساطی ها تبدیل یافت و هنوز تهیه فرمول هایی لازم می آمد که اندک اندک می باید جواد را از آن آگاه نماید.

به این صورت برای جواد انگوری که بتواند خوشه آن را به دست گرفته، به تماشایش پرداخته و حبه حبه از آن تناول نماید، در زمره آرزوهایش در آمده و نانی که از تنور در آمده باشد، مقام نان برنجی و نان ولایتی های شب عید را پیدا نمود و غذایی که به فراغت خاطر بتواند در دهان نهاده، اگر چه همان نان خالی بوده باشد و مورد مؤاخذه زیاد خوردن و کم خوردن آن قرار نگیرد، در ردیف غایت آمالش در آمدند. هم چنین با حسایی که از حیث صرفه خرید نان برای کبری به دست آمد، نان بیات های دوره گردهای آخر شب، با همه نیم بهایی، به خرید نان های خشک گدایی که به مصرف مرغداران و گاو داران می رسیدند، تبدیل یافت و کم کم چای تازه دم، هرباره این که روزی دم

ورق بنزد



F.M. Razy

ACCOUNTING & TAX SERVICES - TAX CONSULTATION

خدمات حسابداری

و مالیاتی رازی

عضو انجمن ملی حسابداران

آمریکا و کالیفرنیا

عضو انجمن حرفه‌ای مالیاتی آمریکا

■ انجام کلیه امور حسابداری و دفترداری با

استفاده از کامپیوتر

■ ایجاد سیستم کامل حسابداری از طریق

کامپیوتر

■ تهیه و تنظیم گزارش‌های مالی جهت

استفاده مدیریت، بانک‌ها و سایر مؤسسات

اعتباری

■ تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی مؤسسات

و اشخاص

■ محاسبه حقوق کارمندان و Pay Roll Tax

■ ما مناسبترین قیمت ممکن را به شما ارائه

خواهیم کرد

(818)301-8100

Fax: (818)301-8101

20501 Ventura Blvd., #160

Woodland Hills, CA 91364

دو تا سه دانه توت خشک یا کشمش و یک شاهی جیره هفتگی بود، جای خود را به حسرت و آرزوی آن‌ها تبدیل نمود. برای نظافت و شستشو، چوبک و اشنان جای صابون گرفت که باز همان چوبک و اشنان مبدل به آب فقط گردید، تا جایی که البسه و پیراهن‌های که تا قبل از این زیر دست کبری مانند گل یاس بیرون می‌آمدند، به رنگ و چهره قاب‌دستمال گردیدند و نفت چراغ از برنامه مخارج برکنار شده، بایدکارها را پیش از چراغ روشن، به انجام رسانیده تا بعد از غروب حاجتی به چراغ نداشته باشند که ایضا بر روی زیر شلوار، به زیر شلوار پوشیدن جواد و حمام رفتن و جوراب به پاکردن و پیرهن به زیر قبا داشتن و دیگر مسائل و حوائج امثال آن هم قلم قرمز کشیده شد.

کم‌کم فقر و مسکنت، همت و بزرگواری را نیز در کبری تبدیل به چشم تنگی و خست و خشونت نموده، بر سر مختصر مصرفی صدایش بلند شده، جواد را به دشنام و ناسزا و مؤاخذه اش کشیده که همان نان خشک در آب خیسانده و پشت ناخن پنیر قاتق و قاشق ماست ته تغاری سهمیه اش را هم باید با حسابگری به مصرف برساند. به این معنی که سر خوردن هول نزده، لقمه کله گربه ای برنداشته، پنیرش را تمام نکرده و حساب باقی نان هایش را داشته و قلمبه لای لقمه نگذارد، عدس عدس پهنش کرده و جز سر لقمه‌ها را با ماست آشنا ننماید و اگر قاتق سرکه شیر یا شکر آب زده یا چای شیرین می‌باشد، نعلبکی سهمیه اش را هورت نکشیده، قاشق قاشق به مصرف رسانیده، قناعت نماید و از گوشه و کنار سفره ناخنک نزده، چشم به باقی نان هانداشته باشد و در موقع خرید، دست درازی به خوراکی هانکرده، صحیحاً به خانه برساند و جز در رفتن و برگشتن از مدرسه، از کفش استفاده ننماید!

ادامه دارد ...

رمان «شکر تلخ» را از کتاب و انتشارات پارس تهیه فرمائید

تلفن: ۳۱۰-۴۴۱-۱۰۱۵

کرده، چند صبح آن را بجوشانند، رسید و در آخر به مخلوط تفاله چای و گل گاوزبان که قیمت نازل تری داشت، انجامید که باز لازم می‌آمد هم خود تجدید نظر دیگری در مخارج به عمل آورده و هم جواد را دستورات تازه بیاموزد.

این بار تکلیف درباره راه رفتن و نشست و برخاست و جست و خیز او بود که باید حرکات بی جا نداشته باشد. مخصوصاً بیش از هر چیز، رعایت حفظ شلوار و قیای خود را نموده، با بچه‌ها گلاویز نشده، کار را به زور آزمایی و گشتی و امثال آن نکشاند، رخت روزش را جروا جر نمایند که برهنه خواهد ماند و ریگ و سنگ و امثال آن را بانک پنجه کفش نپراند، به علاوه آن که پاهای محکم به زمین نکوبیده، از یک و راه رفتن و با پنجه و پاشنه راه پیمودن پرهیز داشته، کف پاهای یک نواخت به زمین گذارده از دو وادو و عقب سر بچه‌ها کردن و به گل و آب زدن و از روی سنگ و کلوخ راه رفتن و امثال آن خودداری داشته، دقت کامل در نگاهداری آن‌ها بنماید که این تنها کفش و لباس او خواهد بود و به همین ترتیب نیز وسایل تحصیلی او مانند قلم و کاغذ و دفتر به صورت دیگر مایحتاج وی درآمد، جز با چندین بار در زیر شتم و ضرب معلم و خجالت و خنده و مسخره بچه‌ها قرار گرفتن و از سر کلاس بیرون رانده شدن، موفق به تصاحب آن‌ها که باز کتابش از کتاب کهنه‌های بساطی‌ها به دست آمده، کاغذش از کاغذ آب دیده‌هایی که به جای ورق یک شاهی، پنج ورق یک شاهی می‌فروختند، نمی‌گردید.

کم‌کم فروختنی‌های چشمگیر به انتها رسیده، کار به فروش بادیه و دوری و کاسه لعابی و منقل ذغالی و این گونه اشیاء رسیده که باز هم لازم شد کبری مطالعه دیگری در وضع خود بکند، غذای برنج شب جمعه‌ها، به خرید پخته آن که در پاتیل‌های کنار خیابان، از ته دیگ خشک‌های چلوپی‌ها تهیه می‌گردید، مبدل گردید و گوشت آبگوشت، به یکی دو پاچه که دفعه‌ای آتش را ترید کرده، وعده دیگر باگوشتش تغذیه نمایند، رسید و دهن گیره‌های میان روز جواد که

وحید بیات



فوق لیسانس از آکادمی باکو

تعلیم آواز، تار و سه تار

تلفن: ۳۱۰-۵۰۰-۶۳۱۵

vahidbayat66@yahoo.com

خرید و فروش و نصب انواع دیش و رسیور

(کانال‌های ایرانی، ارمنی و ترکی)

SEROJ

Office: 818-542-3029

Cell: 818-334-7535

E-mail: serojkh22@yahoo.com



آگهی و تبلیغات کسب و کار و حرفه و شغل شما در هفته نامه «فردوسی امروز» اعتماد و اعتبار هموطنان ما را به شما بیشتر جلب می‌کند.



۱۰۰٪ طبیعی

آرامش بخش روح، تسکین دهنده جسم



کنترل اعصاب،
فرو نشاندن خشم و اضطراب



کمک به کاهش وزن
و تنظیم کننده اشتها



افزایش انرژی،
نیرو و حافظه

Biogenics Technology Inc.
Tel - 818-882-7300
Fax - 818-882-8250

فریدون میرفخرایی

تبدیل نور به هر سیستم
عکاسی پورتره
فیلم برداری از مراسم خصوصی
(818)585-3901



Aria Realty

Properties for US & International Clients

مشاور املاک آریا

مشاور شما در امور خرید و فروش
خانه، آپارتمان و املاک تجاری در لاس وگاس

Buying? Selling?
Investing?
I CAN HELP.

برای دریافت هرگونه اطلاعات
در مورد خرید املاک در لاس وگاس
با تلفن یا ایمیل ما تماس بگیرید.

بهار یک نقطه دارد نقطه آغاز
بهار زندگی‌تان بی انتها باد
سال نو مبارک

Hamid R. Jalali
Manager

702.321.5751

hamid@ariarealtylv.com

To Receive free listing of
available Properties email us @
mstertz@vegasrealtors.org
hamid@ariarealtylv.com

Mel Sertz, SFR
Corporate Broker/Realtor®
702-858-6237



www.AriaRealtyLV.com



فرم اشتراک هفته نامه «فردوسی امروز» به وسیله پست از طریق دفتر مرکزی

Visa & master card is accepted:
(if you pay by credit card, please provide us with a number to
call you at)
Check & Money order are accepted
Payable to
Ferdosi Emrooz

ویزا و مسترکارت پذیرفته می شود
در صورت پرداخت با کارت، لطفاً شماره خود را گذاشته تا با شما تماس
حاصل نماییم و یا می توانید ایمیل کنید. Ferdosiemrooz@gmail.com
چک مورد قبول است
چک در وجه: Ferdosi Emrooz

آمریکا: برای یک سال باپست سریع: \$ ۲۲۵
آمریکا: برای شش ماه باپست سریع: \$ ۱۱۵
کانادا: برای یک سال باپست سریع: \$ ۲۷۵
کانادا: برای شش ماه باپست سریع: \$ ۱۴۰
اروپا: برای یک سال باپست سریع: \$ ۳۶۵
اروپا: برای شش ماه باپست سریع: \$ ۱۸۵

facebook Ferdosi Emrooz
ferdosiemrooz2010@gmail.com

هفته نامه فردوسی امروز
سردبیر: عباس پهلوان
مدیر مسئول: عسل پهلوان
مسئول تدارکات: رضا پهلوان
گرافیک: آرتور آزاریان
تایپ: حمیرا شمسیان
www.FerdosiEmrooz.com
E-mail: Ferdosiemrooz@gmail.com
19301 Ventura Blvd., #203,
Tarzana, CA 91356
Tel: (818)-578-5477
Fax: (818)-578-5678

Name: نام	Last name: نام خانوادگی
Address: آدرس پستی	Country: کشور
	Telephone: تلفن

مراکز فروش مجله «فردوسی امروز»

Eskan Varam 62 Bis Rue Des Entrepreneurs Paris 75015 France	Time Co. 62 Ter Rue Des Entrepreneurs Paris 75015 France	Caspian Supermarket 9191 Baltimore National Pik Ellicott City, MD 21042	Haji Food Market 4621 W.Park Blvd., #108 Plano, TX 75093	Westwood Music 1355 Westwood Blvd., #1 W.L.A CA 90024 (310)473-4980	Coming Soon
Ketab Corporation 1419 Westwood Blvd, Los Angeles, CA 90024 (310) 477-7477	Star Market 12146 Santa Monica Blvd Los Angeles, CA 90025 (310) 820-6064	Tehran Market 1417 Wilshire Blvd Los Angeles, CA 90403 (310) 393-6719	Q Market 17261 Vanowen St Van Nuys, CA 91406 818-345-4251	Selin Food Bazaar 469 W. Broadway Glendale, CA 91204 (818) 956-1021	Crown Valley Market 27771 Center Drive Mission Viejo, CA 92692 (949) 340-1010
Kolbeh Ketab 1518 Westwood Blvd, Los Angeles, CA 90024 (310) 446-6151	Tochal Market 1418 Westwood Blvd Los Angeles, CA 90024 (310) 441-1041	Super Saman Market 6003 Fallbrook Ave Woodland Hills, CA 91367 (818) 347-8002	ARA Grocery 1021 E. Broadway Glendale, CA 91205 (818) 241-2390	Wholesome Choice 18040 Culver Dr. Irvine, CA 92612 949- 551- 4111	Super Irvine 14120 Culver Dr # A2E, Irvine, CA 92604 (949) 552-8844
Pars Book, INC. 1434 Westwood Blvd, Los Angeles, CA 90024 (310) 441-1015	Glatt Kosher Market 11540 Santa Monica Blvd, Los Angeles, CA 90025 (310) 473-4435	Woodland Hills Market 19964 Ventura Blvd, Woodland Hills, CA 91364 (818) 999-3003	Patrick's Market 1143 E. Broadway Glendale, CA 91205 (818) 247-7329	Jordan Market 24771 Alicia Pkwy # A, Laguna Hills, CA 92653 (949) 770-3111	Mission Ranch Market 23166 Los Alisos Blvd, Mission Viejo, CA 92691 (949) 707-5879

VENTURE FARM



سرمایه گذاری و کمک به شرکتهای تکنولوژی جوان

VentureFarm.com

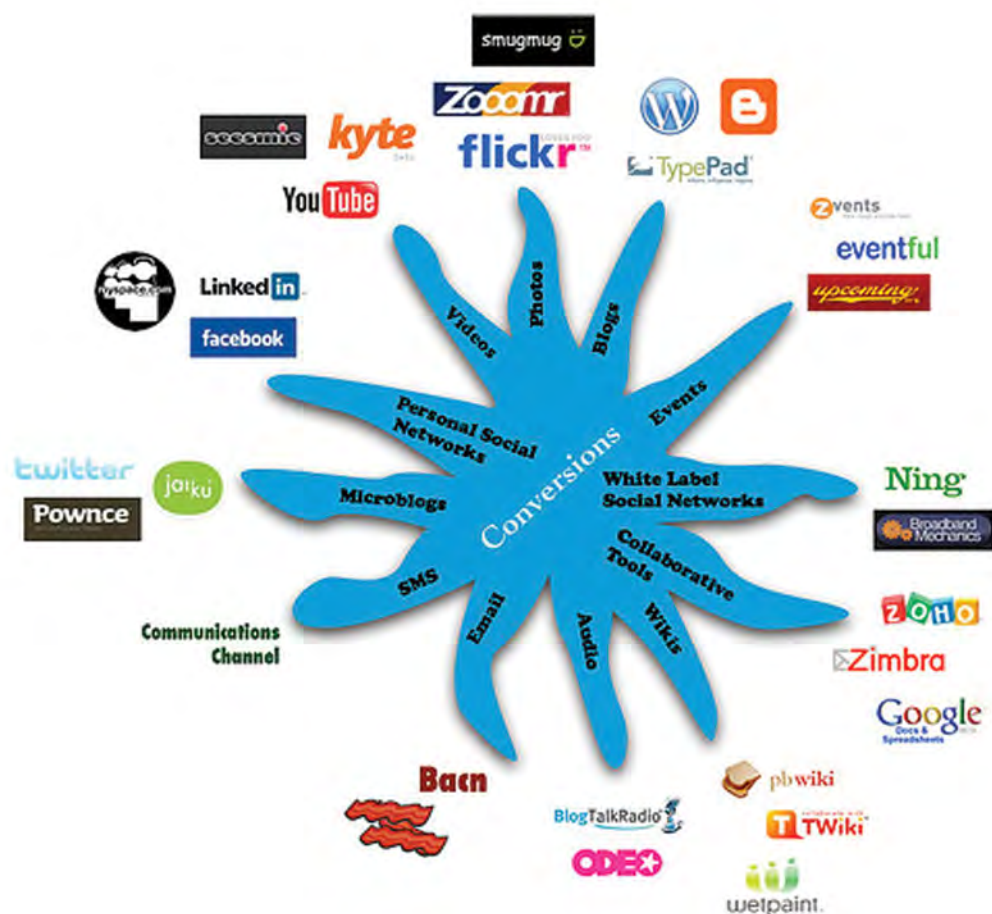
هفته نامه خبر دوسی امروز

FERDOSI EMROOZ



Wise Window

mass opinion business intelligence™



پدیده نو گرا: منبع جدید اطلاعاتی برای رقابت جهانی شرکتها

Wise Window.com

(800)691-8681